

درباره وحدت و تقریب مذاهب اسلامی

محمد علی تسخیری

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور
مشخصات نشر
مشخصات ظاهری
شابک
وضعیت فهرست‌نویسی : فیا.
موضوع
موضوع
شناسه افزوده
شناسه افزوده
رده‌بندی کنگره
رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

تسخیری، محمدعلی.
درباره وحدت و تقریب مذاهب اسلامی / محمدعلی تسخیری .
تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۶، چاپ دوم.
: ۱۵۲ ص .
: ۹۷۸۹۶۴۱۶۷۰۰۷۰ : ۱۰۰۰۰ ریال

مقدس، محمد، مترجم.
مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی.
: ۱۳۸۶ ۹۰۴۱ ح ۵ ت / ۵ / ۲۳۳ BP
: ۲۹۷/۴۸۲.
: ۱۱۱۰



مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

نام کتاب:
نویسنده:
مترجم:
ویراستار:
ناشر:
نوبت چاپ:
شمارگان:
قیمت:
شابک:
آدرس:

درباره وحدت و تقریب مذاهب اسلامی
محمد علی تسخیری
محمد مقدس
سارا اسماعیل زاده
مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - معاونت فرهنگی
دوم، ۱۳۸۶ ش
۵۰۰۰ نسخه
۱۰۰۰۰ ریال
۰ - ۰۰۷ - ۱۶۷ - ۹۶۴ - ۹۷۸
تهران - ص . پ : ۶۹۹۵ - ۱۵۸۷۵ - تلفکس: ۸۸۸۲۲۵۳۲

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
گفتار ناشر.....	۶
مقدمه.....	۷
فصل اول: اسلام و وحدت	
۱- وحدت، رمز پیروزی.....	۱۱
۲- نماز جمعه الگوی جامعه اسلامی.....	۲۵
۳- نقش حج در تحکیم وحدت اسلامی.....	۳۵
فصل دوم: محورهای وحدت	
۱- محورهای وحدت.....	۴۱
۲- جایگاه علمی اهل بیت(ع) در میان امت اسلامی.....	۵۷
جلوه‌های عینی علوم اهل بیت(ع).....	۶۴
۳- آیت الله سید محمد تقی حکیم؛ الگویی فکری در زمینه تقریب.....	۶۷
فصل سوم: انقلاب اسلامی و وحدت	
۱- نزاع انقلاب اسلامی و دشمنان آن درباره وحدت اسلامی.....	۷۷
۲- وحدت اسلامی با الهام از مناسبت تولید پیامبر(ص).....	۸۲
۳- توطئه‌های استعماری علیه انقلاب و وحدت.....	۸۸
۴- تفاهم برگرد اصول فقه راه کار تقریب.....	۹۲
۵- تقریب در مراتب دلایل اجتهادی.....	۱۰۵
فصل چهارم: تقریب راه تحقق وحدت	
۱- شیوه‌ها و ادبیات تفاهم و تقریب.....	۱۱۷
۲- علامه سید محسن امین طایبه دار تقریب.....	۱۳۳
۳- استراتژی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.....	۱۴۷

گفتار ناشر

تقریب مذاهب اسلامی و توحید صف امت در برابر دشمنان اسلام، یکی از امیدها و آرزوهایی است که مصلحان جهان اسلام، در سر می‌پروراندند. رهبران، اندیشمندان مسلمان و دولت‌های اسلامی در تحقق همزیستی برادرانهٔ پیروان مذاهب و فرقه‌های مختلف اسلامی و کنترل تعصب مذهبی و محدود نمودن آن در چارچوب معین - که هیچ لطمه‌ای به آوازه اسلام نزند و مصلحت جمعی مسلمانان را برآورده سازد - مسؤولیت سنگینی بر دوش دارند.

تردیدی نیست که نشان دادن تصویر شایسته و برتر از اسلام، نیازمند همکاری میان علمای مختلف از مذاهب گوناگون اسلامی است؛ برخی سران، علما و اندیشمندان نیز در این راه تلاش‌های ارزنده‌ای انجام داده‌اند.

طی سال‌های اخیر نیز تلاش‌های گسترده‌ای به منظور تحقق بخشیدن به این هدف والا، صورت گرفته و بسیاری از کنفرانس‌ها، همایش‌ها و نشست‌ها با محوریت این موضوع، برگزار گردیده است.

کتاب حاضر، شامل مجموعه مقالات دبیرکل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، آیت‌الله محمدعلی تسخیری است که وی برای شماری از کنفرانس‌های بین‌المللی نگاشته است. در این مقالات دربارهٔ موضوع وحدت اسلامی به گونه‌ای علمی و با توضیحات کافی و جامع، بحث شده و بر مسائل بنیادین آن، تأکید گردیده است.

چاپ دوم این کتاب مقارن با سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی به منظور تحقق اهداف تقریبی منتشر می‌شود. امید آنکه مطلوب نظر صاحب‌نظران واقع گردد.

معاونت فرهنگی و پژوهشی

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

مقدمه:

وحدت اسلامی، کار و وظیفه‌ای است گویای یک هدف ایدئولوژیک، در دوره‌ای مقدس و در عین حال همه جانبه و دارای ابعاد متعددی که مجموعه‌ای از شرایط و زمینه‌های خاص تاریخی و اجتماعی سبب شده تا دچار نوعی محدودیت مفهومی شود. "وحدت اسلامی" که در اصل، تعبیری جامع، شامل همه جنبه‌های اسلامی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن در زندگی است، به اصطلاحی تبدیل شده که تنها بُعد مذهبی و پیوندهای مذهبی میان مسلمانان را در بر می‌گیرد. هرچند حل مسائل مذهبی، نقش به‌سزایی در برقراری وحدت اسلامی دارد، اما شرایط و اوضاع نوین، جنبه‌های دیگری از وحدت از جمله جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را هم‌ارز جنبه‌های مذهبی آن، قرار داده است؛ بنابراین، وحدت سیاسی از منظر ساختار داخلی دولت و روابط مسلمانان با یک‌دیگر، وحدت اجتماعی در سطح روابط ملی و قومی و نیز وحدت فرهنگی در بُعد اندیشه و ابعاد مختلف آن در زندگی نوین، همگی ضرورت‌هایی اساسی به شمار می‌روند که بدون توجه به آن‌ها و تحقق الزاماتی که دارند، نمی‌توان از وحدت اسلامی، سخن به میان آورد. این نکته خود گسترش و تعمیق چشم‌انداز بحث در وحدت اسلامی و شرکت دادن کارشناسان سیاسی - اجتماعی و فرهنگی در کنار کارشناسان مذهبی را الزامی می‌سازد.

روند تکاملی ایده وحدت در جمهوری اسلامی ایران

وحدت اسلامی اندیشه‌ای بود که از همان روزهای نخست، انقلاب اسلامی در ایران مطرح شد و از عمق ریشه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی آن، سرچشمه گرفت. این امر، بر مرحله پس از پیروزی انقلاب، در قالب کوشش هرچه گسترده‌تر و اهمیت هرچه فزون‌تر به تلاش برای تحقق وحدت میان مسلمانان نیز تبدیل شعارها به واقعیتی زنده و پویا و با پشتوانه‌ای از انرژی و گام‌های عملی پیاپی، مؤثر واقع شد. در ابتدا فاصله میان دوازدهم تا هفدهم ربیع‌الاول هر سال هجری قمری، هفته وحدت اعلام شد تا مسلمانان همچنان‌که در فضای جشن‌های میلاد پرشکوه پیامبر اسلام (ص) قرار دارند، از نظر فکری و معنوی نیز با تمام وجود در جوئی از وحدت اسلامی، قراز گیرند. پیامبر اکرم (ص)، بنیانگذار این امت است و طبیعی

است که مسلمانان به مناسبت تولد حضرتش، وحدت و یکی شدن خود را به یادآورند. درست عکس اوضاع پیش از انقلاب که اختلاف نظر مورخان در تعیین روز میلاد آن حضرت - دوازدهم یا هفدهم ربیع‌الاول - عاملی برای اختلاف مسلمانان سنی و شیعه، به شمار می‌رفت.

ضرورت‌های وحدت اسلامی، آن را پیشاپیش اولویت‌های مسلمانان و دغدغه نخست آنان قرار داد و به منزله پایه‌ای برای بازسازی آن‌ها - که اختلاف‌های فکری و عقیدتی و اجتهادهای متناقض، صدمات سختی به هستی ایشان زده بود - درآمد. با این وجود، باید توجه داشت که وحدت مسلمانان به مثابه یک وظیفه، تازمانی که سازوکارهای مطمئن و ابزارهای فعال و کارآمدی فراهم نباشد - و در عین حال بازنگری اساسی در برخی مقولات مذاهب اسلامی و تجدیدنظر در برخی مفاهیم شناختی آن‌ها صورت نگرفته باشد - امکان تحقق و تبدیل شدن به یک واقعیت ملموس در عرصه واقعیت را نخواهد یافت. از این خاستگاه بوده که کنفرانس‌های وحدت اسلامی، این سمت و سو را به خود گرفت و به مطرح ساختن محورهای فکری مختلفی به منظور حل دشواری‌های پیچیده مذهبی - از طریق پژوهش‌های جامع و تفصیلی، اقدام نمود؛ برای مثال در هشتمین کنفرانس وحدت اسلامی این سه محور مهم، سرفصل اصلی کار در نظر گرفته شد:

- کتاب خدا، سنت نبوی و ثابت و متغیر در پرتو کتاب و سنت.

این شیوه نوین، برگرفته از ایمان ما به ضرورت وحدت فکری به منزله پایه عملی وحدت مسلمانان، مطرح گردید.

امروزه وحدت اسلامی به مفهوم حقیقی آن - که همه تفاوت‌های طبقاتی، نژادی، رنگی و جغرافیایی و غیره را درمی‌نوردد - آرزوی مسلمانان در سرتاسر کره خاکی و ندای قرآن عزیز است و همه غیرتمندان را نهیب می‌زند که در هر کجا هستند برای تحقق اهداف آن بکوشند؛ از طرف دیگر نیز کابوسی است که خواب خوش استکبار جهانی را پریشان کرده و بر وحشتش می‌افزاید؛ وقتی آرزوی وحدت اسلامی چنین بلایی به سر استکبار می‌آورد می‌توان حدس زد که تحقق آن، چه مشکلاتی برایش ایجاد خواهد کرد. وقتی این غول خوابیده (توصیفی که در برخی نوشته‌های اندیشمندان استعماری از جهان اسلام شده است) از این سو تا آن سوی اقیانوس، با آن قدرت و نیروی بالنده و سترگی که همه اسباب بزرگی و قدرت را در خود دارد، برخیزد، می‌توان پیش‌بینی کرد که آن‌ها، چه واکنشی نشان خواهند داد. سرزمین جهان اسلام دارای مساحتی بیش از ۳۵ میلیون کیلومتر و جمعیت آن فراتر

از یک میلیارد مؤمنی است که مرگ در راه خدا را عین سعادت می‌دانند؛ همچنین بیش از ۲۵۰ میلیون نفر نیروی کار کارآمد و دست‌ان‌توانمند دارد و از نظر قدرت نظامی ظاهری نیز نزدیک به ۱۰ میلیون نیروی آموزش دیده نظامی و دارای بیش از یکصد بندر استراتژیک بر سواحل دریاها و اقیانوس‌های مختلف است و بر بخش عمده منابع نفتی، مس، اورانیوم و مانند آن در جهان، کنترل دارد.

در کنار این جنبه مادی، جنبه‌های معنوی عظیمی نیز در این امت وجود دارد که در رسالت بزرگ آن، یعنی آیین اسلام نهفته و حاوی کامل‌ترین پروژه حل مشکلات بشری و پایان بخش تناقض میان منافع فردی و منافع جامعه‌ای است که تمامی ایدئولوژی‌های بشر ساخته، نه تنها در حل آن ناتوان بوده بلکه آن‌را تشدید نیز کرده‌اند.

آری، استکبار جهانی از چنین وحدتی که خیزش بزرگ اسلامی نویدبخش آن است، وحشت دارد و بر ما مسلمانان است که این بیم و هراس استکبار را همچنان پابرجا و حتی تشدید کنیم و بر حرکت در این مسیر، پای فشاریم و عزم خود را برای تحقق این وحدت بزرگ جزم کنیم؛ از این روست که انقلاب اسلامی، تحقق وحدت اسلامی را سرلوحه شعارهای خود قرار داده و با تمام توان برای تحقق آن، قدم برمی‌دارد و موانع و دشواری‌های ساخته و پرداخته استکبار برای ممانعت از تحقق آن را، از پیش‌پا برمی‌دارد، همه تهمت‌ها، تبلیغات زهرآگین و اقدامات مزدوران استکبار جهانی برای برانگیختن اختلاف‌های فرقه‌ای و تعصب‌های مذهبی و طایفه‌گرایی و هر آن‌چه را که قلم‌های مزدور به منظور انگیزش قوم‌گرایی ویرانگر و شعارهای ملی تفرقه‌انداز و از این قبیل رواج می‌دهند، به یک سو می‌نهد.

بر همین پایه است که رهبران انقلاب اسلامی، پیگیر این خط پرشکوه وحدت‌طلبانه شده با تمام توش و توان خود و در دیدارها، سخنان، نوشته‌ها، مقالات و موضع‌گیری‌هایی که در محافل فقهی و سیاسی به عمل می‌آورند و کنفرانس‌ها و نشست‌های بین‌المللی که برگزار می‌کنند نیز نهادهای تخصصی که پایه‌گذاری می‌کنند، از آگاهی و درک عمیق خود از اسلام بزرگ و آشنایی با ویژگی‌های امت اسلامی و نیز وضعیتی که این امت را فراگرفته و سرانجام توجه جهانی خویش به انسان و اسلام در هر کجا، الهام می‌گیرند؛ تأسیس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی از سوی مقام معظم رهبری، آیه... خامنه‌ای نیز گامی در این راه به شمار می‌رود.

حملات همه جانبه علیه انقلاب و رهبران آن نیز گویای کین و نفرت کفر

جهانی نسبت به آنان و رسالت بزرگ جهانی است که این رهبران همواره آن را نشان داده بر آن تأکید کرده‌اند.

ما - آشکارا و با روشنی تمام - بر این باوریم که راه حقیقی ما، همان راه وحدت بزرگ اسلامی است؛ بنابراین هرگز از فراخوانی به این راه و لبیک‌گویی به فراخوان رهبر کبیر انقلاب برای تحقق این هدف باز نخواهیم ایستاد؛ و افزایش یورش آنان علیه ما، عزم ما را بیش از پیش جزم می‌کند، شکیبایی ما را بر تحمل آزار و اذیت، افزون‌تر می‌گرداند و ایمان ما را به پیروزی حتمی، راسخ‌تر می‌سازد.

مسلمانان جملگی به همان اعتقادات نخستین، پای‌بند هستند و همواره به همان دو سرچشمه اصلی، یعنی قرآن کریم و سنت شریف نبوی، مراجعه می‌کنند و به اسلام به مثابه آیین زندگی، ایمان دارند. چه زیبا و پرشکوهند این خاستگاه‌های گسترده، زمانی که همه امت، به آن‌ها توجه کنند و تصمیم بگیرند ایمان به آن‌ها را تبدیل به واقعیتی ملموس و از آن‌جا شکل بخشی به همسویی متحدانه خود در عرصه‌های مختلف، سازند.

اندیشمندان، مسؤولان، آگاهان و دست‌اندرکارانی که از مسائل و مشکلات امت خود مطلع‌اند؛ باید بکوشند تا مسیر حرکت این امت را برای تحقق این هدف بزرگ و تعمیق پایه‌های مشترک در میان آن، به پیش برانند و مقتضیات عملی این روند را تبیین کنند؛ بدین صورت همه فریادها و نعره‌های تفرقه‌افکنانه، خاموش می‌شوند؛ زیرا چنین فریادهایی تنها از سوی شیطان، نادانان، یا متعصبان کوردل، سرچشمه می‌گیرد.

این نوشته‌ها، مجموعه مقالاتی است که در دوره‌های مختلف به مناسبت برگزاری برخی کنفرانس‌های بین‌المللی، به رشته تحریر درآمده‌اند، در این ملاقات کوشش شده تا تلاش‌های پیش‌گفته و دیدگاه‌هایی که امت اسلامی را در این راه، پابرجا و استوارتر می‌سازد - و گرایش‌های جدی برای خشنودی خداوند و اصلاح امت اسلام در انبوهی از اندیشه‌ها و یورش‌های فرهنگی که از سوی کفر و استعمار جهانی، امت اسلامی را نشانه گرفته‌اند - مطرح گردند.

تحقق خواست‌های امت اسلام و آرزوهای خیرخواهانه آن‌را از درگاه احدیت مسئلت داریم.

فصل اول: اسلام و وحدت

۱- وحدت رمز پیروزی

عوامل اولیه پیروزی

«هوالذی ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم لو انفتحت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم و لكن الله آلف بینهم انه عزیز حکیم» (سوره انفال آیات ۶۳ و ۶۴).
هم او بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید و میان دل‌هایشان الفت انداخت. که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، لیک خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ زیرا او توانای حکیم است.

به یقین از این آیه می‌توان عوامل اصلی تحقق آن پیروزی بزرگ اسلامی در دوره آغازین پیدایش اسلام را شناسایی کرد؛ اما پیش از تأمل در این عوامل و شناخت پیامدهای آن، بهتر است اهمیت آن پیروزی و ابعادش را بررسی کنیم.

اهمیت پیروزی نخست

ما اگر از یک سو اوضاع جهان در قرن هفتم میلادی را از نظر بگذرانیم و به انحطاط و فساد اخلاقی جهانگیر و استبداد سیاسی کشنده‌ای که ملت‌ها را به سود خود تسخیر کرده انحراف‌های دینی که نقش واژگونه‌ای از دین می‌دادند و نیز به روحانیت کلیسا با همه پدیده‌های غیرانسانی خود - که از دین برای ضربه زدن به انسانیت انسان بهره می‌گیرد - توجه کنیم و از دیگر سو، چنانچه اوضاع عقب مانده و نابه سامان اخلاقی، سیاسی، دینی و حتی شخصیت اجتماعی در شبه جزیره‌العرب را از نظر بگذرانیم، می‌بینیم که در آن روزگار، اوضاع کاملاً مایوس کننده بود و انسان عرب در جز تصب‌های قبیله‌ای، احساس هیچ گونه پیوند اجتماعی در خود نمی‌دید و ای بسا مصداق همان توصیفی قرار داشت که شاعر گفته است:

و احياناً علی بکر أحنينا اذا ما لم نجد إلا أحنانا

«گاهی نیز که جز برادر خود را نمی‌یافتیم، علیه او ستیز می‌کردیم».

این بیت شعر، گویای روحیه وحشیگرانه و متجاوز علیه هر کس، و بیانگر وضع کاملاً نومیدکننده و پست انسان عرب در آن زمان است.

ما اگر این وضع را در نظر داشته با آنچه که اسلام طی تنها چند دهه - که در عمر تاریخی، زمانی به شمار نمی‌رود - ایجاد کرد، مقایسه کنیم، عظمت پیروزی نخست اسلام را درک خواهیم کرد؛ اوضاع اعراب (مسلمان) را پس از این دوره کوتاه از عمر تاریخ، می‌توان این‌گونه به تصویر کشید:

نوری از غار تاریک حراً می‌تابد، همه جهان را روشنایی می‌بخشد و افرادی که حتی حضور و وجود خود را حس نمی‌کردند، تبدیل به امتی عقیدتی و فداکار در اوج زمان گشتند که باشکوه‌ترین و والاترین چهره اخلاقی و انسانی را به جهانیان عرضه کردند: «کنتم خیر امه اخرجت للناس».

دولت اسلامی فراگیر که همه سلطه‌گران را به زانو درآورده و در برابر تمدن آن، تمامی تمدن‌های زمینی آن‌وقت، رنگ می‌بازند و در برابر لشکریان عقیدتی او، ارتش‌های خون‌خوار کسروی و قیصری، شکست را متحمل می‌شوند و با اصولی اسلامی که به دل‌ها راه می‌یابد و امت‌ها را دگرگونه می‌سازد، شخصیت تازه‌ای پیدا می‌کنند.

آنچه برشمرديم بخشی از نمودهای آن پیروزی بزرگ است، موقعیتی بالاتر از این نیز متصور است؟

عوامل این پیروزی بزرگ

اینک آیه مذکور را از نظر می‌گذرانیم تا ابتدا عوامل آن پیروزی پرشکوه را شناسایی کرده سپس آن را بر واقعیت اسلامی امروزی خود، تعمیم دهیم. عواملی که به گونه‌ای فشرده و گذرایی به آن‌ها اشاره می‌کنیم، از این قرارند:

نخست: تأییدات الهی

خداوند متعال، بزرگووار و مهربان است و چنانچه وضعیتی که می‌خواهد در میان مردم فراهم باشد یا مجموعه‌ای را برای کمال انسانی - یعنی هدف کلی آفرینش - در حال حرکت ببیند، خیلی زود تأییدات خود را نثار آن‌ها خواهد کرد؛ آیات قرآنی و شواهد پیاپی تاریخی، همه و همه مؤید این حقیقت بزرگ هستند.

دوم: رهبر شجاع و خردمند «ایدک بنصره»

نپازی به اطالۀ سخن در طرح ابعاد رهبری شخصیت پیامبر گرامی اسلام (ص) نیست، مورخان و بزرگان، جملگی بر این واقعیت مسلم تاریخی، اذعان دارند.

سوم: ویژگی مؤمنان و یاران نخستین پیامبر اکرم (ص)

آن‌ها اسطوره ایمان، پیوند با عقاید، وابستگی به پیامبر و فداکاری در راه عقیده

و پیاده کردن نظام الهی - در پی روند آگاهی‌سازی بزرگی - بودند که کمتر در تاریخ، نظیری بر آن می‌توان سراغ گرفت.

چهارم: وحدت و الفت دل‌ها

این عامل را شاید بتوان در همان عامل قبلی، برشمرد؛ اما در آیه کریمه مورد نظر بنا به اهمیت، این عامل، مورد تأکید مجدد قرار گرفته تا رمز عظمت آن، گشوده شود. اینک تأملی در راز این عامل خواهیم داشت تا تأثیر تاریخی آن‌را، درک کنیم:

وحدت حقیقی

قرآن کریم در نفی انواع دروغین وحدتی که زیر عنوان «وحدت فیزیکی و منافع مادی» می‌گنجد، به وحدت حقیقی، اشاره می‌کند؛ وحدت‌های دروغین از این قرارند:

وحدت براساس منافع سیاسی؛

وحدت بر پایه قومی؛

وحدت براساس تعصب‌های قبیله‌ای؛

وحدت براساس عامل جغرافیایی؛

وحدت بر پایه تاریخ مشترک؛

وحدت بر پایه تمدن مادی؛

وحدت براساس منافع طبقاتی؛

و انواع دیگری از این گونه وحدت‌ها.

قرآن کریم هیچ یک از این انواع و گونه‌های وحدت را، عامل قاطع پیروزی، نمی‌شمارد؛ اما در مقابل "وحدت دل‌ها"، یعنی وحدتی انگشت می‌گذارد که پیامبر اکرم (ص) اگر هرآنچه در روی زمین است بپردازد، نمی‌تواند با عوامل مادی، آن‌را تحقق بخشد. حال ببینیم که پایه‌های این وحدت یعنی "وحدت دل‌ها" کدامند؟ به گونه‌ای خلاصه می‌توان از دو پایه سخن گفت: یکی عقیده پویا و واقعی و دیگری عواطف مبتنی بر پایه‌های عقیدتی.

عقاید - هرچند واقعی و نیرومند باشند - به تنهایی قادر به گردآوردن دل‌ها و ایجاد الفت میان آن‌ها، نیستند؛ عاطفه نیز به تنهایی توان تحقق این وحدت را ندارد؛ اگر این امر، تحقق‌پذیر بود می‌شد در بلندمدت، افراد را با یک‌دیگر پیوند داد و امت را به حرکت مداوم به سوی کمال واداشت.

آنچه در حقیقت مؤثر است، ایمان و باور آگاهانه و نافذ به احساسات در پیوند با خداوند یعنی حقیقت بزرگ هستی است:

«ألم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق و لا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم و كثير منهم فاسقون» (سوره الحديد/۱۶).

آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم و فروتن گردد و مانند کسانی نباشند که از پیش بدان‌ها کتاب داده شد و عمر و انتظار بر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید و بسیاری از آن‌ها فاسق بودند؟

هنگامی که ایمان و عاطفه مؤمنانه، پیوند و الفت دل‌ها را در پی می‌آورد و توفیق و تأیید و مدد الهی نیز همراهش می‌شود، این وحدت، شکست‌ناپذیر و از آن‌جا شگفت‌ساز و معجزه‌آفرین می‌گردد؛ درست همان‌گونه که در صدر اسلام چنین بود و در بازگشت مجدد اسلام به ایران و در پی انقلاب اسلامی، یک‌بار دیگر چنین شد و معجزه آفرید.

محور وحدت اسلامی

با توجه به این که قرآن کریم، خود در پی وحدت اسلامی است و علاقه ویژه‌ای به آن دارد، برنامه جامع، عملی و گسترده‌ای برای تحقق آن، ترسیم می‌کند که شامل اصول والا و برگرفته از ارزش‌های حیاتی آن است. ما در این‌جا، در پی بررسی جزئیات این برنامه بزرگ نیستیم، بلکه تنها به نمودها و اصول آن به منظور تحقق هدف مورد نظر خود از این مبحث، اشاره می‌کنیم:

الف - بیان محور وحدت

این محور، محور اصلی و روشن وحدت، و معیار متین و استواری است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد و به هیچ وجه و در هیچ عرصه تصور پذیری، باعث تفرقه و تبعیض نمی‌گردد؛ به تعبیر قرآن کریم: "ریسمان الهی" و ابزار تحقق خشنودی او، خود اسلام و قرآن و هر خط و مرزی است که خطا در آن راه نیابد: «واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا» (آل عمران/۱۰۳) و همگی به ریسمان خدا چنگ زبید و پراکنده نشوید.

ب - یادآوری پیامدهای وحدت

برای آن است که احساس ضرورت وجودی وحدت، همواره در دل‌ها، زنده بماند و امت را به فراتر رفتن از اختلاف‌های گذرا و به یک سو نهادن آن‌ها، فراخواند: «واذکروا نعمة الله علیکم اذکنتم اعداء فآلف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها كذلك یبیین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون»

(آل عمران / ۱۰۳) و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آن گاه که دشمنان یکدیگر بودند؛ پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند باشد که شما راه یابید.

ج - تأکید بر وحدت اصل و راه و هدف

تأکید بر این که اصل، یکی است: «خلقکم من نفس واحدة» و انگشت بر این نکته که راه هم یکی است: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیمو الدین و لاتتفرقوا فیه» (سوره شوری/ ۱۳)؛ از احکام دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید. و بر یگانه بودن هدف نیز، تأکید می‌کند: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (سوره الذاریات/ ۵۶)؛ و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند.

و سرانجام، همگان را فرامی‌خواند تا به اتفاق، وارد حوزه تسلیم کامل در برابر خداوند متعال گردند: «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة و لاتتبعوا خطوات الشیطان» (سوره بقره / ۲۰۸)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اطاعت خدا درآید و گام‌های شیطان را دنبال می‌کنید.

د - کاشت بذر اخلاق‌گرایی، فداکاری و ایثار

کاملاً روشن است که از جمله شرایط وحدت و پیمودن راه مشترک، به فراموشی سپردن بسیاری از منافع فردی و کار در چارچوب منافع جمع و گروه واحد است؛ در این میان، اسلام عزیز، تنها ایدئولوژی‌ای است که در ضمن یک برنامه پرشکوه، مشکل اجتماعی (تضاد میان خواست‌های فردی و منافع جمع) را حل می‌کند و بدین ترتیب، اساس وحدت را پی می‌ریزد. از جمله محتویات این برنامه، کاشت بذر اخلاق‌گرایی و پرورش روحیه ایثار در جان‌ها «و یؤثرون علی انفسهم ولولکان بهم خصاصة» (سوره حشر / ۹)؛ و هرچند در خودشان احتیاجی مبرم باشد آن‌ها را بر خودشان مقدم می‌دارند. و پروراندن روحیه کار در راه خدا «انما نطعمکم لوجه الله لانرید منکم جزاءً و لا شکورا» (سوره انسان/ ۹)؛ ما برای خشنودی خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم.

و تقویت روحیه، جلب رضای الهی و خشنودی پروردگار است. روشن است که وقتی این روح و روحیه به میان افراد سرایت کند و فعال گردد، بسیاری از عناصر

تفرقه، پراکندگی و چند دستگی از میان برداشته می‌شود.

هد تفویض اهداف والا و مسؤولیت‌های بزرگ

از جمله شیوه قرآن کریم، تفویض اهداف والا و امت و واگذاری وظایف و مسؤولیت‌های بزرگ و تمدنی به آنهاست؛ برای مثال: «کنتم خیر امه اخرجت للناس» شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.

«و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً»

روشن است هر چه این اهداف والا، بیشتر در وجود امت تجلی پیدا کند به گونه‌ای طبیعی، آن‌را به وحدت و الفت و کار جمعی، سوق می‌دهد؛ زیرا اهداف بزرگ جز از این راه، تحقق‌پذیر نیستند؛ به همین سیاق است که قرآن کریم نیز از وحدت سرنوشت سخن به میان آورده می‌گوید: «واتقوا فتنه الذين ظلموا منكم خاصة» (سوره انفال/۲۵)؛ و از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بترسید.

و - حذف و نفی معیارهای تفرقه‌آمیز برتری

پیش از این، به پایه‌ها و مبناهای باطل و دروغین وحدت اشاره کردیم و یادآور شدیم که قرآن کریم با نفی چنین پایه‌ها و اساسی برای وحدت، آن‌ها را در مقام پایه‌های برتری اجتماعی نیز نفی کرده در عوض، معیار و ملاک‌هایی انسانی و کلی در این رابطه مطرح ساخته که جو مناسب برای تحقق وحدت و پایداری آن‌را، فراهم می‌آورند؛ ملاک‌های برتری از نظر قرآن کریم، از این قرارند:

۱- تقوی: ان اکرمکم عندالله اتقاکم.

۲- دانش: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون؟

۳- جهاد و کوشش: فضل الله المجاهدین علی القاعدین.

کاملاً روشن است چنانچه این معیارها، از سوی جامعه و امت، پیاده گردد، دارای بیشترین هم‌پیوندی و همبستگی خواهد گشت.

ز - تأکید بر نقاط مشترک

که خود، شیوه‌ای قرآنی و اصیل نه تنها در میان خود مسلمانان بلکه حتی در میان پیروان نزدیک‌ترین ادیان به اسلام، یعنی اهل کتاب است؛ در عین حال گامی عملی برای رویارویی با الحاد به شمار می‌رود.

«قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا باننا مسلمون» (سوره آل عمران / ۶۴)؛ بگو: «ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما

بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد؛ پس اگر از این پیشنهاد اعراض کردند بگویند: «شاهد باشید که ما مسلمانیم نه شما.»

چنین کاری، مسلماً زمینه خوبی برای تفاهم و نیل به حقیقت فراهم می‌آورد. این شیوه، ناگزیر باید ما مسلمانان را به انگشت‌گذاردن بر نقاط مشترک میان خود، سوق دهد؛ نقاط مشترکی که بی‌تردید خیلی بیش از آنی است که تصورش می‌رود و شامل همهٔ زمینه‌ها، می‌گردد.

شگفت این که برخی از ما، آمادهٔ همزیستی با یک کمونیست ملحد هستیم و با آرامش و خونسردی با او به بحث می‌کنیم؛ اما احیاناً آمادگی آن‌را نداریم که به روی مسلمانی که در برخی موارد جزیی با او اختلاف نظر داریم، نگاه کنیم! آیا این کار، مربوط به دشمنان خدا نیست؟!

ح - شیوه‌های مثبت گفت‌وگو

قرآن کریم، برای گفت‌وگو با دشمنان، شیوهٔ عملی و بسیار جالبی را مطرح می‌سازد، دربارهٔ دوستان و پیروان که جای خود دارد. این قرآن است که به پیامبر اکرم (ص) می‌آموزد تا به رغم ایمان شدید پیامبر به باورهای خود، به کافران بگوید: «و إنا و أياکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» (سورهٔ سبأ/ ۲۴)؛ ... و در حقیقت ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم.

این شیوه‌های کاملاً منطقی و عملی در گفت‌گوها و روشی برتر برای نیل به یک نتیجه صحیح از چنین راهی است. ناسزایی و دشنام‌گویی و طرد و ضرب و شتم و امثال آن، نه تنها هیچ نتیجه‌ای به دست نداده تأثیر مثبتی به جای نمی‌گذارد، اثر معکوس هم دارد. گفت‌وگوی آرام و علمی و منطقی میان دو طرفی که به رغم اختلاف در داده‌ها و زمینه‌ها، آمادهٔ پذیرش حق و به دنبال حقیقتند و در این راه از برهان و استدلال منطقی بهره می‌گیرند، ضامن رسیدن به باورهای مشترک و تشکیل پایه و مبنایی برای وحدت و عرصه‌ای برای همکاری‌های مشترک است.

ط - شیوه‌های دیگر

شیوه‌های قرآنی دیگری در این زمینه وجود دارد که از آن میان می‌توان به طرح نمودها و ویژگی‌های شاخص این امت یا برانگیختن آن علیه دشمن مشترک و یادآوری این نکته که این دشمن، علیه او متحد شده و غیره، اشاره کرد؛ اما ما به همین اندازه، بسنده می‌کنیم تا فرصتی برای بررسی اوضاع پراکنده امروزی خود و عواملی که به پیدایش چنین اوضاعی یاری رسانده، نیز شیوه‌های رهایی از آن، داشته باشیم.

پراکندگی های کنونی

چه بسا، بیش از هر چیز، به این همه سیاه‌نمایی و نمایاندن تصویر بدبینانه از اوضاع، اعتراض شده این پرسش مطرح شود که مگر ما سازمان‌های عریض و طویل اسلامی، اتحادیه‌های مشترک، کنفرانس‌های سران اسلامی و گرایش‌های مشترک و عواملی از این دست نداریم؟ پس چرا باید این همه بدبین باشیم؟!

حقیقت آن است که ما نباید خود را فریب دهیم؛ زبان خوش‌بینی بیش از حد، از بدبینی بیش از اندازه، کمتر نیست اگر این گونه خود پس چرا این همه جریان‌ها و سمت و سوهای مختلف در جهان اسلام، یافت می‌شود؟ چرا درباره مسئله مهمی چون فلسطین، وحدتی وجود ندارد؟ چرا این همه اختلاف در سطح زندگی، توانایی‌ها و امکانات، دیده می‌شود؟ چرا در یک گوشه جهان اسلام، آن‌چنان فقر و نداری بیداد می‌کند؛ و اما در گوشه دیگری از همین جهان، از پرخوری و رفاه مفرط، دچار سوء هاضمه می‌شوند؟!

و چرا امروز نشانه‌های امت یگانه و شاهدهی که به تعبیر قرآن «خیر امة اخرجت للناس» باید باشد، اثری نیست؟ تشکیل این سازمان‌ها، گام‌های بسیار کوچکی است که چه بسا نوعی پوششی سیاسی برای فریب و نیرنگ و تخدیر است. چرا فراخوان‌های تفرقه افکن قومی، ملی، جغرافیایی تنگ‌نظرانه و لائسیسم و امثال آن در میان ما بازار گرمی می‌یابند؟ چرا دست کم نمی‌توانیم توجه همه مسلمانان را به مسائل بزرگ و عمده خویش در فلسطین و جاهای دیگر، جلب کنیم و از این حالت بی‌تفاوتی بیرون آوریم؟ چرا تا به امروز، هنوز درک نکرده‌ایم که قدرتهای بزرگ و پیشاپیش آن‌ها آمریکای جنایتکار، جز شرّ و پلیدی، برای ما چیزی نمی‌خواهند؟ کار ما به جایی رسیده که برخی، دست دوستی به رژیم صهیونیستی - که دشمن اسلام است - دراز می‌کنند! در واقع بدون هیچ تردیدی ما امت پراکنده و متفرقی هستیم و باید دید که عوامل این تفرقه، کدامند؟

عوامل تفرقه کنونی

مهم‌ترین عوامل تفرقه کنونی عبارت‌اند از:

استعمار و استکبار جهانی و آن‌هایی که از زمینه‌های مساعد برای تفرقه سود می‌برند؛ زمینه‌هایی چون: تعصب، نادانی و منافع تنگ‌نظرانه.

امروزه استکبار جهانی احساس می‌کند که امت اسلامی، همه عناصر خیزش یعنی: مکتب انسانی و واقع‌گرا، عناصر مادی و نیروی انسانی، رهبری حقیقی - که تجربه پرشکوهی را نیز پشت سر دارد - تأییدات الهی و بنیادهای واقعی وحدت،

همه و همه را در خود دارد و با توجه به آن که توان تغییر هیچ یک از این عناصر جز وحدت را ندارد تمام سعی و تلاش، توان و توطئه‌های خود را متوجه این عنصر، یعنی وحدت مسلمانان ساخته همچنان‌که پیش از این اشاره کردیم در این میان از جهل و نادانی برخی مسلمانان و از تعصب دیگران و نیز از منافع وابستگان به سیاست‌های ستمگرانه، کمال استفاده را می‌برد. و در این راستا، ناوگان تبلیغاتی - رسانه‌ای خود، مغزهای برنامه‌ریزی و مزدوران فکری یا سیاسی و اطلاعاتی در منطقه را در خدمت می‌گیرد.

در این میان، ما باید چه کار کنیم؟

به باور ما، امروزه ملت مسلمان، از آگاهی فوق‌العاده‌ای برخوردارند و شوق و ذوق فراوانی برای تحقق وحدت حقیقی دارند؛ این آگاهی و بیداری، پیش درآمد بسیار خوبی برای اقدام ماست؛ ما باید:

- ۱- نقشه‌های استکبار جهانی را برملا سازیم. این کار بسیار ساده است؛ کافی است تنها برخی از مواضع آمریکا را مطرح کنیم تا مسلمانان، حقیقت امر را دریابند.
- ۲- همچنین وظیفه داریم حقیقت فریبکارانه وحدتی را که اینک از آن سخن به میان می‌آید، نشان دهیم و با ارقام و آمار، دروغین بودن آن را ثابت کنیم.
- ۳- پس از آن، به نام قرآن کریم حرکتی را آغاز کنیم و شیوه‌های قرآنی وحدت را درباره امت مسلمان یک به یک، عمق و ژرفا بخشیم و محور وحدت اسلامی یعنی ریسمان الهی را یادآور شویم؛ پیامدهای چنین وحدتی را خاطر نشان سازیم و بر وحدت اصل و راه و هدف، تأکید کرده بذر اخلاق و پای‌بندی به اصول اخلاقی را در دل‌ها بکاریم؛ اهداف و وظایف والای امت را برای آنان بنمایانیم، معیارهای اصیل برتری را رواج دهیم و بر نقاط مشترک، تأکید کنیم و از شیوه برتر در گفت و گوهای سازنده، پیروی کنیم؛ سرانجام نیز فراموش نکنیم که گردآمدن امت پیرامون مسائل مشترک خود در فلسطین و غیره، نقش به‌سزایی در این میان ایفا می‌کند.

ای مسلمانان!

ما همه عوامل و ابزارهای وحدت حقیقی را - از نظر عقیدتی، عاطفی، اخلاقی و رفتاری - دارا هستیم و اختلاف نظرهای جزئی و اجتهادهای متفاوت، نباید ما را از متحدشدن در برابر دشمن، باز دارد.

افزون بر آن چه گفته شد، مطمئناً راه کار یگانه‌ای داریم و منافع سیاسی ما نیز بستگی به این موضع یگانه و ضد استکبار جهانی دارد.

و اینک علاوه بر موارد ذکر شده، یادآور می‌شویم که:

عقیده ما، ما را به وحدت اسلامی فرا می‌خواند.

نظام ما، ما را به وحدت اسلامی فرا می‌خواند.

راه کار سیاسی ما، ما را به وحدت اسلامی فرا می‌خواند.

پس چرا این همه تأمل؟ چرا سرگشتگی؟ این فرصت بزرگ برای وحدت اسلامی را دریابیم و زیر پرچم قرآن کریم، در تحقق آن بکوشیم و پس از آن به فراخوان‌های مخلصانه رهبران و اندیشمندان - که در این باره سر می‌دهند - گوش بسپاریم و از هرآنچه که به این وحدت لطمه می‌زند، چشم‌پوشیم. ما ملاک‌های نیرومند و قاطعی برای شناخت مخلصان و مدعیان حقیقی از یک سو و افراد نیرنگ کاری که در عین مزدوری برای کفر و استکبار، ادعای دین‌مداری هم دارند، از سوی دیگر، در اختیار داریم.

وحدت تاریخی راه مؤمنان

«وحدت تاریخی راه مؤمنان». این عبارت، دربردارنده حقیقتی است که اسلام بر آن تأکید دارد و آنرا در کنه وجود انسان مسلمان، جای می‌دهد تا همواره به او یادآور شود که بخشی از یک زنجیره تاریخی است که یک سر آن در عمق تاریخ و سر دیگرش به سوی ژرفای آینده آن در فرداها، قرار دارد.

انسان مسلمان، تنها نیست و در چارچوب ویژه خود و در یک دایره تنگ و حتی در گستره مکان، کشور یا همه کره خاکی و یا در دایره زمانی ویژه خود، زندگی نمی‌کند. انسان مؤمن در واقع یک حلقه از رشته زنجیر به هم پیوسته‌ای است که گام‌های پیاپی برمی‌دارند و هدف واحدی را دنبال می‌کنند و از یک خاستگاه برآمده در مسیر واحدی، ره می‌سپارند. اسلام این مفهوم را در فکر و ذهن انسان و در دل جان و روح و روانش از طریق نمودهای گوناگونی، رسوخ می‌دهد، نمودهایی چون:

یکم:

به صورت مستقیم و پس از برشماری و یادآوری مسیر پیامبران، از این حقیقت سخن به میان می‌آورد: «ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون» (سوره انبیاء/۹۲)؛ این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس مرا پرستید.

یعنی پس از این که پیامبران را یکی پس از دیگری، یاد می‌کند نگاهی به این مسیر متعلق به کل بشریت مؤمن می‌اندازد و می‌گوید: «ان هذه امتکم امة واحدة و انا

ریکم فاعبدون» یا در آیه دیگری: «یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحاً انی بما تعملون علیم» (سوره مؤمنون / ۵۱)؛ ای پیامبران، از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من به آن چه انجام می‌دهم دانایم. و «ان هذه امتکم امة واحدة و انا ریکم فاتقون» (سوره مؤمنون / ۵۲)؛ و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس از من پروا دارید. در این روش، قرآن، به صورت مستقیم به وحدت مسیر بشریت مؤمن، اشاره می‌کند.

دوم:

این وحدت با توجه به وحدت راه، مطرح می‌گردد. به مؤمنان می‌گوید: مسیر و راه شما یکی است؛ شریعت شما یکی است. شریعت‌های الهی ممکن است در مواردی با هم تفاوت‌هایی داشته باشند؛ برای مثال تحریم برخی چیزها و حلال داشتن برخی دیگر؛ اما اصول این مسیر و نشانه‌های کلی آن، همواره یکسان و یگانه، باقی خواهند ماند؛ قرآن کریم می‌گوید: «شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیما الدین و لا تفرقوا فیه، کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه، الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب» (سوره شوری/ ۱۳)؛ از احکام دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی نکنید. بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی گران می‌آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که از در توبه درآید به سوی خود راه می‌نماید.

این آیه در بیان وحدت مسیر، کاملاً روشن است. گاه می‌بینیم که در برخی آیات الهی که یادآور تشریع برخی عبادات در اسلامند، تأکید شده که این عبادت از ابتکارات این آیین نیست و درباره امت‌های پیش از اسلام نیز، تشریع شده است.

در یکی از این گونه آیات آمده است: «یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (سوره بقره/ ۱۸۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، روزه بر شما مقرر شده است همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند مقرر شده بود باشد که پرهیزگاری کنید.

یا از زبان حضرت عیسی (ع) می‌گوید: «و لأحل لکم بعض الذی حرم علیکم» (آل عمران / ۵۰)؛ و تا پاره‌ای از آن چه را که بر شما حرام گردیده، برای شما حلال کنم.

البته تفاوت‌هایی - میان ادیان مختلف آسمانی - وجود دارد؛ در همه آن‌ها، اصول

و پایه‌های کلی، یکی است؛

بنابراین در این‌جا به مسیر حرکت مؤمنان با توجه به وحدت مسیر و وحدت آیین، توجه گردیده است؛ همچنان‌که از طریق نظریه تقسیم مراحل بشریت در قرآن کریم، در اندیشه و ذهن انسان مسلمان، جا می‌گیرد؛ قرآن می‌گوید: «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و الله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم» (بقره/۲۱۳)؛ مردم امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب خود را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که کتاب به آنان داده شد پس از آن‌که دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم و حسدی که میان‌شان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

همچنان‌که به این وحدت مسیر و راه مؤمنان، از طریق وحدت سنت‌های الهی در تاریخ، سنت‌هایی که حاکم بر مسیر بشریت هستند - تأکید می‌شود و راه مؤمنان نیز انعکاس می‌یابد؛ در قرآن کریم آمده است: «سنة من قد ارسلنا قبلك من رسلنا و لا تجد لسننتنا تحويلا» (سوره اسراء/۷۷)؛ سنتی که همواره در میان امت‌های فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم جاری بوده است و برای سنت و قانون ما تغییری نخواهی یافت.

«سنة الله في الذين خلوا من قبل و كان امر الله قدراً مقدوراً» (سوره احزاب/۳۸) این سنت خداست که از دیرباز در میان گذشتگان معمول بوده و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب با توانایی است.

و بر وحدت اصل (ریشه)، وحدت هدف، وحدت مسئولیت و سرانجام وحدت سرنوشت نیز تأکید می‌شود؛ در باب وحدت اصل و ریشه، قرآن مجید خاطر نشان می‌سازد: «خلقكم من نفس واحدة» (سوره اعراف/۱۸۹)؛ شما را از یک نفس، آفرید. و در خصوص وحدت هدف، می‌گوید: «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (سوره الذاریات / ۵۶)؛ و من جن و انس را نیافریدم مگر برای آن‌که مرا بپرستند. و درباره وحدت مسئولیت، قرآن مجید بر این نکته انگشت می‌گذارد که مسئولیت بشریت، برعهده نوع بشر، گذارده شده است: «انى جاعل فى الارض خليفة»

(سوره بقره/۳۰)؛ جانشین یا خلیفه، همان نوع بشر است. همچنین دربارهٔ وحدت سرنوشت نیز می‌گوید: «انا لله و انا اليه راجعون» (سوره بقره - ۱۵۶)؛ ما برای خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.

در این باره، روایت شده که یکی از یاران حضرت علی (علیه‌السلام) در پی پیروزی امام (ع) در یکی از نبردها، به شدت خوشحال شد و در عین حال از این که برادرش، شاهد این نبرد نبوده و این پیروزی چشمگیر علوی را به چشم خود ندیده ناراحت بود. چنین کسی، به نزد امام می‌آید و شادی و در عین ناراحتی خود را با امام (ع) مطرح می‌کند؛ امام (ع) از وی می‌پرسد: آیا به راستی او مایل بود که با ما باشد؟ پاسخ داد: آری. آن‌گاه امام فرمود: پس بگذار به تو مژده دهم که او هم این جا بود و ما را می‌نگریست و همچنین کسان دیگری که هنوز در رست مردان و زهدان زنان هستند و روزگار آنان را در آینده به گیتی خواهد آورد و پایه‌های دین و ایمان را به وجودشان استوار خواهد کرد، در این اردوکشی با ما بودند و ما را از نزدیک می‌دیدند و برای پیروزیمان دعا می‌نمودند. (نهج البلاغه - خطبه شماره ۱۱)

ایمان، چنین کسانی را نیرو می‌بخشد؛ حتی اگر هنوز مادرشان آن‌ها را نزاده باشد، همچون کسانی که با علی (ع)، همراه شدند و در جنگ او را یاری رساندند.

می‌دانیم که حضرت ابراهیم (ع) کسی بود که امت پیامبر اکرم را "مسلمانان" نامید: «ملة ابراهيم هو سماکم المسلمین من قبل» (سوره حج - ۷۸)؛ آیین پدرتان ابراهیم. او بود که قبلاً شمارا مسلمان نامید. و این معنا، انسان مسلمان را تصویری پیوسته از آن دوران تا کنون، می‌بخشد و در نتیجه به او نیرو و امید سترگ و تأکیدی بر ادامهٔ آن خط، می‌دهد. به انسانی که به دور کعبه طواف می‌کند نیز گفته می‌شود: تو پا در جایی می‌گذاری که در طول تاریخ، مؤمنان بر آن قدم نهادند. انسان مسلمان حس می‌کند که پای خود را در همان جایی می‌گذارد که مؤمنان، صالحان و پیامبران گذاشتند و این به مسلمان احساس زندگی و حضور در همان حال و هوا، حرکت در همان مسیر و به طواف به دور خانه‌ای را رهنمون می‌کند که از دورهٔ آدم تا کنون، سمبل توحید بوده است. پیامبران همگی به حج می‌رفته‌اند. حضرت موسی (ع) مُحْرَم می‌شود و در حالی که طبق روایت دو تکه پارچه بر دوش و بر دارد، به گرد خانه (خدا) طواف می‌کند، لبیک می‌گوید و کوه‌ها، پاسخش می‌دهند. حضرت ابراهیم و اسماعیل (ع)، این کعبه را بنا می‌کنند و این‌گونه است که انسان حمدگذار، وقتی که طواف کعبه را طواف می‌نماید، حس می‌کند که در همان جایی ایستاده و طواف می‌کند که به تعبیر مولای متقیان، علی علیه‌السلام، پیامبران خدا، ایستاده و

طواف کرده‌اند.

این احساس و این معنا، پیامدهایی بر دل و جان آدمی به جای می‌گذارد: از جمله این که اصالت مسیر مؤمنان و ژرفای این مسیر از ابتدا تا انتهای تاریخ را نشان می‌دهد؛ کسی احساس غریبی نمی‌کند، احساس تنهایی یا انزوا به کسی دست نمی‌دهد.

۲- پیامد دیگر، پندآموزی و درس‌گیری از این مسیر، یعنی این که انسان مسلمان، هر آن چه را در این مسیر اتفاق افتاده درس عبرتی برای خود تلقی می‌کند؛ از قتل هابیل به دست قابیل، پند می‌گیرد و می‌آموزد؛ حرکت و اقدام آن دو زنی که حضرت موسی بر سر چاه با آن‌ها مواجه شد و حتی راه رفتن این زن (راه رفتن حجب‌آمیز) می‌تواند بیانگر این بینش باشد که زن یاد شده در برابر حضرت موسی، چنین حجب و حیایی نشان می‌دهد در حالی که همسر فرعون است و موضعش نسبت به فرعون، خود الگویی برای کسانی باشد که در طول تاریخ، ایمان آوردند.

«و ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأة فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله» (سوره التحريم - ۱۱)؛ و برای کسانی که ایمان آورده‌اند، خدا همسر فرعون را مثل آورده، آن‌گاه که گفت: «پروردگارا پیش خود در بهشت خانه‌ای برایم بساز و مرا از فرعون و کردارش نجات ده.

زنی در یک فاصله دور زمانی، مثالی برای همه مؤمنان در طول تاریخ، می‌گردد. بدین ترتیب، همه تاریخ با توجه به وحدت این حرکت تاریخی، درسی برای انسان می‌گردد؛ مگر چنین پیامدی، برخاسته از اندیشه وحدت مسیر و راه مؤمنان، نیست؟

۳- عظمت مسؤلیتی که بر دوش مؤمن انداخته شده و گستردگی دید این انسان مؤمن نیز از دیگر پیامدهای چنین احساسی است.

و سرانجام پیوستگی و همبستگی گام‌های امت مسلمان و مسؤلیت هر انسان در برابر آینده و رفع آن، نیز از پیامدهای چنین احساسی است.

در نتیجه می‌توان گفت که رسالت جهانی اسلام، رسالتی است که با این مفهوم، چنان ارتباط تنگاتنگی دارد که به هیچ وجه جدایی‌پذیر نیست.

۲- نماز جمعه الگوی جامعه اسلامی

الف - قسمتی از ویژگی های جامعه اسلامی

در دنیای معاصر، «اسلام» تنها مکتبی است که پیوند میان ابعاد گوناگون وجود انسان را تأمین و توجیه می‌نماید. واقعیت فراگیر و گسترده این ارتباط، چنان است که: غرایز فطری و درونی انسان، (برداشت‌های) عمومی وی از زندگی و هستی و مشی و رفتار روزمره او را، به صورتی زیبا و دل‌پذیر، با یک‌دیگر تلفیق نموده است؛ بنابراین زیباترین همبستگی میان عوالم سه گانه «فطرت»، «هستی‌شناسی»، «عقیده» و «رفتار»، در وجود انسان، در متن «اسلام» یافت می‌شود. مبنای این پیوند اصیل و عمیق، همسانی و همسویی است که میان خصوصیات عوالم سه گانه مذکور، به شکل طبیعی و براساس نتیجه قطعی باورهای متین و استوار، اعتبار گردیده است. محصول این تلفیق و همبستگی، میان ابعاد مختلف وجود انسان، ایجاد یک دستگاه منظم و دقیقی به نام «مسلمان» است که تداوم حرکت بر راستای خط تکاملی - خط اصیل فطرت الهی - را، برای انسان (فرد و جامعه)، تضمین می‌نماید.

به اعتبار همین حقایق موجود است که مکتب واقع‌گرای اسلام، انسان را دعوت می‌کند، تا با مشی ارادی - انسانی خویش، با خدای خود که هستی افاضه فیض اوست، و آفریدگار و مالک‌الرقاب است، و همچنین مصداق منحصر به فرد «ارحم‌الراحمین» و آگاه به همه مصالح و مفاسد آدمی «غایت‌القصوای» همه تلاش‌ها و تکاپوها است، رابطه برقرار نماید.

انسان، بدان‌گونه که تصویر شد، «عبادت» و «رفتار اجتماعی» را، باهم درآمیخته، «مسجد» و «زندگی روزمره» را، به یک‌دیگر مربوط ساخته، با زندگی (ادامه حیات)، در چنین فضای معنوی و روحانی، وجود خود را سرشار از نور خدایی کرده است. با این حال دست به دعا برداشته، با حالت تضرع و زاری، از خدای متعال می‌خواهد که او را، مشمول «هدایت تشریحی» خود گرداند. چه این که هدایت تشریحی، آرایه «هدایت تکوینی» به شمار می‌رود.

از این دیدگاه است که ویژگی‌ها و مشخصات جامعه اسلامی به معنی حقیقی و واقعی شناخته می‌شود، نیز به دست می‌آید که جامعه اسلامی، جامعه‌ای الهی است و

در سیر تکاملی خود، با مبدأ وحی ارتباط کامل دارد.

جامعه اسلامی، پایه پای رهبری الهی خویش، جلو می‌رود. و این حرکت هم‌زمان، از سوی اصل «ولایت» که در خود آگاهی امت، نقش بسته، روزافزون است. و جامعه اسلامی به موجب بیان «أَمْرُهُمْ شُورًا بَيْنَهُمْ» (سوره شوری / ۳۸): «جامعه‌ای متشکل، منسجم و یگانه است».

ب - انطباق ویژگی‌های نماز جمعه، بر جامعه اسلامی

اگر در ویژگی‌های جامعه اسلامی تأمل شود، تبلور آن‌ها، در «نماز جمعه» به منزله یک عبادت هفتگی کاملاً مشخص می‌گردد؛ زیرا در این فریضه «عبادت» و «شئون زندگی»، درهم درآمیخته است. بدان‌گونه که در آن، از یک‌سو، عشق به خدای متعال و روابط عمیق اجتماعی به چشم می‌خورد و از جانب دیگر، «وجود امام مفترض الطاعة»، و امت آگاه و بیداری که «حاکم بر سرنوشت خویش است»، جلب نظر می‌کند. در توضیح بیشتر مطلب می‌توان گفت: نماز جمعه مواردی بدین شرح را در بر می‌گیرد:

- ۱- گردهمایی طبقات مختلف جامعه، به‌گونه‌ای همسطح و در کنار یک‌دیگر.
- ۲- نشستن همه افراد، رو به «قبله»، یعنی کعبه معظمه که رمز توحید است.
- ۳- پیروی دسته‌جمعی «امت» از حرکات و سکنات «عبادی» امام.
- ۴- طرح رویدادهای اجتماعی از سوی امام جمعه، در برابر امت، یعنی مأمومین.
- ۵- همبستگی و پیوند موارد یاد شده، به‌وسیله بُعد تربیتی که در «قصد قربت» و «مواعظ اخلاقی» مطرح شده از سوی امام و همچنین «دعاهای وارد شده»، از سوی نمازگزاران متجلی است.

بنابراین «نماز جمعه»، جلوه عملی یک جامعه کوچک اسلامی است، که شریعت اسلام، آن‌را به صورت هفتگی مطرح فرموده، تا همواره اوصاف و مشخصات لازم جامعه اسلامی را، به امت اسلامی، خاطرنشان کند. و او را برای بازگشت به این ایده آل - اگر خدای ناخواسته روزی از کف داد - برانگیزد. و نیز از آن رو که این جلوه متعالی عمیق‌ترین تأثیر را، بر روی افراد بگذارد، آنرا هاله‌ای از حرمت و فداست فراگرفته، در اندیشه‌ها، مرتبه‌ای بلند یافته، و اجر و ثواب فراوانی بر انجام آن مترتب گردیده است؛ همچنین با اختصاص یافتن یک

سوره (سوره جمعه)، از قرآن کریم، به بیان فضیلت آن، از امت اسلام خواسته شده است، که همه کارها را، رها کرده، با سعی و کوشش برای شرکت در مراسم پرشکوه نماز جمعه، خود را مهیای رسیدن به «خیر کثیر» و «پاداش بسیار» - که در پیشگاه خدای متعال قرار دارد - نماید. بیان قرآن کریم در این خصوص خطاب به اهل ایمان چنین است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (سوره جمعه / ۹)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که برای نماز در روز جمعه، صلاهی عام سر داده شد، کسب و کار را رها کرده، بسوی «یاد خدا» بشتابید. که این امر برای شما اگر دانش دریافت آن را داشته باشید، بهتر است.»

«فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (سوره جمعه / ۱۰)؛ «آن گاه که نماز برپای داشته شد، در زمین پراکنده شده، فضل پروردگار را بجوید. و بسیار یاد خدا کنید. شاید رستگار شوید.»

قرآن کریم در ادامه این سوره مبارکه و در آخرین آیه آن، پیامبر اکرم (ص) را مخاطب ساخته، می‌فرماید:

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا، قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.» (سوره جمعه / ۱۱)؛ «زمانی که کسب و کار، یا هر زمینه سرگرم‌کننده‌ای را مشاهده می‌کنند، بدان می‌گرایند. و تو را ایستاده، تنها می‌گذارند. به ایشان بگو: آنچه نزد خدای متعال است، از کسب و کار و زمینه‌های بازدارنده، بهتر بوده خدای متعال بهترین روزی دهندگان است.»

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

«ما من قدم سعت الى الجمعة إلا حرم الله جسدها على النار.» هیچ گامی، به سوی نماز نمی‌شتابد، مگر آن که خدای متعال، بدن صاحب قدم را بر آتش جهنم حرام می‌سازد. بدین گونه مسلمان احساس می‌کند که با تلاش خود، به طرف نماز جمعه، گویا به‌جانب بهشت می‌شتابد. بهشت در این جهان و بهشت در آن جهان؛ همچنین بادیه‌نشینی بنام «قلیب»، خدمت رسول اکرم (ص) رسید و اظهار داشت:

«یا رسول الله انّی تهیأت الی الحجّ کذا و کذا مرّة فما قدّری». «ای پیامبر خدا، چند بار مهبیای تشریف به حجّ شدم؛ لیک توفیق نیافتم!» پیامبر خدا (ص) در پاسخش فرمودند: «یا قلب، علیک بالجمعة فانها حج المساکین»^(۱). «ای قلب بر تو باد به شرکت در مراسم نماز جمعه، که آن حج تهیدستان است.»

و این معرفت و شناخت دیگری است که اسلام به مسلمانان ارزانی داشته و ارزش نوبنی که به حرکت‌های ارادی آن‌ها، موهبت فرموده است؛ آری مسلمان به سوی نماز جمعه می‌شتابد، و گویی چنان است که آهنگ «کعبه»، سمبل «توحید» کرده است، تا بر گرد آن «طواف» کند. و محض اطاعت فرمان پروردگار، سعی بین صفا و مروه، به جای آورد و با رمی جمرات، خشم و نفرت خویش را نسبت به طاغوت ابراز دارد.

هرگاه خاطر نشان گردد که انجام مناسک سیاسی - اجتماعی حجّ، از بعد عمیق تربیتی برخوردار بوده، به منظور هدایت تمام افراد بشر، بر شیوه رفتاری متناسب و پذیرفته شده اسلام، (برای فرد و جامعه) صورت می‌گیرد، به روشی به دست می‌آید که نماز جمعه، که با آن مقایسه گردیده است، گونه سمبلیک و عملی جامعه اسلامی است.

در این جا نقل یک حدیث رابطه تنگاتنگ میان دو عمل «سبقت گرفتن به سوی بهشت، در روز قیامت» و «پیشی جستن به سوی نماز جمعه در این جهان» را، به صورتی بدیع و درخور تأمل، آشکار می‌سازد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «وانکم لتسابقون الی الجنة علی قدر سبقکم الی الجمعة»^(۲) «و شما هر آینه سبقت می‌گیرید به سوی بهشت، به تناسب پیشی جستن خود به سوی نماز جمعه». با توجه به این حدیث شریف، باید پرسید: آیا زندگی در سرای دیگر، انعکاسی از زندگی دنیوی نیست؟! آیا چگونگی حشرونشر افراد بشر، متناسب با نوع زندگی و رفتار آنان در این جهان نیست؟! و آیا آدمی در جهان باقی، جز با گفتار و کردار خود، با حقیقت دیگری مواجه می‌گردد؟!!

در حدیث دیگری از علی (ع) نقل شده است که حضرت فرمود:

(۱) و مسائل الشیعه، ج ۵ - ص ۳۹.

(۲) و مسائل الشیعه، ص ۷.

«ضمنت لستة على الله الجنة، منهم رجل خرج الى الجمعة فمات فله الجنة»^(۱).
 «بهشت را برای شش دسته ضمانت می‌کنم، یکی از آنها مردی است که به قصد شرکت در مراسم نماز جمعه از خانه خود خارج شود، و مرگش فرا رسد. چنین فردی داخل بهشت می‌شود». آیا روایت پیش گفته بر این حقیقت تأکید ندارد که حرکت به سوی نماز جمعه، گام زدن بسوی بهشت است؟؛ بنابراین کسی که در این مسیر جان می‌بازد، بدون شک به مطلوب و مقصود حقیقی خود نایل گردیده است.
 در فضیلت روز بزرگ جمعه، و حقّ عظیم آن بر آحاد امت اسلامی، و نیز لزوم اکرام و تعظیم نسبت به شأن آن، همین بس که امام صادق (ع) فرموده است:
 «انّ للجمعة حقا و حرمة، فإياك أن تضيع أو تقصر في شيء من عبادة الله و التقرب اليه بالعمل الصالح، و ترك المحارم كلها فانّ الله يضاعف فيه الحسنات، و يمحو فيه السيئات، و يرفع فيه الدرجات...».

قال: و ذكر انّ يومه مثل ليلته فان استطعت ان تحيها بالصلاة و الدعاء فافعل»^(۲). «بدون تردید، جمعه دارای «حق» و صاحب «حرمت» است. مبدا تو آن را ضایع گردانی. یا در امری از «بندگی خدا» و «طلب تقرب به او» با انجام «عمل صالح»، و نیز «واگذار کردن چیزی از منهیات خدای متعال» در روز جمعه، تقصیر ورزی! زیرا پروردگار، در روز جمعه، نیکی‌ها را مضاعف می‌گرداند؛ گناهان را محو و نابود می‌سازد؛ و رتبه‌های بندگان را، ارتقا می‌دهد. حضرت در ادامه افزود: به خاطر دار که شب جمعه، در فضیلت، مانند روز آن است؛ بنابراین، اگر بر احیای آن به نماز و دعا قادر بودی، پس آن چنان کن.»

و حضرت رضا (ع) از پیامبر اکرم نقل کرده که حضرت فرمودند:

«ان (يوم) الجمعة سيد الايام يضاعف الله فيه الحسنات، و يمحو فيه السيئات، و يرفع فيه الدرجات، و يستجيب فيه الدعوات، و تشكف فيه الكربات، و تقضى فيه الحوائج العظام، و هو يوم المزيد، لله فيه عتقا و طلقاً من النار... و ما استخفّ احد بحرمته و ضيع حقه الا كان حقاً على الله عزوجل ان يصله نار جهنم الا ان يتوب»^(۳). «روز جمعه سید و روزهاست و در میان روزها از امتیاز خاصی برخوردار است. خدای متعال در

(۱) و سائل الشیعه، ص ۶.

(۲) و سائل الشیعه، ص ۷.

(۳) و سائل الشیعه، ص ۷.

آن روز، نیکی‌ها را فزونی داده، گناهان را از صحیفه اعمال می‌زداید؛ رتبه بندگان خویش را بالا می‌برد، دعای ایشان را اجابت می‌فرماید، غم‌ها و غصه‌ها را زایل می‌گرداند، حاجت‌های بزرگ را برآورده می‌سازد. روز جمعه، روز افزونی. و روز رهایی بندگان خدا از آتش قهر او است... و هیچ کس احترام آن را سبک نشمرده، حق آن را ضایع نمی‌گرداند، مگر این که خود را در پیشگاه الهی سزاوار آتش جهنم می‌سازد، و این جرم و گناهی است که آن را فقط و فقط آب «توبت» و «انابت» می‌شوید».

در این زمینه مجموعه گرانمایی از ادعیه مأثوره وجود دارد که قرائت آن‌ها در شب و روز جمعه مستحب است. و پیشوایان دین، به پیروان خویش آموخته‌اند، که خود را، برای استقبال از روز جمعه و انجام عبادات آن مهیا سازند. و با طیب خاطر، آماده درک فضیلت آن گردند. در روایتی، نقل شده است که حضرت موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم از روز پنجشنبه، خویشان را مهیای درک فضیلت جمعه می‌فرمود. در این حدیث نیز، شکوه و عظمت جمعه مشهود است که می‌فرماید: «ما طلعت الشمس یوم افضل من یوم الجمعة»^(۱). «خورشید بر هیچ روزی برتر و گرمی‌تر از روز جمعه نتابیده است».

به منظور تضمین قطعی توجه به نماز دشمن‌شکن جمعه، و در نتیجه تضمین تأثیر برنامه‌های اجتماعی و اخلاقی که این فریضه الهی دربردارد، سخن گفتن در حال ایراد خطبه‌ها، به کلی ممنوع گردیده، شارع مقدس وش فرادادن به خطبه‌ها را با تمام توجه و دقت - که گاهی از آن به «حضور قلب»، تعبیر می‌شود - بر مأمومین واجب فرموده است. امام صادق (ع) در این باره می‌فرماید:

«اذا خطب الامام یوم الجمعة فلا ینبغی لاحد ان یتکلم حتی یرغ الامام من خطبته». «در روز جمعه، به هنگام ایراد خطبه‌های نماز جمعه از سوی امام، سخن گفتن برای هیچ کس جایز نیست، تا زمانی که خطبه‌ها، پایان پذیرد».

اینک پس از تشریح مناسبات ظاهری و باطنی لازم، نسبت به نماز جمعه، به برخی از روایاتی که راجع به «مضمون» و «محتوا» و «اهداف» متعالی خطبه‌ها وارد شده، اشاره می‌شود؛ در این رهگذر بر نقل یک روایت از امام رضا (ع) و تفسیر و

تبیین آن تأکید بیشتر می‌شود؛ این حدیث شریف هدف نهایی برگزاری نماز جمعه را بدین گونه تشریح می‌کند:

«انما جعلت الخطبة يوم الجمعة، لان الجمعة مشهد عام فاراد ان يكون للأمر سبب الى موعظتهم و ترغيبهم في الطاعة، و ترهيبهم من المعصية و توقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم و دنياهم، و يخبرهم بما ورد عليهم من الآفاق و من الأحوال التي لهم فيها المضرة و المنفعة، و لا يكون الصابر في الصلاة منفصلا و ليس بفاعل غيره ممن يؤم الناس في غير يوم الجمعة، و انما جعلت خطبتين واحدة للثناء على الله و التمجيد و التقديس لله عزوجل، و الاخرى للحوائج و الاعذار و الانذار و الدعاء و لما يريد ان يعلمهم من امره و نهيهِ ما فيه الصلاح و الفساد»^(۱). «فلسفه تشریح خطبه، در روز جمعه - که مشهد عام و محل حضور عموم افراد است - این است که رهبر جامعه، برای موعظه و نصیحت مردم و نیز تشویق و ترغیب ایشان، به اطاعت از دستورات الهی و فرمان‌برداری از وی، فرصت یافته، آنان را از گناه - سرپیچی از دستورات الهی - بیم داده، باز رهاوند؛ همچنین ایشان را بر مصالح دینی و دنیوی خویش واقف کرده سیر حوادث، رویدادها و گزارش‌های داخلی، منطقه‌ای و جهانی را، در محدوده مصالح و مفاسدشان، به اطلاع آن‌ها برساند. تا از مسائل جاری دور نمانند. و غیر از فرمانروا و سرپرست، از کسانی که در طول هفته جماعات غیر جمعه را، امامت می‌کنند، به ایراد خطبه نپردازند. و اما راز این که برای نماز جمعه دو خطبه مقرر گردید، این است که خطبه نخست به «حمد»، «شکر»، «ستایش» و «تسبیح» خدای متعال اختصاص یافته، در خطبه دوم، مسائل جاری، اعم از برنامه‌های در دست اقدام، مشکلات گوناگون و کلیه مسائلی که مطمح نظر امام بوده، امر و نهی‌اش بدان تعلق گرفته، نیز صلاح و فساد جامعه، مترتب بر آن است، مطرح گردد.»

این حدیث شریف بر مسائل بسیاری تأکید دارد که شمه‌ای از آن‌ها بدین قرار است:

۱- این که نماز جمعه، یک گردهمایی عمومی است، و با نماز جماعت‌های دیگر مقایسه شدنی نیست؛ از این روست که فقهای مذهب اهل بیت (ع)، به عدم جواز اقامه دو نماز جمعه در فاصله‌ای کمتر از دو فرسخ فتوا داده‌اند.

۲- این که در نماز جمعه، امام جماعت، والی و سرپرست جامعه است. و او کسی است که از سوی مردم، دارای مقام اقتدار بوده، کلامش نافذ. و حق صدور فرمان در مسائل گوناگون قلمرو حاکمیت خویش را دارا است. امامت چنین فردی، از یک طرف بر جنبه سیاسی عمیق، در این فریضه الهی اشعار می‌دارد و از سوی دیگر تأکید بر این حقیقت است که: رهبر و سرپرست جامعه، باید در چنان سطحی از تعهد و تقوی و حسن سلوک و رفتار، قرار داشته باشد، که شایستگی مقام «امامت» را دارا بوده، اقامه جماعت با او - با توجه به شرایط امام جماعت - امکان‌پذیر باشد.

۳- این که نماز جمعه، مجالی است برای ترغیب و تحرک مأمومین، برای اطاعت از خدای متعال و تحذیر ایشان از گناهان، بنابراین امام جمعه، لزوم تطبیق وضعیت مردم، با شریعت الهی و پرهیز از هر معصیت و انحرافی را به امت گوشزد می‌نماید. و این به معنی طرح برای حرکت و برنامه‌های جمعی و نیز ارزیابی آن‌ها، از این دیدگاه الهی است.

۴- این که امام برنامه‌های آینده دولت خویش را، به منظور آگاهی عموم بیان کرده، امت را نسبت به آن‌ها توجیه و در همین رابطه نصایح لازم و سودمند خویش را به ایشان عرضه می‌نماید.

۵- این که موضع سیاسی جامعه و پیش‌آمدهای سودمند یا زیان‌بخش، در حضور جمع طرح و بررسی می‌گردد. و نیز به موجب حدیث یاد شده، معارف دیگری بر این عبادت سیاسی - اجتماعی، مترتب است که مقام، گنجایش شرح و بسط آن‌ها نیست.

ج - نماز جمعه در مکتب اهل بیت علیهم السلام

تاریخ نضح‌گیری و تحوّل این نماز، در مکتب اهل بیت (ع) - که بدون تردید همان مکتب متعالی اسلام است - به نقش فعال و سازنده نخستین آن باز می‌گردد. در توضیح بیشتر مطلب می‌توان گفت:

به گواهی مشاهدات و بررسی‌های تاریخی، این فریضه عبادی - سیاسی، از یک طرف به پیوند عمیق و رابطه همه جانبه افراد با یکدیگر اشعار می‌دارد. و از سوی دیگر بر ارتباط نزدیک میان مردم و رهبری جامعه را تأکید می‌نماید؛ بنابراین، بدیهی

است که سرنوشت این نماز، از بدو پیدایش آن، تا هماره تاریخ پرفراز و نشیب اسلام، با وضعیت پیشوای امت اسلام، در هر عصر و زمانی، گره خورده، هرگونه تحوّل و تغییر آن، به رهبری جامعه مربوط شود. در مکتب اهل بیت (ع) امامان و پیشوایان شایسته و عدالت‌گرای تشیع، حتی‌الامکان از این فریضه مهمّ و حیاتی به بهترین وجه بهره گرفته، همواره زمینه انحراف آن از مسیر اصلی یا تعطیل آن را، از میان برده‌اند؛

به همین دلیل، در نظر بسیاری از فقها و دانشمندان مکتب اهل بیت (ع)، در زمانی که طاغیان و ستمگرانی همچون «معاویه»، «یزید»، «سفّاح» و «متوکل»، بر مسند حکومت نشسته، زمام امور مسلمین را در دست دارند، نماز جمعه ساقط می‌شود. و این فریضه والا و گرانبها برگزار نمی‌گردد.

همین معنی و مفهوم، با اختلاف اندکی، در متون و منابع مورد تحقیق و بررسی که منشأ اختلاف نظر فقهای عظام گردیده است، وجود دارد؛ بنابراین دسته‌ای، فتوا به «وجوب تعیینی» آن صادر فرموده‌اند. دیگران «واجب تخییری»، مانند نماز ظهر، در روز جمعه دانسته‌اند. و سرانجام گروه سوّم، وجوب نماز جمعه را «ساقط»، اعلام کرده‌اند. این اختلاف نظر فقهی است که موجب شده نماز جمعه در میان پیروان مکتب اهل بیت (ع) بصورت فراگیر برگزار نگردد؛ همان‌گونه که این مطلب از جمله انگیزه‌هایی - هرچند غیرمستقیم - به‌شمار می‌رود که لزوم تشکیل «حکومت جهانی اسلام»، برای تحقّق امکان برگزاری نماز جمعه را، محرز می‌سازد. البته این مدّعا چیزی جز انطباق احکام متعال اسلام، بر واقعیت‌های موجود نیست، که قرآن کریم به مثابه تعالیم کامل، جامع و جهان‌شمول خود، بر آن اهتمام می‌ورزد.

زیرا در صورت تحقّق «حکومت جهانی اسلام»، در هر منطقه و سامانی، فرمانروای لایق و عادل جامعه، یا قایم‌مقام وی، برای حاضران در نماز جمعه «امامت» می‌نماید. (به امید آن روز ...) و از این دیدگاه باید اضافه کرد که:

یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، که به رهبری قائد عظیم‌الشأن جهان اسلام، امام خمینی (مدظله‌العالی)، به پیروزی رسید، اعاده نقش حیات‌بخش نماز جمعه - سمبل جامعه کوچک اسلامی - بود که به منزله یک عامل بزرگ و نیرومند انقلابی، رابطه عمیقی میان اقشار مختلف جامعه برقرار کرد. و پیوند جامعه را با رهبری حکیمانه آن استوار ساخت. در نماز دشمن شکن جمعه،

امت اسلام، خواسته خود را مبنی بر اجرای احکام متعالی اسلام، با صدای رسا فریاد می‌کنند. و امام جمعه، از هر مطلب و رویدادی، با صراحت لهجه سخن می‌گوید. در بیان خطبه‌ها، به پرورش امت، همت می‌گمارد، و با طرح مسائل سیاسی - اجتماعی، آنان را نسبت به اتخاذ مواضع جدید و برنامه‌های در دست اقدام و اجرا، واقف ساخته، از ایشان نظرخواهی می‌کند.

۳- نقش حج در تحکیم وحدت اسلامی

"وحدت اسلامی" یکی از ویژگی‌های مهم امت اسلامی است به گونه‌ای که شخصیت کامل امت اسلامی را منهای این ویژگی، نمی‌توان تصور کرد. بدون این ویژگی، امت، بسیاری از ویژگی‌های دیگر خود را از دست می‌دهد؛ ای بسا ویژگی ایمان صادقانه به خداوند بزرگ و باور به راه یگانه اسلامی را نیز فاقد گردد.

وحدت اسلامی به معنای در یک قالب ریختن همه اندیشه‌ها و سلیقه‌ها و مانند آن نیست؛ این کار در شمار غیرممکن‌هاست. وحدت اسلامی به معنای پاسخ به برنامه‌های از پیش تعیین شده اسلامی و ایجاد امتی است که میان این دو خط اساسی، تعادل لازم را ایجاد کند:

خط نخست، اختلاف‌های طبیعی میان سلیقه‌ها، امکانات و سطح دانش، دیدگاه‌ها، فرهنگ‌ها، دلایل و نحوه استنباط و باورهای تحقیقی و دیگر مواردی که به طور طبیعی اختلاف انگیزند و علمای بزرگوار ما از قرن‌ها پیش، آنها درباره آن بحث و بررسی نموده‌اند.

خط دوم، لزوم اتخاذ موضع یکسان در عرصه‌های متعدد که مهم‌ترین شان بدین قرارند:

الف - اصول اولیه اسلام که در شمار بدیهیات اسلام هستند و باید عرصه مشترک فکری [میان مسلمانان] را تشکیل دهند.

ب - اخلاقیات عمومی که دیگر ویژگی مشترک مسلمانان تلقی شده و از آن نیز فراتر می‌رود و همه ویژگی‌های عمومی امت اسلامی را در بر می‌گیرد؛ مسلمانان همگی باید بکوشند هم خود را و هم امت خود را، به این ویژگی‌های اخلاقی، آراسته کنند.

ج - تطبیق شریعت اسلامی بر تمامی زندگی که شاید بتوان آنرا از بدیهیات فقهی اسلام و برنامه‌های حیاتی تلقی کرد که همه پیامبران آنرا مطرح کرده بشریت را آماده ساخته‌اند تا آنرا بپذیرند و اجرا کنند.

د - موضع سیاسی مشترک در برابر مسائل جهانی به خصوص در مقابل دشمنان یعنی: مشرکان، منافقان و مستکبران و کوشش به منظور دفاع از ساحت اسلام.

آنچه بر شمرده شد، به گونه‌ای اجمالی، عرصه‌هایی است که می‌طلبد امت در آن‌ها وحدت خود را تحقق بخشد؛ اگر چنین شد می‌توان به آن‌چه اشاره کردیم، بازگشت و آن این که امت اسلامی باید میان دو خط، موازنه ایجاد کند؛ از یک سو طرح اندیشه‌های جدی و فعالیت‌های مفید اجتهادی را تضمین کند و از سوی دیگر

موضع متحد و مشترک در عرصه‌های پیش گفته، داشته باشد. ما به برنامه‌های گسترده اسلام برای تحقق این موازنه اشاره کردیم؛ به دلیل گستردگی ابعاد، نمی‌توان همه جنبه‌های آن را بررسی کرد. حقیقت آن است وقتی به این امور توجه شود، عمق برنامه‌های اسلام برای تحقق وحدت اسلامی نیز، روشن می‌شود:

۱- وحدتی که اسلام به دنبال آن است مبتنی بر عقیده و احساس - هر دو - است؛ گاه از جنبه عاطفی، وحدت به "وحدت دل‌ها" یاد می‌شود؛ اصول عقاید اسلامی همراه با برنامه‌های تحکیم عاطفی اسلامی خود به اندازه کافی، تحقق این وحدت به بهترین شکل را تضمین می‌کنند.

۲- نظام اسلامی، تمامی مسلمانان را - بی‌هیچ تبعیضی و با چشم یکسان - در برابر خود قرار می‌دهد و احساس مسؤلیت مشترک در برابر آن‌را به همگان خاطرنشان می‌سازد و در صورت کوتاهی نیز، همه را به یکسان، نکوهش می‌کند.

۳- اسلام همه معیارها و ملاک‌های تبعیض و برتری را حذف کرده تنها معیارهای معنوی، یعنی تقوا، علم، جهاد و عمل را ملاک قرار داده بدین ترتیب بهترین زمینه برای وحدت را فراهم آورده است.

۴- عرصه‌های عینی مشترکی وجود دارد که احساس وحدت را در مسلمانان ایجاد می‌کند از جمله مثلاً آن‌چه که در شرع، مالکیت عمومی افراد مسلمانان، شمرده می‌شود.

۵- نظام عبادات اسلامی، پیشاپیش نظاماتی قرار دارد که منجر به تعمیق وحدت اسلامی می‌گردد؛ زیرا مسلمانان در سرتاسر کره خاکی در زمان معینی - ضمن در نظر گرفتن اختلاف افق‌ها - در حالی که رو به یک سمت دارند، کلمات واحدی بر زبان می‌آورند، کار یکسانی انجام می‌دهند و پای‌بند وضعیت واحدی هستند، به نماز می‌ایستند. یا زمانی که همه امت اسلامی در هر سال به مدت یک ماه رمضان با طیب خاطر، درگیر یک برنامه بزرگ تربیتی می‌شوند که برای بازیابی انسانیت خود و تعمیق ریشه‌های آن در جان خود، تمرین می‌کنند. و یا زمانی که در مراسم حج، به منزله یک برنامه پرشکوه تربیتی، نمایندگان جمعیت مسلمانان از هر سمت و سوی جهان گرد هم می‌آیند تا مسائل بسیاری را آموزش ببینند و در زندگی مادی و معنوی خود در پی تحقق سودهای سرشاری برآیند و مانند آن؛ در همه این موارد، مفاهیم امت واحدی که بر گرد یکتاپرستی می‌گردد و همه آیین‌های ساخته بشر و اخلاق بت‌پرستانه را نفی می‌کند، خود را پای‌بند حدود و حلال و حرام الهی می‌داند، همه عناصر تبعیض‌آمیز مادی میان بشریت را رد می‌کند، از مشرکان تبرّی و بی‌زاری می‌جوید و خود و سردمداران خود را به محاسبه می‌گیرد و هزار و یک فایده دیگر برای خود، می‌اندوزد، در دل و جان‌ش ریشه می‌دواند.

اسلام برای آن‌که حج، نقش سترگ و وحدت بخش خود را در زندگی امت ایفا

کند، آن را با مسائل دیگری قرین ساخته و ویژگی‌هایی برایش در نظر گرفته که جملگی در تحقق اهداف آن، تأثیر هماهنگی به جای می‌گذارند، از جمله: وضعیت مکانی که عبارت از خانه توحیدی است که خداوند متعال ویژگی‌های آفرینش زمین را بدان داده و پدر توحید یعنی حضرت ابراهیم (ع) آن را ساخته و در هر گوشه و کنار آن نشانه‌های پیامبران و به ویژه نمودی از رسالت اسلام و رهبران بزرگوار آن را، بر خود دارد. شرایط زمانی حج نیز در ماه حرام و در همان ده روزی است که خداوند به بشریت ارزانی داشته تا برای پذیرش رسالت الهی، آمادگی پیدا کند و روزهایی چون روز بازگشت بشریت به سوی پروردگار و بازگشت رحمت خداوند برای بندگان که در پی می‌آیند.

مراسم و مناسک پرشکوهی نیز در حج مطرح است که معانی بسیار زیبایی دارند و هر یک سمبل برکتی بزرگ و محتوایی پربرار هستند؛ از جمله "احرام"، "طواف"، "وقوف در منی"، "سر حیوان بریدن"، "سر تراشیدن"، "رمی جمره" و ... بسیاری از مناسکی که هر یک برای خود سمبلی به شمار می‌روند. نیز ذکرها و دعاهایی که هم‌زمان با آن مراسم و مناسک، در نهایت هم‌وایی و برای تحقق هدف مورد نظر، مطرح می‌شوند.

رسالت اسلامی به منظور کامل کردن این جو و فضا برای تأثیرگذاری هرچه ژرف‌تر، ایده قدسیت و امنیت این مکان، در این برهه زمانی را مطرح کرده، بدین ترتیب، نعمت را - تمام و کمال - ارزانی داشته است. این دو ویژگی (یعنی قدسیت و امنیت) دارای مضمون‌های اجتماعی بزرگی هستند که آن‌ها را در پژوهش دیگری، بدین قرار خلاصه کرده‌ایم:

۱- اعلام این که بیت‌الحرام و سرزمین مقدسی که اطراف آن قرار دارد، محور حرکت زمین است و بشریت اگر خواهان امنیت و مصونیت در برابر هواها و خدایان وهمی و دست و پازدن در گمراهه‌هاست، باید بر گرد این خانه طواف کند و به شریعتی عمل کند که در این خانه، مژده‌اش داده شده و معانی توحید و یکتاپرستی را که سمبل آن است در وجود خود ریشه‌دار گردانده است؛ امنیت حقیقی، امنیت این خانه است. امنیت حقیقی، امنیتی سرچشمه گرفته از اعتقاد به خدای بزرگ و پناه آوردن به اوست. او توانای مطلق و خالق امنیت مطلق برای ترسیدگان و مهربان و شفیع به بندگان است و در این صورت دیگر نه ترسی از آینده و نه اندوهی بر گذشته معنا پیدا می‌کند.

امنیت ناشی از پناه آوردن به نظام الهی و رهایی از گمراهی نظامات بشری، امنیت ناشی از پناه آوردن به رضای الهی به عنوان معیاری واحد و برای همه بشریت و رهایی از معیارهای تبعیض‌آمیز مادی است.

امنیت برخاسته از هم‌پیوندی دل‌های مخلص و جان‌های پاکی است که برای تحقیق ویژگی‌های امت اسلامی، تلاش می‌کنند.

امنیت نسل‌های پیاپی بشری بر یک خط واحدی است که راه پیامبران الهی را ترسیم کرده فرمان‌های خداوند متعال را همچون فرشتگانی که در طواف عرش الهی‌اند، به اجرا درمی‌آورند.

امنیت برافراشتگان پرچم الهی و بیرق اسلام ناب است.

این حکم مهم الهی، یعنی حج، همه این معانی را در دل‌ها، برمی‌انگیزد. مولای متقیان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «خداوند زیارت خانه خود را بر مسلمانان بایسته فرمود و آن حرم‌متکده را قبله‌گاه آنان نمود. تا دسته دسته به سویش رهسپار شوند و مانند کبوتران شیدا، از هر سمت به آن پناهگاه روند و با این شیوه، فروتنی خود را در برابر بزرگی او بنمایند و چنان که شاید و باید گرمی‌اش داشته روی بر آستانه درگاهش بسایند. آری، خدا - سبحانه و تعالی - از میان آفریدگانش، شنوندگانی می‌گزیند که به آوایش پاسخ می‌گویند و راه فرمانش را می‌پویند، با گردن‌های کج در مقام‌های پیامبرانش می‌ایستند و به کردار فرشتگانی که در عرشش درگردشند و اشک می‌ریزند، می‌گیرند. در سودای پرستش او سودها می‌برند و هنگام آمرزش و بخشودگی‌اش نیازها برمی‌گیرند. ذات اقدسش آن‌جا را بهر اسلام، نشانه‌ای ساخت و از آن برای پناهندگان، پناهگاهی پرداخت. حج آن‌را بایسته کرد و بجای آوردن حَقّش را شایسته شمرد. زیارتش را بر توانگران بنوشت»^(۱).

می‌بینیم که در این متن شریف، بر چند نکته، تأکید شده است:

الف - ارتباط عاطفی مردم با این خانه و فروتنی در برابر عظمت خداوند.

ب - گزینش و توفیق الهی برای گروهی از هر جا تا در این دوره پرورشی پرشکوه آسمانی، همه زمینیان را نمایندگی کنند.

ج - اینان احساس می‌کنند که با این کار دعوت الهی را لیبیک می‌گویند، راه فرمان الهی را می‌پویند و بر خط پیامبرانش گام برمی‌دارند (به ویژه پس از به تصویر کشیدن حج همه پیامبران در این خانه).

آن‌ها (حج گزاران)، به هنگام طواف به گرد کعبه، در اجرای فرمان‌های الهی و جذب شدن همه هستی به فرمانبری از خدا، همچون فرشتگانی می‌شوند که به دور عرش الهی طواف می‌کنند، و از این فرصت برای رشد و تکامل پرستش در وجود خود و نیل به مغفرت و رحمت الهی، بهره‌برداری می‌نمایند.

۲- اعلام ضرورت در نظر گرفتن جایی برای مردم که هر یک از مسلمانان،

(۱) نهج‌البلاغه - (دکتر صبحی الصالح) صفحه ۴۵. (با استفاده از ترجمه آقای محسن فارسی).

حرف و حدیث خود را در کمال آزادی، ابراز کنند و مؤمنان بی هیچ نیروی بالاسری، هر که باشد و هر مقام و موقعیتی که داشته باشد - اندیشه‌های خود را با یک دیگر در میان بگذارند؛ بدین ترتیب، حج، تبدیل به کنگره‌ای جهانی با حضور نمایندگان همه ملت‌ها می‌شود و آن‌ها می‌توانند اوضاع و احوال خود را با یک دیگر در میان بگذارند و از مشکلات، راه‌حل‌ها و فرصت‌ها و تهدیدهایی که با آن روبه‌رویند، سخن گویند و با ابزارها و امکاناتی آشنا شوند که هر یک از مسلمانان می‌توانند از طریق آن‌ها، وظایف خود در برابر دیگران را به انجام رسانند. آن‌ها می‌توانند توطئه‌ها و نقشه‌های استکباری علیه حرکت وحدت‌گرایانه خود را افشا و محکوم کنند و نسبت به راه‌های ایستادگی و مقابله با آن‌ها، بحث و بررسی نمایند.

شاید بتوان همین معنی را از حضور دو عنصر در آیه کریمه «و اذ جعلنا الیبت مثابه للناس و امناء» (سوره بقره / ۱۲۵)؛ و چون خانه کعبه را برای مردم محل اجتماع و جای امنی قرار دادیم. برداشت کرد و این حقیقتی است که بسیاری از کسانی که این مراسم و مناسک را انجام دادند؛ بدان اشاره کردند به گونه‌ای که حج را، کنگره آزاد سالیانه برای عموم مسلمانان نام نهادند. علاوه بر این همچنان‌که می‌دانیم این حرم مقدس (خانه کعبه) در گذشته و حتی در زمان جاهلیت نیز مکانی بود که مردم با آزادی کامل دیدگاه‌ها و نظریات خود را در آن مطرح می‌کردند و پیامبر اکرم (ص) نیز از همین مکان استفاده کرد تا در آزادی کامل، دعوت مبارک خود را اعلام نماید و از انتساب این خانه به حضرت ابراهیم (ع) برای احیای ندای توحیدی آن‌حضرت و نفی شبهات یهود و نصاری، بهره گرفت.

۳- اعلام هم‌پیوندی قدسیت و امنیت با یک دیگر در پرتو حکم اصیل الهی و این که اگر این خانه به خدا تعلق دارد و برای همین هم مکان امن و مقدسی به شمار می‌رود، باید دانست که همه هستی از آن خداست و پرتوهای این حقیقت همه موجودات هستی را دربرمی‌گیرد، بنابراین جایی برای سرکشی، تهدید، و ارباب مؤمنان به خدا، وجود نخواهد داشت و چنان‌چه این حقیقت، یعنی امنیت و حرمت داشتن، همه جای هستی تحقق نیافته باشد، این وظیفه مؤمنان است که به منظور گسترش محدوده این عرصه مقدس، بکوشند و به مرحله کمالش رسانند.

۴- همچنان که می‌توان این دو ویژگی یعنی قدسیت و امنیت را از رازهای جذب دل‌ها به سوی این جایگاه مقدس و برخورداری از برکات و نعمت‌های فراوان آن، تلقی کرد که باعث شده - همچنان که در تعبیر حضرت علی علیه‌السلام دیدیم «مردم همچون کبوتر به سویش بال و پر گشایند» - دل‌های مؤمن با عشق و شیفتگی و اشتیاق تمام و با کمال خلوص و پاکی، در فضای سرشار از انفاس الهی آن، حضور به هم می‌رسانند و پس از آن و به دور از پلیدی‌ها و پلشتی‌های مادی،

پاک و پاکیزه به زندگی اجتماعی خود بازمی‌گردند؛ درحالی‌که کوله‌باری از برکت‌های الهی و صفا و رحمت او را با خود همراه دارند و صفا و محبت و دوستی را در جای جای جامعه‌ای که بدان بازمی‌گردند، می‌پراکنند و جو عاطفی مطلوب را در جامعه اسلامی، فراهم می‌کنند.

فضای عاطفی سر تا پا عشق و شوق، آمادگی بیشتری به دل‌ها می‌بخشد و اقبال آنان به پرستش و شنیدن صدای وحی و تعلق خاطر به محتوای نمادین مناسک حج را در آن‌ها، افزون می‌کند؛ بدین ترتیب، مجموعه این عملیات را به مثابه تربیتی عبادی - سیاسی و تدارکی برای ایجاد جامعه‌ای تسلیم در برابر خدا، درمی‌آورد.

۵- آمیختگی که به انسان، حیوان، گیاه و زمین در این بخش مقدس از جغرافیا داده شده، بیانگر هم‌پیوندی باشکوهی میان عناصر هستی به منظور تحقق هدف بزرگ انسان است.

روایات متعددی داریم که بر هماهنگی و همسویی طبیعی میان انسان و طبیعت در عملیات حج و به گونه‌ای کلی، در تمامی مسیر زندگی، تأکید می‌کنند. روایتی از رسول اکرم (ص) نقل شده که آن حضرت در بازگشت از جنگ تبوک و هنگامی که به مدینه نزدیک می‌شد فرمود: «این "طابه" و این هم کوه "احد" است که دوستان دارد و دوستش داریم»^(۱)

مرحوم کلینی نیز با استناد خود از جابر به نقل از امام محمدباقر(ع) روایت کرده که فرمود: «حضرت موسی از رمله مصر، مُحرم گردید، همچنان‌که در لباس احرام بود سوار بر اشتهری که رسنی از لیف خرما بر گردن داشت و دو عبای بلند بر پشت، از دامنه‌های "روحا" گذر کرد و لیبیک می‌گفت و کوه‌ها، پاسخش می‌گفتند»^(۲)

همچنین از امام باقر(ع) روایت شده که حضرت علی(ع) فرمود: «هرگاه کسی لاله‌الاله و لیبیک اللهم الیبیک گوید، در سمت راست و چپ او تا به روی خاک به "لاله‌الاله" و "لیبیک" گویی درمی‌آید و دو فرشته به او می‌گویند: ای بنده خدا مژده‌ات باد. و خداوند نیز جز به بهشت، بنده‌ای را مژده نمی‌دهد.»

طبیعی است که این معانی، آثار خود را بر نگاه انسان به هستی و زندگی، بر جای می‌گذارند و یادآور می‌شوند، زمانی که در خط پیامبران حرکت کند و در پی تحقق مقتضیات جانشینی خدا بر روی زمین باشد و جامعه عابد و مسلمان را پی‌نهد، تمام موجودات هستی، همراهی‌اش می‌کنند.

(۱) "سفینه البحار" - جلد ۱ - صفحه ۱۲.

(۲) "وسائل الشیعه" - جلد ۹، صفحه ۳.

فصل دوم: محورهای وحدت

۱ - محورهای وحدت

گفتیم که اسلام، همه بنیادها و پایه‌های مادی مطرح برای وحدت را نفی کرده، بر وحدت باورها و همبستگی‌های قلبی، پای فشرده است؛ بر این اساس، سرچشمه‌ها و محورهای وحدت را نهفته در این موارد می‌داند:

۱- قرآن کریم،

۲- سنت شریف نبوی،

۳- مرجعیت تفسیری ائمه اهل بیت (ع) درباره قرآن و سنت.

در این بخش به هر یک از این محورها - هرچند مختصر - اشاره می‌کنیم.

محور نخست: قرآن کریم

مهم‌ترین پایه وحدت اسلامی است و بنای اسلام، امت و تشریح (قانونگذاری) اسلامی بر آن استوار می‌گردد و تلاش‌های خصمانه متعددی برای ایجاد تردید درباره این پایه - به ویژه از سوی برخی خاورشناسان - صورت گرفته که البته با شکست مواجه شده است.

مهم‌ترین شبهاتی که در این میان از سوی برخی نادانان در جهان اسلام مطرح می‌شود از این قرارند:

۱- وجود آیات متشابه در قرآن،

۲- تردید در حجت بودن آیات قرآنی.

که به گونه ای اجمالی، این دو شبهه را بررسی می‌کنیم:

یکم: وجود آیات متشابه در قرآن کریم

مهم‌ترین اشکالی که ممکن است بر وجود آیات متشابه در قرآن، مطرح گردید،

به دو صورت بیان می‌شود:

اول این که قرآن کریم، هدایت، نور، ذکر (یادآور)، فرقان (تمیزدهنده) و حکیم

(خرمدند و عقلانی) و از این قبیل صفاتی را داراست که با وجود آیات متشابه، هم خوانی ندارد؛ زیرا تشابه، آدمی را دچار تردید، سردرگمی و عدم اطمینان نسبت به شناخت حقیقت و ای بسا دچار مواردی می‌کند که مطلقاً نمی‌توان حقیقت را، شناسایی کرد.

دوم: فخر رازی (مفسر قرآن) در این باب یادآور شده که وجود آیات متشابه در قرآن، علت اختلاف مذاهب و دیدگاه‌ها بوده باعث شده هر یک، به بخشی از قرآن که با مذهب آن‌ها، هماهنگی و هم خوانی بیشتری دارد، استناد کنند؛ ما علاوه بر این نکته، می‌گوییم:

برخی آیاتی که ایرادگیران بدان اشاره می‌کنند، ممکن است بهانه‌ای برای پای‌بندی به عقاید و باورهای کاملاً متضاد و متناقض با اعتقادات الهی، قرار گیرند یا قرار گرفته باشند و ای بسا این اعتقادات را کاملاً نفی می‌کنند که به معنای نقض غرض این رسالت الهی است؛ از جمله عقیده "تجسم خدا" که به معنای عرضه تصویر بسیار مضحکی از خداوند متعال است که در واقع به انکار او می‌انجامد. یا مثلاً عقیده "جبر" که مسؤولیت اخلاقی را نفی می‌کند و مشکلات بزرگی در پی می‌آورد و نیز اعتقاد به نفی عصمت پیامبران که به شک و تردید در گفته‌های ایشان منجر می‌گردد و عقایدی از این قبیل.

در نتیجه، این اشکال - با این دو صورت بیانی که ذکرشان رفت - نمی‌توانند به آن صورتی که گفته شد حکم وجود آیات متشابه را صادر کنند. این حکم، هر ارزشی که داشته باشد نمی‌تواند هم‌ارز زیبایی باشد که امت را به پراکندگی، سردرگمی و تباهی می‌کشاند و ریشه اعتقادات را می‌خشکاند و قرآن را العیاذ بالله فاقد صفت هدایت‌گری، جلوه می‌دهد یا دست کم سود و زیانش را برابر، بیان می‌کند.

چنین وضعی ما را بدان فرا می‌خواند که در پی وسیله‌ای باشیم که امت را از پراکندگی و تفرقه مصون داشته مانع از آن گردد که اعتقادات، در برابر اهداف و آمج‌های خود قرار گیرند. این کدام مرجع است که باید بدان مراجعه کنیم؟
آن چه از آیات و روایات شریف استنباط می‌گردد دو نکته است:

الف: آیات محکمات

این آیات، "أم" (مادر) کتاب، یعنی قرآن خوانده شده‌اند و بدون هیچ تردیدی، "مادری"، به مفهوم مرجعیت و سزاواری رجوع به آن هاست؛ این آیات هستند که

هرگونه تصویر باطل در ذهن و تصور انسان، نیز هر نوع مصداق باطل از مفهوم آنرا نفی می‌کنند که البته (شناختشان) نیازمند تبخّر علمی و توانایی بالا در برخورد با آن هاست.

و چه بسیار آیات محکم و روشنی وجود دارند که جای هیچ‌گونه تردیدی در منظور و مقصود آن‌ها وجود ندارد و در نتیجه کمترین تردیدی در مراد از آیات متشابه، باقی نمی‌ماند.

ب: خردمندان و متبحران در علم

دومین و در عین حال عامترین مرجع در حل مسئله آیات متشابه، خردمندان و متبحران در علم هستند. آن‌ها کسانی هستند که کتاب خدا و آیات آنرا تفسیر می‌کنند و جزئیات و نکات در برگیرنده آن‌ها را بیان می‌کنند. تشخیص حق و باطل نیز با آن هاست. ایشان، محور وحدت امت، اوج دانش و پایان‌بخش راه‌ها، شمرده می‌شوند؛ چگونه باید آنان را تشخیص دهیم و باز شناسیم؟ روایات متواتری در معنا، از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که بطور کلی بر امامان اهل بیت (ع) صحه می‌گذارند تا امت به هنگام برخورد با مشکل یا مسئله‌ای، به آنان مراجعه کنند از جمله این مشکلات یا دشواری‌ها نیز آیات متشابه قرآنی است. حدیث "ثقلین" یکی از مهم ترین احادیث و روایات مزبور است که همه فرقه‌های اسلامی به آن اذعان داشته آنرا پذیرفته‌اند؛ در این حدیث، عترت اهل بیت با قرآن، قرین گشته و بر لزوم پای‌بندی به هر دوی آن‌ها با هم، تأکید شده و رجوع به هر دوی آن‌ها بیمه‌گر ما در برابر گمراهی هاست؛ سرانجام این که تا روز قیامت، از یک دیگر جدایی ناپذیرند. علاوه بر حدیث "ثقلین"، احادیث نبوی گوناگونی درباره علم امام (ع) وارد شده است؛ از جمله حدیث: «انا مدینه العلم و علی بابها»؛ من شهر علمم و علیم در است. خود ائمه اهل بیت (ع) نیز بر مرجعیت خود در همه مسائل تأکید نموده‌اند. حضرت علی (ع) در نهج البلاغه آنان را این گونه توصیف می‌کند: «آن‌ها نگه‌دارنده راز پیامبر و فرمانبرداران خدا، پایه‌های دین و ستون‌های یقینند، کسانی هستند که در شیوه‌های این آیین، زیاده‌روی و غلو نمی‌کنند و ناگزیر برای رهایی از لغزش، به سایه ایشان پناه می‌برند و دست بدامنشان می‌زنند. آنان زمامدارانی درست‌کردارند و زبان‌هایی راست‌گفتارند؛ آل محمد (ص)، مانند ستارگان آسمانند، همین که ستاره‌ای نابود شود و عمرش پایان پذیرد، ستاره‌ای دیگر پدید آید و جایش را بگیرد.

ما از نهال نبوت و از خاندان رسالتیم. فرشتگان با ما آمد و رفت دارند و سرچشمه های دانش و بینش را به ما می سپارند؛ ما اهل بیت پیغمبر، درهای دانشیم و مایه اندیشه و سرچشمه بینشیم؛ ... چنان چه لب به سخن بگشایند، همانا راست گویند و اگر خاموشی گزینند هر آینه راه خرد و مصلحت پویند. آنان زنده کننده علم و نابود سازنده جهلند. به وسیله ایشان، حق رو به حق دار می رود و باطل از جای خود دور می گردد.»^(۱)

امام علی(ع) در سخنانی گهربار، در اشاره به مرجع رفع شبهه ها، می فرماید: «زنهار مانند آدم سالمی که از "اجرب" یا تندرستی که از بیمار بگریزد، از حق دوری نجوید و راه باطل نپویید؛ بدانید هنگامی راستی را درمی یابید که به کژی پی برید و آن گاه رو به قرآن می آرید که بدکنشان پیمانش را شکسته و خودش را دور انداخته باشند. پس تا می توانید بکوشید که راستی و درستی و نیکومنشی را از اهل قرآن بیاموزید چون آن ها زنده دارنده دانش و نابود کننده نادانی هستند. همانا ایشانند که گفتارشان از دانایی و خردشان، و خاموشیشان از سخن پردازی و منطقتشان، و برونشان از درونشان، شما را می آگاهاند. آن ها هرگز با قرآن به ستیزگی نمی پردازند و احکامش را دست خوش مخالفت نمی سازند. از این رو، قرآن در میان ایشان گواهی استوار و صادق است و هرگاه که آن را بر زبان آرند، دستوری ناطق است.»^(۲)

در بررسی محور سوم، به تفصیل در این باره سخن خواهیم گفت.

سرچشمه های تشکیک در حجیت:

حجّت بودن ظواهر قرآنی، به رغم همه شک و تردیدهایی که برانگیخته شده، از امور مسلّم و قطعی است. این منابع یا سرچشمه ها را می توان در دو موردی منحصر دانست که از سوی برخی متحجران و کین توزان مطرح شده و چه بسا دیگران نیز، از آن ها پیروی کرد این موارد و تشکیک ها را مطرح ساخته اند:

الف - آن چه که به برخی اخباری ها نسبت داده شده ادعا می شود که بنا به دو دلیل باید از عمل به ظاهر قرآن، خودداری ورزید:

(۱) "نهج البلاغه" - دکتر صبحی الصالح، ص ۷۳۴. (ذیل ماده "آل البیت" در فهرست موضوعی).

(۲) نهج البلاغه: دکتر صبحی الصالح، صفحات ۲۰۵ و ۲۰۶ خطبه شماره ۱۴۷. (با استفاده از ترجمه فارسی نهج البلاغه آقای محسن فارسی - م)

دلیل اول: حصول علم اجمالی به این که از طرف سنت، مخصّص‌های زیادی دربارهٔ آیات قرآنی وارد شده و این علم اجمالی مُتَّجِز متعلق‌های آن و مانع از جاری شدن اصول در اطراف آن نسبت به نفی تخصیص است و اگر هم این اصول دربارهٔ اطراف جاری شود، با هم تعارض خواهند داشت. در نتیجه حجّیت آن‌ها ساقط می‌شود؛ بدین ترتیب، اجمال به همهٔ ظواهر قرآنی، سرایت می‌کند و عمل به ظواهر را متوقف می‌سازد.

جواب این ایراد، بسیار روشن است و آن این که پس از بحث و بررسی و پیدا کردن مخصّصات، علم اجمالی ما منحل می‌شود به علم تفصیلی به مخصّصات و شبهات ابتدایی که در موارد دیگر زمینهٔ اجرای اصول در آن‌ها فراهم می‌شود. دلیل دوم: احادیثی که تفسیر به رأی قرآن را نهی کرده‌اند؛ اما روشن است که عمل به ظاهر قرآن، تفسیر به رأی نیست؛ تفسیر به رأی در مورد امور پیچیده و مبهم و نه ظاهری است.

ب: آن چه که به منزلهٔ شبههٔ تحریف با مطرح ساختن کاستی‌هایی در برخی آیات قرآن، ذکر شده باعث می‌گردد تا نشود بنا به احتمال نبود قرینه، به ظواهر قرآنی، عمل کرد.

سرچشمهٔ این شبهه، برخی روایاتی است که برای اثبات این فرض، بدان‌ها استدلال می‌شود و در کتاب‌های گوناگون حدیث سنی و شیعه آورده شده که احتمال می‌رود بیشتر اشاره آن‌ها به تحریف معنوی باشد.

اما باید دانست که عموم مسلمانان از هر دو مذهب (سنی و شیعه) هرگز با این استدلال کنار نیامده‌اند؛ زیرا دلایل قاطعی مبنی بر عدم تحریف قرآن وجود دارد که پیشاپیش آن‌ها آیات قرآنی حاکی از حفظ و نگهبانی قرآن در برابر هرگونه باطلی است.

محقق "کرکی" که خود از علمای بزرگ امامیه است، می‌گوید: «روایاتی که حاکی از نقص و کاستی در قرآنند، باید تأویل و تفسیر شوند یا به کنار گذاشته شوند؛ زیرا اگر حدیثی برخلاف استدلال کتاب و سنت متواتر و اجماع، مطرح شود و نتوان آنرا به نوعی تفسیر و تأویل کرد، باید از خیر آن گذشت.»

آقای "خویی" نیز در تفسیری بر این گفته، می‌گوید^(۱): «محقق "کرکی" با این سخن خود به آن چه که ما پیش از این اشاره کردیم، اشاره کرده است مبنی بر این

(۱) البیان فی تفسیر القرآن. آیت الله سید ابوالقاسم خویی. صفحه ۲۳۴.

که روایات متواتری بر این دلالت دارد که چنانچه روایاتی مخالف قرآن باشد، باید آن‌ها را به کناری نهاد؛ از جمله این روایت شیخ صدوق محمد بن علی بن الحسین است که با سند صحیح [ن] [ر] از امام جعفر صادق (ع) روایت کرده است: ایستادگی در برابر شبهه، بهتر از در افتادن به هلاکت است. هر حقی حقیقتی و هر صوابی نوری دارد و هر آن چه را با کتاب خدا همسو بود بپذیرید و هر آن چه را که با کتاب خدا مخالف بود، رها کنید.^(۱)

و بدین ترتیب و پس از حصول اجماع اسلامی نسبت به عدم تحریف قرآن و راه نیافتن کاستی یا فزونی در آیات آن، مسئله تحریف منتفی می‌گردد و دهان یاوه‌گویان، نیز راه برای دشمنان اسلام به منظور ایجاد تردید در استدلال به آیات قرآن مجید - بسته می‌شود.

دومین محور وحدت: سنت نبوی^(۲)

می‌توان گفت که هیچ مکتب، آیین یا اعتقادی همچون اسلام در معرض یورش ددمنشانه در همه سطوح و به روش‌های مختلف طی تاریخ طولانی خود نبوده بدین منظور از شمشیر، شکنجه، تهمت، شایعه‌پردازی، تحریف و پیگرد و شبهه‌افکنی و تردید و تشکیک در همه چیز، همه و همه استفاده شده است.

البته همه این رویارویی‌ها، از سوی اسلام پیش‌بینی شده و برای مقابله با آن‌ها علاوه بر یاری و مدد الهی، تدارک لازم صورت گرفته است. همه کسانی که برای اسلام فعالیت و تلاش می‌کنند و در صدد بازگرداندن آن به مجرای زندگی امروزی هستند نیز انتظار این برخوردها را دارند و پیش‌بینی‌های لازم را انجام می‌دهند؛ زیرا این، یک سنت تاریخی است: «و ما ارسلنا فی قریه من نذیر الا قال مترفوها انما بما ارسلتم به کافرون» (سوره سبأ / ۳۴)؛ و ما در هیچ شهری هشدار دهنده‌ای نفرستادیم جز آن که خوش گذرانان آن‌ها گفتند: «ما به آن چه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم».

خطرناک‌ترین جنبه این حملات، ایجاد تردید و شک در منابع بنیادی این مکتب والا و تضعیف اعتماد به آن است تا بدین ترتیب، هرگونه چشم داشت مثبتی از این احکام اصیل اسلامی رخت بریندند و مانع از تعمیق آن‌ها در دل‌ها و اعطای

(۱) "وسائل الشیعه" جلد ۱۸. کتاب القضاء - ص ۸۶

(۲) مقاله ایراد شده در شانزدهمین کنفرانس اندیشه اسلامی که در تاریخ سوم تا ششم شوال ۱۴۰۲ هجری در "تلمسان" (الجزائر) برگزار شد.

نوعی اصالت و استواری و پایمردی برای مقاومت، مبارزه، سازندگی و پیشرفت، گردد. در این جا، بر آن نیستیم تا تاریخچه‌ای از این حملات و مفسده‌جویی‌ها بیان کنیم؛ بلکه بیشتر بر آنیم تا راه‌های مقابله عملی با این ترفندها را مطرح سازیم.

مهم‌ترین منبع و سرچشمه دیدگاه‌ها و قوانین و احکام اسلام، یعنی قرآن، با سیل تشکیک و تردید نسبت به آسمانی بودن آن، مضمون‌های آن، حجت بودن این مضمون‌ها، نقش آن‌ها و مانند آن روبه‌رو گردید؛ اما این قرآن، همواره، نیرومندتر و سرفرازتر، سربرآورده و تلاش‌های شک و تردیدانگیز، با ناکامی مواجه گشت و وعده الهی، تحقق یافت: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (سوره الحجر / ۹)؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود. اینک دیگر در این باره، جز صداهای بسیار کم رفق، چیزی نمی‌شنویم. پس از آن - و تا به امروز - نوک حملات متوجه سرچشمه بعدی، یعنی سنت شریف نبوی گردیده تا به خیال خام مفسده‌جویان، ضربه‌ای به آن زند و از طریق آمیختن آن به ناسره و یا ایجاد تردید در مجموعه احادیث مربوط به سنت و عدم جدی دانستن آن‌ها به دلیل تناقض‌ها و وجود سره و ناسره در آن‌ها، از نشان دادن چهره‌ای اصیل از اسلام، باز دارد.

واقعت آن است که این مسئله نیز بسیار مهم و حیاتی است و نباید بی‌تفاوت از آن گذشت؛ باید خیلی آگاهانه و با بصیرت کامل نسبت به ابعاد خطرناکش، در برابر آن بایستیم و این توطئه را نیز خنثی سازیم.

در این فرصت، بهتر آن دیدم که با تفصیل بیشتری، برخی شبهه‌های مطرح شده را بررسی نمایم تا شاید نقطه آغازی برای تحلیل بیشتر از جنبه‌های دیگر این موضوع، گردد.

ضرورت پیروی از سنت و عمل به حدیث

سخنی گزاف نیست اگر گفته شود که لزوم پیروی از سنت پیامبر اکرم (ص) تا روز قیامت - البته عمل به آن‌ها از طریق توجه به احادیثی که به دست ما رسیده‌اند - برای مسلمانان، یک ضرورت انکارناپذیر است. بنابراین تشکیک، در این امر، تنها افکندن شبهه‌ای در برابر یک ضرورت، تلقی می‌گردد. این تشکیک در واقع، در باب "طرف" و عامل رساننده سنت شریف یعنی خبر یا حدیث به خصوص خبر و حدیثی است که علم‌آور تلقی نمی‌شود و در اصطلاح، "خبر واحد" نام دارد؛ اما تأمل در مستندات مربوط به این ضرورت، هرگونه تشکیکی را نفی می‌کند؛ از جمله

تأمل در این آیه: «یا ایهاالذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبأ فتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین» (سوره حجرات / ۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبادا به نادانی، گروهی را آسیب برسانید و بعد، از آن چه کرده‌اید پشیمان شوید. این آیه بدان مفهوم است که اگر خبر دهنده (کسی که حدیث را نقل کرده) فاسق نباشد، خبر مربوط، حجت است؛ همچنین تأمل در این آیه نیز ما را به همین نتیجه‌گیری سوق می‌دهد: «و ما کان المؤمنون لینفروا كافةً فلولاً نفر من کل فرقة منهم طائفةً لیتفقها فی الدین و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون» (سوره توبه/۱۲۲)؛ و شایسته نیست مؤمنان همگی برای جهاد کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا دسته‌ای بمانند و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند. باشد که آنان از کیفر الهی بترسند؟. آیات دیگری که در این زمینه وجود دارد؛ چنانچه قول اینان حجت نبود، نیازی به این هشدارها و زنهاریاش‌ها مطرح نمی‌شد.

همچنان که تأمل در تواتر معنوی بسیاری از روایات، و سرانجام انگشت‌گذاشتن بر سیره قطعی اسلامی درباره عمل به حدیث ثقه (مورد اطمینان) هر چند "علم‌آور" نباشد همه و همه ما را به این ضرورت و امر بدیهی، رهنمون می‌سازند.

انگیزه‌های شکاک‌ها

انگیزه‌های شکاک‌ها را می‌توان به رغم گوناگونی، این گونه خلاصه کرد:

۱- ایجاد فرصت برای اقتباس‌های فکری؛ زیرا اگر سنت و احادیث از نظر قانون‌گذاری و تشریح، جنبه قطعی داشته باشند و در کنار قرآن کریم، تصویر کامل و همه‌جانبه‌ای از نظام تمام شمول زندگی را به ما نشان دهند؛ دیگر هیچ جایی برای توجیه روی‌آوری به نظامات دیگر و پیاده کردن آن‌ها، باقی نخواهد ماند؛ اما در صورتی که این بخش، به کناری نهاده شود، دروازه‌های پذیرش دیدگاه‌ها و نظریات وارداتی از سوی مزدوران غرب و شرق باز می‌شود و مصیبت بزرگ کسانی که امروزه روشنفکرشان می‌نماییم نیز، همین است.

۲- ناتوانی و درک سطحی، که می‌توان گفت این ناتوانی و کمی فرهنگ و عدم تعمق، منجر به علم کردن این دیدگاه (تشکیک در سنت نبوی) می‌گردد تا پیامدهای آن را نپذیرند. چه بسا شبهات برانگیخته نیز در تعمیق این سمت‌گیری، نقش به‌سزایی ایفا کرده‌اند.

۳- وحدت بخشیدن به مواضع، عشق به وحدت بخشیدن به مواضع اسلامی،

ممکن است کسانی را به تن‌سپاری به این دیدگاه، سوق داده باشد؛ به این گمان که می‌توان با ارجاع همگان به قرآن کریم - نه به سنت و احادیثی که نزد هر یک از مذاهب، سمت و سوی ویژه خود را یافته است - مواضع مسلمانان را وحدت بخشید حال آن که در واقع این کار، از چاله به چاه افتادن است؛ زیرا به یقین، به شکل فضاحت باری به وحدت خدشه می‌زند. می‌توان در ادامه، به عوامل و انگیزه‌های دیگری نیز اشاره کرد.

برخی شبهات و پاسخ آن‌ها

در این جا به برخی از این شبهات مطرح شده اشاره می‌کنیم تا بی‌پایگی آن‌ها روشن گردد:

۱- می‌گویند روایاتی وجود دارد که از "بسنده بودن کتاب خدا" سخن گفته یا از نوشتن و کتابت حدیث نفی کرده‌اند و ...

حال آن که تقریباً می‌توان با اطمینان گفت که این احادیث - بر فرض صحت اسناد آن‌ها - بیشتر در صدد بیان فضل و عظمت کتاب خدا هستند و این که کسی که قرآن همراهش باشد، بیم و هراسی ندارد، و قرآن کریم بهترین مونس مؤمنان است نه این که تنها منبع قانون‌گذاری و تشریح تلقی گردد؛ و این در حالی است که قرآن خود به اطاعت و فرمانبری از رسول خدا و اقتدای به او و عمل به آن چه دیگران از اسلام و سیره پیامبر (ص) نقل می‌کنند، فراخوانده است.

در باب روایاتی که ادعا می‌شود در آن‌ها برخی صحابه، از نوشتن حدیث، نهی کرده‌اند، چنین روایاتی هیچ ربطی به نفی عمل به آن‌ها، ندارند بلکه - به اعتقاد من - ناشی از رعایت احتیاطی است که مبدا مرز میان حدیث و قرآن درهم آمیخته شود. صرف نظر از درستی یا نادرستی این احتیاط‌کاری‌ها، چنین امری، محتوی دلالتی که این شکاکان در پی‌آند، نیست به ویژه وقتی توجه کنیم که نهی‌کنندگان از نوشتن حدیث، خودشان از جمله عاملان به حدیث شریف و فراخوانان به عمل به سنت پیامبر (ص) بوده‌اند.

۲- گفته‌اند که در میان روایات، شماری از آن‌ها با شماری دیگر، در تناقضند، با توجه به آن که تناقضی در سنت نبوی (ص) نمی‌تواند وجود داشته باشد، باید از مجموع این روایات، چشم‌پوشی کرد.

بی‌پایگی این استدلال نیز کاملاً روشن است، زیرا روایات متضاد و متعارض، گستره بسیار کوچکی را شامل می‌شوند که حتی اگر قرار به کنار گذاشتن باشد باید

تنها درخصوص همین گستره، صورت گیرد. علاوه بر این، در بسیاری مواقع، این تناقض‌ها یا تضادها، ابتدایی - یعنی در نگاه اولیه - است و به مجرد اندکی تأمل و دقت، با حصول یک جمع عرفی ظاهری میان دو امر متعارض به صورت تخصیص، تقیید یا تقدّم یکی بر دیگری به اعتبار یک قرینه، و یا به صورت تصرف در حکم از جمله مانند تقدم حدیث "لاضرر و لاضرار" بر دیگر احکام اولیه و نظایر آن، حل شدنی است.

البته اگر تعارض و تناقض کاملاً پابرجا ماند و به هیچ وجه امکان حل آن نبود، باید از عمل به هر دوی آنها، خودداری کرد.

در این جا باید به این نکته توجه کنیم که وجود تناقض یا تعارض، جنبه طبیعی دارد؛ زیرا در اصل ناشی از روند تدریجی عرضه احکام یا سقوط نکته یا واژه‌ای از سوی راوی که مدلول حدیث را تغییر داده و یا برخاسته از وجود خبر جعلی است که بر جعلی بودن آن واقف نیستیم و آنرا [حجّت بر خود، تلقی می‌کنیم.

۳- برخی، از روایاتی سخن به میان آورده‌اند که با قرآن کریم منافات دارند؛ اما البته بیشتر از چند روایت را، نمی‌توانند مصداق این ادعا مطرح کنند و بیشتر آنها نیز در واقع مربوط به تخصیص یا تقیید یک عام و مطلق قرآنی است که با وجود شرایطی که در جای خود از آنها سخن بمیان آمده، امکان‌پذیر است. البته اگر خبر یا حدیثی را کاملاً در منافات با مضمون قرآن یافتیم باید آنرا [به یک سونهیم و ارزشی برایش قایل نباشیم.

۴- برخی مدعی اند که این احادیث در خطاب به مخاطبان همان زمان بوده شامل دوره‌های دیگر، نمی‌شود.

این شبهه کاملاً بی‌پایه است؛ زیرا آن چه مسلم است و همه مسلمانان کاملاً به آن ایمان دارند و از آموزه‌های قرآن نیز چنین برمی‌آید، این است که پیامبر (ص) نه تنها با دوره خود بلکه با همه دوران‌ها سخن می‌گفت؛ حلال او تا روز قیامت حلال و حرامش نیز تا روز قیامت، حرام است. او الگوی برتر همه مؤمنان طی همه دوران‌هاست، به گونه‌ای که در آن زمان "قاعده اشتراک" را نزد مسلمانان مطرح ساخت؛ "قاعده اشتراک" به این معنی است که آن‌ها در احکام، با دیگران اشتراک دارند و هرگاه در حکمی این تردید وجود داشت که تنها ویژه آن‌ها یا حتی ویژه پیامبر اکرم (ص) است و شامل حال آن‌ها نمی‌گردد، قاعده اشتراک به میان آمد و به آن استناد شد.

۵- این‌ها، مثال‌هایی درباره تغییر اصطلاح‌ها و تعبیرها طی دوره‌های زمانی

مختلف را مطرح می‌سازند از جمله مثلاً اصطلاح‌هایی چون: "وطن"، "سوسیالیسم"، "رعیت" و غیره که درست از این رو به آن رو شده‌اند و در نتیجه از کجا می‌توان دانست که آن چه ما از روایات می‌فهمیم همان مقصود و منظور واقعی آنهاست؟

البته تردیدی نیست که برخی پدیده‌های زبانی و کلامی طی فعل و انفعالات زبانی، فکری و حتی وضعیت معین تاریخی، دچار دگرگونی‌هایی می‌شوند و معنای ظاهری آن‌ها با آن چه در آغاز پیدایش داشته‌اند، تفاوت می‌کند و مسلماً آن چه باید ملاک قرار گیرد همان معنا و برداشتی است که در زمان آغازین و پیدایش، داشته‌اند.

اما با این حال، یک اصل عقلایی هم وجود دارد که شرع مقدس نیز آنرا به رسمیت می‌شناسد و می‌پذیرد که "اصل عدم النقل" نام دارد و به تعبیر عالم شهید سیدمحمدباقر صدر، "اصالت ثبات در زبان" است که این مشکل را نیز حل می‌کند با این توضیح که عقلاً، با تکیه بر این اصل، به کنندی و آهستگی تغییرات در مفهوم لفظ، اعتقاد دارند و تغییر مفهوم لفظ را بدین ترتیب، حالتی استثنایی، تلقی می‌کنند؛ و هرگاه درخصوص تغییر مفهومی، دچار تردید شدیم باید به مفهومی که در آغاز، پذیرفته شده بود رجوع کنیم و در این صورت، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.

۶- می‌گویند روایات بسیاری وجود دارد که دروغین هستند و در این صورت چگونه می‌توان نسبت به بقیه، اطمینان حاصل کرد؟

پاسخ این ایراد نیز باتوجه به آن چه تاکنون گفته شد، کاملاً روشن است. ما پس از گذار از آن چه که منجر به علم به مضمون روایات می‌شود، می‌گوییم که شارع مقدس ما را ملزم به پایبندی به مضمون احادیث و اخبار واحدی کرده که از سوی افراد ثقه (مورد اطمینان) روایت می‌شوند و در واقع به اعتبار این که "ظنی" هستند از روی تعبد، کشف ناقص آن‌ها از واقعیت، کامل می‌گردد و همچون علم به واقع، تلقی می‌گردد. در این صورت اگر ما به این گونه روایات عمل کردیم؛ اما در اصل با واقع هم خوان نبودند، در پیشگاه الهی معذوریم. ما نباید با آنها مخالفت کنیم؛ وظیفه ما بحث و جستجو و دقت و تأمل در سند و متن و مدلول هاست و وقتی این کارها را انجام دادیم، در برابر خداوند متعال - حتی در صورتی که مخالف واقع باشند - معذوریم و اقتضای حجیت نیز همین است.

۷- برخی نیز این شبهه را مطرح ساخته‌اند که دستورات و آموزه‌های پیامبر اکرم (ص) به ویژه در عرصه‌های اجتماعی، بیشتر به اعتبار "ولی امر" و نه سخن گوی شارع مقدس، مطرح شده یا دست کم گفته می‌شود، درباره آن چه از سوی ایشان

پیامبر اکرم (ص)) مطرح می‌شده این در آمیختگی وجود دارد که گاهی در مقام "ولی" و گاهی نیز در مقام شارع (شریعت‌گذار)، اقدام به این کار می‌نموده است؛ اما در پاسخ باید گفت واقعیت آن است که آموزه‌های آن حضرت (ص) در مقام حاکم مطرح می‌شد و جنبه موقتی داشته است، با این حال همه آنها دارای قراین لفظی و زمانی و مکانی بوده که از نظر علما، کاملاً قابل تمیز است و حتی می‌توان این نکته را از مقایسه آنها با آن چه که عموماً جاری بوده، دریافت. آیا در این باره تردیدی وجود دارد که به عنوان مثال، فرمان کندن خندق، جنبه موقتی و متناسب با آن جنگ و اوضاع زمانی و مکانی اش داشته است؟

۸- ایده اجتهاد پیامبر اکرم (ص) در مسائلی که جنبه تشریحی و جاودانه ندارد، نیز مطرح شده است. به نظر ما پیامبر اکرم (ص) در بیان واقعیت تشریحی، یا به یاری وحی الهی، تصمیم می‌گرفت و سخنی می‌گفت و یا به سان آموزه اجتماعی روزمره، در مقام ولی امر، فرمانی می‌داد؛ در این زمینه و نه زمینه نخست، اقدام به مشورت و رایزنی می‌کرد که تفاوت این دو برای کسانی که دقت کافی می‌کنند، کاملاً روشن است. آن حضرت (ص)، کاملاً پای‌بند طرح واقعیت تشریحی و عدم اظهار نظر شخصی بود و چنان با وحی و حقیقت در آمیخته بود که همیشه بر اساس آیه قرآن «لاینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» اقدام می‌کرد.

۹- و هنگامی که از همه این شبهات و شبهه‌افکنی‌ها طرفی نیستند، به تأکید بر این نکته اقدام کردند که «خبر واحد»، تنها گمانی را مطرح می‌کند و «گمان» هم نمی‌تواند جای حق و حقیقت را بگیرد؛ غافل از این که دلایل قطعی پیش گفته درباره «حجت بودن» «خبر واحد» این گمان و امثال آن را از نهی کلی پیروی از گمان، مستثنی کرده و آن را به منزله علم و یقین، ارتقا داده است، زیرا آن را راه عقلایی و طبیعی رسیدن به شریعت دانسته و این که نمی‌توان همه مردم را مکلف به تحصیل علم نسبت به همه موارد اسلام و احکام آن، ساخت.

«گمان» یا ظنّی که (تبعیت) از آن نهی شده، گمانی است که فاقد یک دلیل قطعی به مثابه پشتوانه است.

۱۰- و سرانجام این که برخی، روایاتی را مطرح می‌کنند که مدعی اند با عقل و علم، در تضادند تا بدین ترتیب از اهمیت مجموعه روایات، بکاهند. ما درباره مخالفت با عقل (در این روایات) چیزهای زیادی شنیده‌ایم؛ اما پس از تأمل و دقت بیشتر، متوجه می‌شویم که روایات مزبور، بیشتر با ذوق و سلیقه عقلی خاصی، در تضاد یا مخالفت قرار دارند و این مخالفت یا تضاد به مخالفت قطعی با یک امر عقلاً

بدیهی و مسلم، نمی‌رسد؛ آری اگر تا به این حد برسد - که بسیار بعید است - نمی‌توان بدان اعتماد و اطمینان کرد. و اما در خصوص مخالفت با مباحث علمی، در این زمینه باید خاطر نشان سازیم که معمولاً تغییرات بزرگی در این مباحث علمی، مطرح می‌شود که حاکی از عدم قطعیت آن هاست و این که برخی فرضیه‌ها تغییر پذیر هستند؛ خلاصه این که کلیه شبهات مطرح شده درباره احادیث و سنت، بازاری ایستادگی در برابر نقد و اعتراض را ندارند.

دو نکته مهم: در پایان این مبحث، مایلیم به دو نکته مهم، اشاره کنیم:

نکته نخست: وقتی ما این جریان خطرناک یعنی ایراد شبهه به احادیث و سنت را رد می‌کنیم، مطلقاً به معنای آن نیست که هر آن چه از پیامبر اکرم (ص) روایت شده بدون دقت و تحقیق در متن و اسناد، بپذیریم. از آن مهم تر این که حتی روا نمی‌داریم که علما بر نتیجه‌گیری‌های علمای دیگر در این راه، تکیه کنند؛ مگر آن که گواه یا شاهدی مطمئن آنرا تأیید کرده باشد. در باره روایات، حتماً باید اسناد و روایان یک به یک، ملاحظه شوند و نسبت به فراهم بودن اطمینان و اعتماد مطلوب و عدم منافات حتمی آن‌ها با قرآن کریم و سنت قطعی، محقق گردد. در این جا بی‌مناسبت نیست متنی را از حضرت علی(ع) - شاگرد رسول خدا (ص) - در پاسخ به کسی که درباره احادیث ساختگی نیز اختلاف اخبار و روایاتی که در میان مردم متداول است، پرسیده بود نقل کنیم. ایشان در پاسخ به چنان پرسشی می‌فرماید: «احادیثی که اکنون در دسترس مردم است یا رواست یا ناروا، یا راست است یا دروغ، یا ناسخ است یا منسوخ، یا همگانی است یا ویژه، یا محکم است یا متشابه، یا یقین است یا گمان. در دوران پیامبر خدا - درود خدا بر او و خاندانش باد - به اندازه‌ای دروغ به او بستند که سرانجام روزی به سخن آمد و گفت: «هرکسی دانسته و از روی عمد، دروغی به من ببندد باید جایگاه خود را در آتش دوزخ بداند.» به هر حال احادیث پیامبر را معمولاً چهار گونه آمدند که نقل می‌کنند و این‌ها پنجمی ندارند. نخست: آدم‌های ابلوک یا سالوس که خود را مسلمان جا می‌زنند، و با ایمان نشان می‌دهند؛ اما از گناه، بیم ندارند، دانسته و از روی عمد به رسول خدا دروغ می‌بندند. این یکی از آن چهار نوع است. دوم کسانی که چیزهایی از رسول خدا(ص) شنیده‌اند اما درست آنرا به ذهن نسپردند؛ بنابراین در آن اشتباه کرده‌اند و به عمد، دروغ نگفته‌اند. پس آن چه در دست دارند در اختیار این و آن می‌گذارند و برآند که آنها را از پیامبر - درود بر او و خاندانش باد - دریافته‌اند. حال

چنان چه مسلمانان بدانند که چنین کسانی دچار اشتباه شده‌اند بی‌گمان حدیثی را که آورده‌اند، ردّ می‌کنند و هنگامی که خودشان هم این نکته را دریابند ناگزیر آن را ردّ نمی‌پذیرند! سوم: روایانی که فرستاده خدا - صلی‌الله علیه و آله - را دیده‌اند امر به کاری داده؛ اما بعد که آن را ردّ نمی‌فرموده است، دیگر آنان نه از نهی شدنش آگاهی یافته‌اند و نه از زبان احدی شنیده‌اند؛ یعنی این که تنها منسوخ را به خاطر سپرده‌اند و از ناسخ خبری ندارند و همین که از منسوخ شدن آن مطلع شوند بی‌درنگ خط بطلان روی آن می‌کشند و حرف خود را پس می‌گیرند، و چون مسلمانان، گفتاری که از این گونه اشخاص می‌شنوند بدانند منسوخ است به یقین، اهمتامی به آن نمی‌ورزند. چهارم: درست کاران و راستگویانی که از ترس خدا و به پاس احترام محمد (ص)، پیامبر برحق خدا، دروغ و افترا به آنها نسبت نداده و نمی‌دهند و پا روی حقیقت ننهادند و نمی‌نهند، اشتباه نکرده و نمی‌کنند و حرف بی‌جا نزده و نمی‌زنند، بلکه آن چه شنیده‌اند درست یادداشت نموده‌اند، و در موقع فروخواندن احادیث نه چیزی از آنها کاسته‌اند و نه چیزی افزوده‌اند. ناسخ را به خاطر سپرده آن را ردّ برای هم کیشان خود آورده‌اند و منسوخ را در نظر گرفته از آن دوری و کناره‌جویی کرده‌اند. ویژه و همگانی (خاص و عام) را شناخته هر یک را در جای خود گذاشته‌اند، و گفتار "محکم" را از سخن "متشابه" تشخیص داده قدرش را همیشه دانسته‌اند. (۱)

شاگرد گرامی پیامبر اکرم (ص)، با چنین دقت و ژرف‌اندیشی به روایان دوره خود را - دوره‌ای که تقریباً بلافاصله پس از دوره حضرت رسول (ص) بوده - تحلیل می‌کند. با این حساب اکنون ما با این فاصله زمانی دراز، چه باید بکنیم؟ موضوع بدون هیچ تردیدی نیازمند تلاش و کوششی پیگیر در این زمینه است و همین امر، ما را به نکته دوم رهنمون می‌شود.

نکته دوم: که نکته بسیار مهمی است و باید بر آن تأکید شود، به صورت خلاصه از این قرار است: ما در عین حال که شبهات پیش گفته را رد کرده پذیرش مطلق روایات را نیز، قبول نداریم، اجازه نمی‌دهیم که سنت و احادیث مربوط به سنت - حتی آن دسته که در خور اطمینان هم هستند - در اختیار هر کسی قرار گیرد و زمینه برای هرگونه برداشت و فهمی از آن و سپس انتساب این فهم به اسلام،

(۱) "نهج البلاغه" - دکتر صبحی الصالح، (صفحات ۳۲۵ تا ۳۲۷)، با استفاده از ترجمه آقای محسن فارسی - چاپ انتشارات امیرکبیر.

فراهم آید. این روند، بسیار خطرناک است هرچند، در جهان اسلام امروز، مدعیان فراوانند و استدلال یا بهانه آنها، آست که اسلام برای همه مردم است و چرا باید در انحصار اقلیت کوچکی باشد؟ بدین ترتیب مسئله را با کیفیت فهم واقعیت‌های اسلامی و استنباط آنها از متون فقهی، درآمیخته‌اند. مثال آنان، مثال کسانی است که می‌خواهند انرژی اتمی در اختیار همه کسانی که آن را درخواست می‌کنند قرار گیرد تا هرگونه خواستند از آن بهره‌برداری کنند به این بهانه که "اتم" برای همگان است و اختصاص به گروهی ندارد!

با توجه به آن چه گفته شد و درک این که فهم جهان اسلام از کتاب خدا و سنت شریف نبوی، نیازمند مطالعات تخصصی عمیق در عرصه‌های زبانی، فقهی (اصول و فروع فقه)، تفسیری، رجالی و غیره است، ما را بر آن می‌دارد که بسیار جدی و قاطعانه، نفی تخصص و خبرگی در این زمینه و بی‌توجهی به این عناصر را کاملاً رد کنیم.

ما به امثال این اشخاص نسبت به پیامدهای خطرناک چنین دیدگاهی، هشدار می‌دهیم که می‌تواند منجر به فهم ناقص از اسلام گردد، عمق و اصالتی را که وجه تمایز آن بوده، از میان بردارد و زمینه را برای بازیچه قرار دادن مقدرات اسلامی، باز کند نیز توانایی آن را در ایستادگی برابر اشکال‌ها و شبهات، در معرض تردید قرار دهد. افزون بر همه این‌ها، به تعداد افرادی که وارد این عرصه می‌شوند، "مذهب" ایجاد می‌شود و در این صورت وای به حال امتی که به چنان روزی گرفتار آید. روزی که فرد نظامی فتوا صادر می‌کند، فلان کارمند، آن پادشاه و این رئیس جمهور و غیره در حالی که فاقد توان فهم و استنباط اسلام و احکام آن هستند، به عرض اندام می‌نمایند و در باره اسلام اظهار نظر می‌کنند. ما از این افراد سؤال می‌کنیم:

آقایان! آیا می‌توانید مکتب یا آیینی را نشانمان دهید که تنها برخی از آن چه در اسلام است، دارا باشد؛ هیچ تخصصی در آن رعایت نگردد؟
ما تاکید می‌کنیم که به متخصصان اسلامی که آنها را «فقها» می‌نامیم، نیاز داریم؛ لازم است آنها عادل باشند و تابع هوای نفس خویش نباشد و در برابر ستمگران و طاغوت‌ها، سر فرود نیاورند. این چنین لزوم و ضرورتی، در عرصه‌های زیر، تجلی می‌یابد:

الف - عرصه فهم احکام و نظام زندگی انسان در اسلام و استنباط آنها از سرچشمه‌های اصلی.

ب- عرصه "فضا" و حل و فصل نزاع‌ها.

ج - عرصه رهبری امت.

نمی‌توان این عرصه را به کسی سپرد که نسبت به اسلام جاهل و غیر متخصص باشد، زیرا اسلام، تجربه بزرگ بشری است که تنها رهبری آگاه، مؤمن و مجری احکام همه جانبه آن، توان پیاده کردن آن را دارد.

و این دقیقاً همان چیزی است که ما از آن با عنوان اصل «ولایت فقیه» یاد می‌کنیم و تحقق آن در نظام اسلامی ما، مهم ترین ویژگی بنیادی و پایه اساسی است که انقلاب بزرگ اسلامی ما رهنمودها و رهبری فقیه بزرگوار امام خمینی قدس سره، برایمان به ارمغان آورده است.

هم از این جاست که بر اصل چهارم پنجم در متن بازنگری شده قانون اساسی ما، ضرورت واگذاری ولایت امر و امت به فقیه عادل پرهیزکار و زمان شناس و شجاع و مدیر و مدبری که اکثریت مردم مسلمان به او گرایش داشته و رهبری اش را پذیرفته‌اند، تأکید شده است.

واقعیت آن است کسانی که مسیر حرکت انقلاب اسلامی را پیگیری کرده و خطراتی که با آن مواجه بوده، از نظر گذرانده‌اند، نقش به سزا و پر اهمیت این اصل را در وحدت بخشیدن به امت و گردآوری آنها به گرد رهبر، توان این رهبر در عرصه رهبری سکان انقلاب تا ساحل امن - به رغم توطئه‌های رنگارنگ استعماری، نیز در تضمین عدم انحراف آن به شرق یا غرب - به خوبی درک می‌کنند.

۲- جایگاه علمی اهل بیت(ع) در میان امت اسلامی

مسلمانان با همه اختلافات علمی و وجود جریان‌ها و مکتب‌های فقهی و کلامی گوناگون در میان آن‌ها، پیوسته نظری ویژه به اهل بیت پیامبر (علیهم صلوات الله اجمعین) داشته‌اند و آن‌ها را برتر از سایر صحابه، تابعان و فقها می‌دانسته‌اند. کتاب‌های حدیث، فقه و تاریخ بر این امر گواهی می‌دهد، و اگر سیاست‌های ظالمانه و فریبکارانه حکام در عهد اموی و عباسی نبود، این جایگاه بلند همچنان ریشه دار و استوار در دل و اندیشه ملت اسلام باقی می‌ماند.

حکومت‌های منحرف اموی و عباسی تلاش بسیاری برای وارونه جلوه دادن حقایق و قلب واقعیت‌ها از خود نشان دادند تا نگاه‌ها را از اهل بیت(ع) و مرجعیتشان، به سوی دیگران متوجه سازند.

و ما برای پرهیز از اطاله کلام، تنها به برخی از شهادت‌های بزرگان صحابه و تابعان و فقها در حق اهل بیت اشاره می‌کنیم. این شهادت‌ها نشان می‌دهد که نصوص وارد شده در کتاب و سنت، و نیز دیدگاه‌های بی‌طرفانه مسلمانان، درباره اهل بیت با واقعیت‌های تاریخی زندگی آنان، کاملاً هم‌خوانی و انطباق دارد.

جایگاه علمی امام علی(ع) در عصر خلفا

۱- در زمان خلافت ابوبکر

از عصر درخشان زندگی پیامبر اکرم(ص) که بگذریم، در عصر خلفا می‌بینیم ابوبکر با همه اوضاع پیچیده‌ای که بر جامعه اسلامی آن روز حاکم بود، در بسیاری از مشکلات و مسائل سیاسی و احکام شرعی - از جمله در قتال با اهل رده - به امام علی ابن ابی‌طالب(ع) مراجعه کرد.^(۱)

۲- در زمان خلافت عمر

خلیفه دوم عمر ابن الخطاب هم پیوسته در مسائل کلامی، فقهی، اجتماعی و سیاسی به او مراجعه می‌کرد و بیش از همه این حقیقت را بازگو می‌کرد.^(۲) سخنان

(۱)الریاض النضره، محب طبری، ج ۲ ص ۱۹۵ و ۲۲۴/کنز العمال، ج ۳، ص ۹۹ و ۳۰۱.
(۲)اکثر کتابهای حدیث و تاریخ، مخصوصاً صحاح و سنن و مسانید بر این موضوع اشاره دارند، تفصیل مطلب موجب اطاله کلام است.

عمر ابن الخطاب درباره علی ابن ابی طالب(ع) نشان می دهد که او بیش از سایر مسلمانان، شیفته شخصیت، دانش، ایمان، و جایگاه ویژه امام بود. از جمله سخنان خلیفه دوم درباره علی ابن ابی طالب(ع) می توان به این موارد اشاره کرد:

۱ - اعود بالله ان اعیش فی قوم لست فیهم یا اباالحسن.^(۱)

ای ابوالحسن! من پناه می برم به خدا از این که در میان قومی باشم که تو در آن جا حضور نداشته باشی.

۲ - لو لا علی لهلک عمر.^(۲)

اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.

۳ - انت (یا علی) خیرهم فتوی.^(۳)

ای علی تو در میان مسلمانان بهترین فتوا دهنده هستی.

۴ - اللهم لاتنزل بی شده الا و ابوالحسن الی جنی.^(۴)

خدایا تا علی در کنار من نیست هیچ کار سختی را بر من نازل نفرما.

۵ - ابا الحسن، لا ابقانی الله لشدته لست لها ولا فی بلدلست فیها.^(۵)

یا علی خداوند مرا در سختی ای که تو در کنارم نباشی و در شهری که تو حضور نداشته باشی، زنده نگه ندارد.

۶ - یا ابن ابی طالب فمازلت کاشف کل شبهه و موضع کل حکم.^(۶)

ای پسر ابوطالب، تو همیشه برطرف کننده شبهه ها و بیان کننده احکام هستی.

۷ - اعود بالله من معضله لیس لها ابو الحسن.^(۷)

پناه می برم به خدا از پیش آمدن مشکلی که ابوالحسن - علی(ع) - برای حل آن نباشد.

۸ - لا ابقانی الله بعدک یا علی!^(۸)

ای علی خداوند بعد از تو مرا زنده نگذارد.

همه این اظهارات به خاطر نقشی بود که علی(ع) در گره گشایی مشکلات

(۱) مستدرک الصحیحین، ج ۱ ص ۴۵۷.

(۲) السنن، بیهقی، ج ۷ ص ۲۴۲. این موضوع را بسیاری از کتابهای حدیث و تاریخ روایت کرده اند.

(۳) الطبقات، ابن سعد، ج ۲، ق، ص ۱۰۲.

(۴) کنز العمال، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۵) همان، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۶) همان، ج ۳، ص ۱۷۹.

(۷) نورالابصار، شبلنجی، ص ۱۷۱.

(۸) الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۷.

عقیدتی و فقهی ای که برای عمر و برای مسلمانان و حتی غیرمسلمان پیش می آمد، از خود نشان می داد.

یکی از حوادثی که در این مجال شایسته توجه است، موضوع تعیین مبدأ تاریخ برای مسلمانان است. هنگامی که عمر ابن الخطاب تصمیم به تعیین مبدأ برای تاریخ مسلمانان گرفت با علی ابن ابی طالب (ع) مشورت کرد و آن حضرت پیشنهاد فرمود که مبدأ تاریخ، زمان هجرت پیامبر اکرم (ص) از مکه به مدینه باشد. عمر هم پذیرفت و به پیشنهاد او جامه عمل پوشاند.^(۱)

یکی دیگر از موارد، زمانی بود که عمر تصمیم به اعزام سپاهی به ایران برای فتح آن گرفت، نیز هنگام اعزام سپاه به روم. در فصل بعدی به این مطلب خواهیم اشاره می کنیم.

۳- در زمان خلافت عثمان ابن عفان

عثمان ابن عفان هم در بسیاری از مسائل و مشکلات عقیدتی و فقهی به علی ابن ابی طالب مراجعه می کرد. که کتاب های حدیث، فقه و تاریخ به موارد آن تصریح دارد^(۲)

۴- اعتراف عایشه به دانش علی (ع)

عایشه هم پاسخ بسیاری از احکام شرعی را که از او پرسیده می شد به امام علی (ع) ارجاع می داد. و می گفت:

علیک بابن ابی طالب لتسألہ.^(۳)

این سؤال را باید از فرزند ابوطالب بپرسی.

و یا می گفت:

ائت علیا فانه اعلم بذلک منی.^(۴)

نزد علی برو. او در این موضوع از من داناتر است.

۵- علی ابن ابی طالب و سعد ابن ابی وقاص

حاکم به سند خویش از قیس ابن ابی حازم نقل می کند که سعد ابن ابی وقاص - صحابی پیامبر - به فردی که امام علی (ع) تعرض نموده بود، عتاب کرد و گفت:

(۱) بخاری در تاریخش و حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴ آورده است.

(۲) الموطأ، مالک ابن انس، ص ۳۶ و ۱۷۶/ والسنن، بیهقی، ج ۷ ص ۴۱۹/ مسند، شافعی، ص ۱۷۱

و مسند، احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۴/ تفسیر ابن جریر، ج ۲۷، ص ۶۱/ و...

(۳) صحیح النسائی، ج ۱، ص ۹۶، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۱۰.

(۴) مصادر و مأخذ سابق الذکر.

الم یکن اول من اسلم؟! الم یکن اول من صلی مع رسول الله (صلی الله علیه و آله)؟! الم یکن اعلم الناس؟!^(۱)

آیا علی اولین کسی نیست که اسلام آورده است؟ آیا اولین کسی نیست که با پیامبر نماز خوانده است؟ آیا او داناترین مردم نیست؟! تاریخ همچنین گواهی می دهد که لقب «امام» مشهورترین لقب علی ابن ابی طالب (ع) بوده است، اما درباره امام حسن مجتبی (ع)، امام حسین (ع)، امام زین العابدین، علی ابن الحسین (ع) و سایر ائمه هم گواهی های بسیار وجود دارد که مرجع علمی امت بوده اند.

جایگاه علمی اهل بیت پیامبر از دیدگاه شاعران بزرگ

شاید مناسب ترین شاهد، ابیاتی از قصیده میمیه فرزددق در مدح اهل بیت، به خصوص مدح امام علی ابن الحسین، زین العابدین (ع) است که آن را نقل می نمایم.

۱ - قصیده فرزددق:

من معشر حبهم دین و بغضهم
 کفر و قربهم منجی و معتصم
 مقدم بعد ذکر الله ذکر هم
 فی کل بد- و مختوم به الکلم
 ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم
 او قیل: من خیر اهل الارض؟ قیل: «هم»^(۲)
 آنان که دوستی شان دین است، و کینه آن ها:
 کفر است. و نزدیک شدن به آن ها نجات دهنده و دستگیرنده است.
 بعد از یاد خدا، نام آن ها مقدم است،
 در ابتدای هر کار، و پایان هر سخن.
 هرگاه سخن از اهل تقوا باشد، آنان پیشوایان اهل تقوایند.
 و یا سؤال از بهترین اهل زمین به میان آید. جواب آید که «آن هابند»

۲ - قصیده ابو نؤاس:

همچنین «رائیه» ابو نؤاس که در ثنای اهل بیت می گوید:

(۱) حاکم در مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۴۹۹، به سندش از قیس ابن ابی حازم روایت کرده است.

(۲) وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۶، ص ۹۶.

مطهرون نقیات ثیابهم
 تجری الصلاه علیهم اینما ذکرُوا
 فالله لما برا خلقا قاتقته
 صفاکم واصطفاکم ایهاالبشر
 فانتم المألأ الأعلى و عندکم
 علم الکتاب و ما جاءت به السور^(۱)
 پاکانی که جامه پاک دارند
 هرگاه نامشان به میان آید درود بر آنان فرستاده شود.
 هنگامی که خداوند، جهان را آفرید و استوار ساخت
 شما را انتخاب کرد و برگزید ای (برترین) انسان ها
 شما «مألأ اعلی» هستید و نزد شما است
 علم کتاب و علم آن چه در سوره های قرآن است.

۳ - قصیده ابوفراس حمدانی:

میمه ابو فراس حمدانی نیز از قصایدی است که زیباترین عبارت ها را درباره جایگاه اهل بیت در بر دارد. و ما در این جا ابیاتی را که به بُعد علمی آنان مربوط می شود نقل می کنیم:

الدین محترم و الحق مهتضم
 وفیء آل رسول الله مقتسم
 خلوا الفخار لعالمین ان سئلوا
 و یوم السؤال و عمالین ان عملوا
 لایغضبون لغير الله ان غضبوا
 ولایضیعون حق الله ان حکموا
 تنشأ التلاوه من ابیاتهم ابدا
 وفی بیوتکم الأوتار والنعم
 الرکن والبيت والاستار منزلهم
 وزمزم والصفاء والحجر والحرم^(۲)
 دین از دست رفته و حق تاراج شده است
 و حق خاندان پیامبر تقسیم شده است
 همه افتخارها را برای کسانی بگذارید که دانا هستند

(۱) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۱۴۳ / والمناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۶۶.

(۲) دیوان ابو فراس حمدانی، تحقیق دکتر محمدبن شریفه، ص ۱۹۶ و ۲۰۶.

در روز سؤال و عامل هستند در وقت عمل
 جز برای خداوند به خشم نمی آیند، اگر به خشم آیند.
 و در هنگام داوری حق خداوند را پایمال نمی کنند
 همیشه از خانه های آن ها بانگ تلاوت قرآن بلند است
 و از خانه های شما صدای تارها و آوازاها^(۱)
 «رکن»، «زمزم»، «صفا»، «حجر» و «حرم»

این تعبیرات، در حقیقت از جهت گیری افکار عمومی نسبت به جایگاه ویژه
 اهل بیت نبوت پرده بر می دارد باید توجه داشت این نگرش تنها به شاعران و توده
 مردم اختصاص نداشته است، بلکه فقهای بزرگ و ائمه مذاهب اسلامی هم همین
 دیدگاه را نسبت به ائمه اهل بیت داشته اند. گواه این گفته شعر محمد ابن ادریس
 شافعی درباره اهل بیت پیامبر است:

۴ - شعر امام شافعی:

آل النبی ذریعتی
 وهم الیه وسیلتی
 ارجو بهم اعطی غذا
 بیدی الیمین صحیفتی^(۲)
 خاندان پیامبر دستگیر من هستند
 آنان وسیله (تقرب) من به خدا هستند.
 امید دارم به خاطر آن ها، فردای قیامت
 نامه معلم را به دست راستم بدهند.

جایگاه ائمه اهل بیت نزد پیشوایان مذاهب

بسیاری از ائمه مذاهب اسلامی و فقهای بزرگ نزد ائمه اهل بیت، به ویژه نزد
 امام جعفر صادق(ع) درس خوانده شاگردی کرده بودند. حافظ ابن عقده نام های
 چهار هزار نفر از فقها و محدثانی را که از امام صادق(ع) روایت کرده یا نزد او درس
 خوانده اند ذکر کرده است.^(۳) و نیز او کتاب ها و مصنفات بسیاری از این ها را
 برشمرده است. از جمله اینان اند:

مالک ابن انس اصبحی، ابو حنیفه نعمان ابن ثابت،^(۴) یحیی ابن سعید، ابن

(۱) منظور شاعر، عباسیان است.

(۲) الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۰۸ / ونور الابصار، ص ۱۰۵.

(۳) الرجال، ابن عقده زیدی به نقل از اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱ ص ۶۶۱.

(۴) بیشتر کتابهای طبقات و اعلام و تاریخ مثل مطالب السؤل ابن طلحه شافعی، ص ۲۱۸ و
 الصواعق المحرقة، ص ۳۰، این مطلب را ذکر کرده اند.

جریح، سفیان ثوری، شعبه ابن الحجاج، عبدالله ابن عمرو، روح ابن قاسم، سفیان ابن عیینه، اسماعیل ابن جعفر، ابراهیم ابن طحان و دیگران...^(۱) شاید این سخن ابو حنیفه «لو لا السنتان لهلك النعمان»^(۲) اگر آن دوسال نبود نعمان هلاک می شد، اشاره به دوسال شاگردی او نزد امام صادق باشد، و نشان از آن دهد که تا چه اندازه ائمه اهل بیت(ع) بر فضای علمی امت اسلامی در زمان خود تأثیر داشته‌اند.

سخن مالک ابن انس هم شاهد دیگری بر این مطلب است:
«ما رأی عین ولا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشر افضل من جعفر ابن محمد الصادق علما و عباده و ورعا».^(۳)

هیچ دیده ای ندیده است و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است، کسی که در علم و عبادت و ورع بالاتر از جعفر ابن محمد الصادق(ع) باشد.

سخن ابوزهره:

شیخ محمد ابوزهره - استاد دانشگاه الازهر - این واقعیت را این گونه توضیح می دهد:

کان ابو حنیفه یروی عن الامام الصادق، ویراه اعلم الناس باختلاف الناس، و اوسع الفقهاء احاطه، وکان مالک یختلف الیه دارسا راویا، و من کان له فضل الأستاذیة علی ابی حنیفه و مالک فحسبه ذلک فضلا، و لا یمكن ان یؤخر عن نقص و لا یقدم علیه غیره عن فضل. و هو فوق هذا حفید علی زین العابدین (علیه السلام) الذی کان سید اهل المدینه فی عمره فضلا و شرفا و دینا و علما، و قد تتلمذ له ابن شهاب الزهری و کثیرون من التابعین، و هو ابن محمد الباقر الذی بقواله و وصل الی لبه فهو ممن جمع الله تعالی له الشرف الذاتی و الشرف الاضافی بکریم النسب و القرابة الهاشمیة و العتره المحمدیة.^(۴)

ابو حنیفه از امام صادق روایت می کرد، و او را داناترین کس به اختلافات علمی مردم (دانشمند) و دانشمندترین فقیهان می دانست.

مالک نیز، هم در مقام راوی و هم شاگرد، نزد او رفت و آمد داشت. و کسی که فضل استادی بر ابوحنیفه و مالک داشته باشد، مرتبت او تمام است و ممکن نیست

(۱) حلیة الاولیاء - ابو نعیم، به نقل از المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۷.

(۲) تحفة الألوسی، ص ۸ و مصادر تاریخی دیگر / و قصة التقریب محمد تقی قمی.

(۳) تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

(۴) الامام جعفر الصادق، محمد ابوزهره، ص ۳.

که از دیگران عقب بماند و یا کسی در فضیلت بر او پیشی گیرد. از همه بالاتر او نوه علی ابن الحسین (ع) زین العابدین است. کسی که سید اهل مدینه در فضیلت و شرف و دین و دانش در زمان خود بود و ابن شهاب زهری و بسیاری از تابعان شاگرد او بودند. او پسر محمدباقر است که دل دانش را شکافت و به مغز آن رسید. او کسی است که خداوند شرف ذاتی و نسبی را در او جمع کرده بود. هم از بنی هاشم و هم از عترت پیامبر (ص).

جلوه های عینی علوم اهل بیت (ع)

زندگی ائمه اهل بیت سرشار از گفت و گوهای علمی است. آنان مردان توانای این میدان بودند و آداب و روش هایی را که قرآن مجید برای گفت و گو و مناظره علمی - در شکل و محتوا - تبیین کرده است، تجسم بخشیدند. مجالس ائمه یا مجالسی که آن ها در آن حضور می یافتند، میدان مناظره و استدلال بود. البته انگیزه آن بزرگان متناسب با موقعیت ها و مجالس، گوناگون بود. برخی از این مناظرات را حکام و دشمنان برای آزار و اذیت آن ها ترتیب می دادند. برخی دیگر در فضایی علمی و تنها به هدف رسیدن به حقیقت بوده است. برخی دیگر نیز زمانی برگزار می شد که دیگران - حکام یا راویان و یا فقها - از پاسخگویی به مخالفان اسلام ناتوان می شدند و دست طلب به دامن ائمه می زدند. شماری از مؤلفان، این مناظرات را در کتاب هایی ویژه و به نقل از مصادر اصلی جمع آوری کرده اند.^(۱)

نکته مهم در همه این گفت و گوهای علمی، و به عبارتی دقیق تر نکته ای که برای ما بسیار مفید و حائز اهمیت است، این که ائمه ی بزرگوار، در هیچ یک از این مناظرات شکست نخوردند، یا در تنگنا قرار نگرفتند؛ حتی لحظه ای در حقانیت خویش دچار تردید نشدند و با این که برخی از آنان - مثل امام جواد (ع) - در سن نوجوانی بودند، و حدود نه سال بیشتر نداشتند، در مناظره های علمی و بسیار عالی بر رقبای خویش پیروز شدند. سطح بسیار بالای این مناظرات دلیل استواری بر مرجعیت علمی بلامنازع ائمه اهل بیت است.

مناظرات امام علی (ع)

اولین کسی که وارد میدان مناظره با مخالفان شد، امام علی ابن ابی طالب (ع)

(۱) از جمله کتاب «الاحتجاج» از طبرسی.

بود، که گفت و گو با پیروان ادیان، به خصوص یهود، نصاری، زرتشتیان و دیگران جزئی از زندگی او شده بود.^(۱) به علاوه او گفت و گوهایی هم با غلات داشته تا آن ها را به توبه وادار کند. و نیز با کسانی که با سرباززدن از پذیرش خلافت او از اجماع امت خارج شدند.

علی(ع) مردم را تشویق می کرد تا در کلبه مباحث مربوط به عقاید، احکام، علوم نظری و طبیعی از او سؤال کنند و بسیار می فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی»^(۲) پیش از آن که مرا از دست بدهید مشکلات علمی خود را از من بپرسید. فرزندان علی(ع) - حسن و حسین (ع) - نیز با همین روش زندگی کردند.

مناظرات امام حسن(ع)

مناظره امام حسن با مرد شامی که از سوی معاویه همراه با سؤالاتی که کشیشان روم به منظور در تنگنا قرار دادن امام علی(ع) پاسخ پرسش ها را به فرزندش حسن حواله کرد و امام حسن به همه سؤالات دینی، علمی و فلسفی که مرد شامی به همراه آورده بود پاسخ مناسب و علمی داد.^(۳)

مناظره امام حسین(ع) با حسن بصری درباره قضا و قدر هم به همین منوال خواندنی و شنیدنی است.^(۴)

مناظرات امام صادق(ع)

برای این که بحث ما طولانی نشود به ذکر نمونه هایی از مناظرات امام صادق(ع) بسنده می کنیم.

او در اوضاع تاریخی خاصی زندگی کرد، بنابراین مناظراتی طولانی و بسیار دارد. یکی از آن ها با ابوحنیفه نعمان ابن ثابت است که به اجبار منصور انجام شد. او - ابوحنیفه - خود می گوید:

«من داناتر از جعفر ابن محمد نیافتم. وقتی منصور او را احضار کرده بود، کسی نزد من فرستاد، و گفت: ای ابوحنیفه! مردم شیفته جعفر ابن محمد شده اند، سؤالهایی سخت و مشکل برای پرسیدن از او تهیه کن و من چهل پرسش آماده کردم.»

(۱) برای عنوان نمونه به کتاب «عرائس التیجان» ثعلبی، ص ۵۶۶ مراجعه شود.

(۲) به کتابی با همین عنوان از شیخ محمدرضا حکیمی مراجعه شود.

(۳) الاحتجاج، طبرسی، ص ۲۶۷ و ۲۶۹.

(۴) تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانی، ص ۲۳۱.

سپس زمانی که در «حیره» بود کسی به دنبال فرستاد، نزدش رفت. جعفر بن محمد سمت راست او نشسته بود. وقتی چشمم به جعفر بن محمد افتاد آن چنان هیبتش مرا گرفت که از دیدن منصور چنان احساسی پیدا نکردم. سلام کردم. اشاره کرد، نشست. منصور رو به او کرد و گفت: یا ابا عبدالله! این ابوحنیفه! پرسشهایت را مطرح کن! شروع به پرسیدن کردم. او پاسخ می داد و می فرمود: شما چنین می گوئید. رأی اهل مدینه چنان است و ما می گوئیم...!

گاه با ما هم عقیده بود، گاهی با آن ها و گاهی با همه ما مخالفت می کرد. هر چهل سؤال را پرسیدم. (و او به همه پاسخ گفت).

سپس ابوحنیفه می گوید:

«السنا روينا ان اعلم الناس اعلمهم باختلاف الناس»^(۱)

آیا ما روایت نکرده ایم که: داناترین مردم داناترین آن ها به اختلاف آرای آن ها است؟»

گفت وگویی دیگری از امام صادق در دست است با یکی از رهبران زنداقه که درباره علوم مختلف دینی، فلسفی و آرا و عقاید سایر ادیان انجام شده است. پاسخ های امام صادق سبب شد که زندیق به اسلام ایمان آورده مسلمان شود.^(۲)

مناظرات امام علی ابن موسی الرضا(ع)

امام علی ابن موسی الرضا(ع) گفت وگویی معروف و طولانی با دانشمندان و متکلمان مسیحی، یهود، صابئان و مجوس دارد که بسیاری از مورخان آن را توثیق کرده اند.

فضل ابن سهل وزیر مأمون به امر خلیفه آن ها را احضار کرد و از آنان خواست که در مقابل مأمون با امام مناظره کنند.

در نتیجه این مناظره بسیاری از این عالمان و متکلمان، به دست امام رضا مسلمان شدند.^(۳)

در پایان مناظره مأمون در موضوع های مختلف علمی سؤال هایی مطرح کرد.^(۴) با شنیدن هر یک از پاسخ های امام، بر حیرت و تعجبش افزوده می شد. تعجبی همراه با ترس و نگرانی از مردی که روی آوردن مردم به او خطری بزرگ برای دولت عباسیان به شمار می رفت.

(۱) این سخن را «موفق» در مناقب او بحنیفه، ج ۱، ص ۱۷۳ روایت کرده است.

(۲) الاحتجاج، ص ۳۳۱ و ۳۳۵.

(۳) همان، ص ۴۱۵ و ۴۲۵.

(۴) همان، ص ۳۳۲ و ۴۲۵.

۳- آیت الله سیدمحمد تقی حکیم؛ الگویی فکری در زمینه تقریب

مقدمه:

دوران دانش اندوزی من نزد آیت الله سیدمحمد تقی حکیم، به حق، از بهترین روزهای زندگی علمی من بود؛ زیرا در وجود حضرت ایشان، استادی متین و باوقار، عالمی شایسته و فرزانه، قدرتی استوار در رد شبهات و قانع کردن طرف، و مداومت تلاش و کوشش در تحقیق، و فقهی اجتماعی و بی نظیر، یافتیم.

می توانم تأکید کنم که وی در کنار علمای هم ردیف خود مانند مرحوم مظفر و مرحوم شهید بزرگوار صدر یکی از ارکان نهضت علمی نو اجتماعی را، در حوزه علمیه بالنده نجف اشرف، تشکیل می داد.

من به منظور بهره گیری هرچه بیشتر از افاضات ایشان در بحث هایی که در دانشکده فقه داشتند شرکت جستیم، همان گونه که برای حضور در بحث های علمی خارج ایشان نیز که از بهترین و عمیق ترین بحث ها بود، توفیق الهی مرا یار بود.

آن چه که مایلم در این جا بدان اشاره کنم و بعد تعادل و توازن علمی است که نقطه امتیاز آیت الله حکیم است؛ ایجاد توازن میان اصالت اصولی و فقهی و عقیدتی مکتب اهل بیت (ع) از یک سو و شرح صدر علمی نسبت به مکاتب اسلامی مختلف دیگر و تلاش برای استفاده از آن ها و تقریب میان موارد اختلاف نظر نزد دو مکتب شیعی و سنی از سوی دیگر. منظور من از تعادل علمی آن چیزی است که واقعیت خود را از واقعیت بهره گیری هر دو مکتب از منبعی واحد - «قرآن کریم و سنت شریف نبوی» - به دست می آورد و بلکه از استناد هر دو مکتب بر اندیشه اهل بیت (ع) و روایات آنان در بسیاری زمینه ها. و کافی است بدانیم فقه اسلامی به طور کلی مثلاً در مسأله «بغی و بغاه» بر عمل امام علی (ع) استوار است؛ همین گونه فقه اسلامی در چگونگی حج تماماً بر روایات اهل بیت (ع)، استوار است و کافی است یادآور شویم که امامان مذاهب چهارگونه سنی بی واسطه یا باواسطه امام صادق (ع) بوده اند، تمرکز من در این نوشتار تنها بر جنبه فکری اصولی و از لایه لای کتاب حضرت استاد حکیم در «اصول فقه مقارن» است و اگر نه زمینه های بسیاری برای بحث وجود دارد که مجال بررسی آن ها نیست.

مطالب کتاب یادشده به طور کلی تلاشی ارزشمند، کم نظیر و بلکه بی نظیر برای تقریب فکری است و چه بسیار آرزو داشتیم علمای دیگر نیز از او پیروی کنند و این راه را بیشتر بکشایند و ببینایند؛ اما این امری است که واقع نشد.

ما در این جا نمونه هایی از بحث های او را بر می گزینیم تا توازنی را که میان اصالت و شرح صدر علمی ذکر کردیم روشن ساخته و آثار تقریبی آن را از میان این نمونه ها بازشناسیم.

نخست:

آقای حکیم در آغاز بحث ها هدفش را از آن بحث ها روشن نموده فواید فقه مقارن را برشمرده در این موارد خلاصه می کند:

الف: تلاش برای رسیدن به واقع فقه اسلامی.

ب: کار روی تحول بحث های فقهی و اصولی.

ج: ترویج روح پذیرش بین محققان و تلاش برای غلبه بر انگیزه های مختلف عاطفی.

د: کم کردن شکاف میان مسلمانان و جلوگیری از تأثیر عوامل تفرقه افکن که از مهم ترین و قوی ترین این عوامل ناآگاهی علمای بعضی مذاهب از ارکان و اصول بعضی دیگر است؛ عاملی که زمینه را برای نفوذ تبلیغات سوء در تحریف مفاهیم بعضی مذاهب و افتزای بر آنان بر آن چه که به آن ایمان ندارند، بازگذاشته است.^(۱) و بدین گونه شاهد روحیه عالی تقریب هستیم که هدفش پذیرش آرای مختلف و عرضه منطقی آرا و اندیشه ها و بحث و استدلال علمی و تلاش برای کاستن اختلاف میان مسلمانان است و این معنی هنگام بحث ایشان از اصول مقایسه نیز نمایان است پس ایشان بر روحیه دوری از سوابق ذهنی تأکید و تمرکز دارد (مقصود من از این روحیه در این جا، این است که مقارنه کننده از آمادگی رهاشدن از تأثیر ناخالصی های نفسانی و فروتنی در مقابل آن چه که، هنگام مقارنه، به دست می آید، چه موافق آن چیزی باشد که معتقدات قبلی او اقتضا می کرده چه خلاف آن باشد. پس اگر مقارنه کننده از چنین قدرت استیلائی بر عواطفش برخوردار باشد... سزاوار است که در این بحث وارد شود).

دوم: بررسی اسباب خلاف

و این اصل دوم از اصول مقارنه است.

در حالی که این رشد در مقدمه کتابش (بدایه المجتهد و نهایه المقتصد) اسباب خلاف را به صغریات بازگردانده؛ یعنی به اختلاف در روشن سازی صغراهای حجیت ظهور (یعنی ظهور کتاب و سنت) یا حجیت قیاس، سیدمحمد تقی حکیم،

(۱) اصول الفقه المقارن ص ۱۴ .

تأکید دارد بر این که اختلاف در کبریات اثری بزرگ تر از اختلاف در صغریات دارد. و مقصودش اختلاف در اصول فقه است و می خواهد از هدف کلی خود در کتابش که همانا تنگ کردن دامنه این اختلاف است - برای تحقق بخشیدن به آن چه که قبلاً در زمینه تقریب بین مذاهب فقیه گفته است - پرده بردارد.

اگر بخواهیم چیزی در این جا بیافزاییم، باید بگوییم منشأ دیگری برای اختلاف در نتایج بحث های فقهی وجود دارد و آن اختلاف در ترتیب ادله و چگونگی رجوع به آن هاست؛ چون محقق در درون کتب فقهی اختلاف زیادی میان فقها می یابد حال آن که واقع امر ترتیب میان آن ها را اقتضا می کند و این نکته را دقیقاً آیت الله سیدحکیم در موضوع دیگری بررسی کرده؛ یعنی پس از سخن از دواصطلاح مخصوص به فقه امامی است و در غیر آن دیده نمی شود (یعنی اصطلاح حکومت و ورود) و در پرتو این دواصطلاح، ترتیب ادله بدین نحو صورت می گیرد:

الف: ادله طرق و امارات (ادله واقع).

ج: ادله وظیفه شرعی.

د: ادله وظیفه عقلی^(۱).

و هنگامی که ما وحدت ترتیب را در رجوع به ادله تضمین کنیم در واقع هم‌گرایی بزرگی را در نتایج تضمین کرده ایم.

سوم: موضوع تحریف

شبهه تحریف در قرآن کریم از بزرگ ترین شبهاتی است که نه تنها به حجیت ظواهر قرآنی ضربه می زند بلکه همچون حربه ای قوی از سوی مذاهب دیگر علیه مذهب امامی به کار می رود؛ به این گونه که مذهب امامی را قایل به تحریف قرآن دانسته و کتب مملو از استهزا- و تمسخر آن مذاهب این اتهام را متوجه امامیه ساخته و به بحث گسترده ای در رد تحریف پرداخته اند. از این روست که می بینیم سید محمد تقی حکیم بیشترین اهتمام را نسبت به رد این شبهه نشان می دهد و آن را به پاکیزه ترین وجه علاج می کند.

ایشان نخست از منشأ این شبهه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر کتاب های حدیثی و روایاتی که در اصول کافی آمده بحث می کند و بر این امر تأکید دارد که منشأ شبهه در کتاب های هر دو فرقه (شیعه و سنی) وجود دارد و به دنبال آن چه که شیخ ابوزهره گفته است که: آن چه در کافی آمده است مبنای تکفیر

مرحوم کلینی است، با تأکید بر این که شیوه تکفیر شیوه ای مردود است به ویژه اگر از سوی علما باشد - با این توضیح که صرف تشکیک در این موضوع تشکیک در ضرورتی از ضروریات دین شمرده نمی شود تا منجر به کفر گردد- وانگهی صرف روایت کردن احادیث حاکی از نقص (تحریف به نقصان) بدون ذکر حاشیه بر آن احادیث، دلالت بر اطمینان داشتن به صدور آن روایات ندارد بلکه شاید همین که کلینی آن ها را در قسم نوادر آورده خود دلیل بر انکار آن روایات از سوی ایشان باشد با توجه به آن چه که در روایت مرفوعه از ائمه (ع) آمده که فرمودند: ودع الشاذ النادر (شاذ و نادر را رها کن).

این در حالی است که خود کلینی روایات علاجی (درباب تعارض) و روایاتی که امر می کنند به عرضه روایات بر کتاب خدای عز و جل که فرمود: فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فرده نقل کرده است^(۱)، پس آن چه موافق کتاب خداست بپذیرید و آن چه را که مخالف کتاب خداست رد کنید. و روایات حاکی از نقص قرآن هرگز با آیه شریفه: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون^(۲) سازگار نیست.

و این گونه با دفاع شدید و قوی به رد شبهه ادامه می دهد و می گوید:

پس روایت کردن این احادیث در زمره شواذ و نوادر در کتاب کلینی و تعارض این احادیث در روایات کلینی و لزوم کنار گذاشتن آن ها برای اساس شیوه ای که او ترسیم کرده و عدم تلازم میان ایمان به صدور آن ها، (به فرض ایمان ایشان به آن ها) و ایمان به مضمون آن احادیث، این ها همه اموری است که موجب قطع به طرد این اخبار و ایمان مرحوم کلینی به عدم تحریف است.^(۳)

آقای حکیم پس از کامل کردن دفاعش از مرحوم کلینی که از علمای بزرگ و غیرتمندان بردین است، به اصل شبهه بر می گردد و تأکید می کند که این شبهه بر کتاب های صحاح و مسانید مستدرک حاکم و کنز العمال و مانند آن وارد است. و رفع این شبهه با مسئله نسخ تلاوت بی فایده است بلکه بعضی روایات حتی بانسخ تلاوت هم سازگار نیست.

استاد حکیم تأکید دارد که نقل روایات ناشی از انگیزه یک کار دایره المعارف

(۱) اصول الکافی هامش مرآة العقول ج ۱ ص ۶.

(۲) الحجر آیه ۹.

(۳) اصول الفقه المقارن ص ۲۱۱.

است و بر مجتهدین است که هنگام استفاده از این دایره المعارف ها به تحقیق و تهذیب پردازند.

آن گاه وی بر اصل شبهه متمرکز گردیده با بیان این مطلب که این شبهه در واقع شبهه ای در مقابل بدهت است و این که اخبار تحریف علاوه بر این که با یک دیگر مخالف و ناهماهنگ هستند، چیزی بیش از خبرهای واحد نیستند و خبر واحد نمی تواند در مقابل تواتر بایستد، تواتری که موجب قطع به این است که قرآنی که در دست ماست همان است که بر نبی مکرم اسلام(ص) نازل گردیده است بدون این که هیچ زیادی یا نقصانی در آن راه یافته باشد. و این گونه استاد حکیم به استدلال قوی خود ادامه داده تا این که اقوال علمایی مانند شیخ طوسی(ره) و سیدمرتضی(ره) را نقل می کند، اقوالی که تأکید دارد بر این که تحریف قرآن شبهه ای بیش نیست. به این ترتیب می بینیم که استاد حکیم نهایت تلاش و دانش خود را به کار می بندد تا مانع بزرگی را از سر راه وحدت مسلمنان، هم گرایی آرا و نظرات آنان و ایجاد نزدیکی بین آن ها، بردارد.

چهارم: سنت اهل بیت(ع)

این موضوع را نیز بسیاری مانع بزرگ نزدیکی و هم گرایی مسلمانان تلقی می کنند، با این تصور که موضوع سنت اهل بیت(ع) در واقع ایجاد منبع دیگر تشریح در مقابل سنت نبوی است و بدیهی است که اختلاف منابع به اختلاف نتایج منجر می شود، اما آقای حکیم به مقتضای سعی وافرش در این امر، عکس این تصور را اثبات کرده و تأکید می کند که ایمان به سنت اهل بیت(ع) به معنی تحکیم سنت نبوی و پالایش آن از ناخالصی هایی است که در مسیر نقل آن ممکن است عارض گردد و مفاد آن را درست برعکس جلوه دهد.

سید قبل از هر چیز اشاره می کند به گفت و گویی میان مرحوم سید شرف الدین و مرحوم شیخ بشری (شیخ جامع الازهر) و طی آن دوری که تصور شده و گفته شده، کلام ائمه(ع) بر غیر آن ها حجت نیست، مگر این که حجیت و سنت بودنش ثابت شود و این اول کلام، دفع گردیده است. در دفع این شبهه گفته شده: ثبوت این که ائمه(ع) از راویان مورد وثوق هستند شبهه دور را مرتفع می سازد.

استاد حکیم سپس بر عصمت ائمه و حجیت اقوال آنان با استفاده از قرآن مثل آن چه که در آیه تطهیر آمده و از سنت مانند آن چه در حدیث ثقلین وارد شده است، استدلال می کند و تمامی شبهه های مطرح شده در این زمینه را با قوی ترین دلایل و برهان ها دفع می کند و به این جا منتهی می شود که حجیت سنت اهل

بیت(ع) در واقع همانا تحکیم سنت نبوی و تطبیق اوامر آن است به خصوص با توجه به این که خود سنت نبوی نیز در زمان پیامبر(ص) به تمامی جمع نگردیده، نیز سنت نبوی حاوی ناسخ و منسوخ، عام و خاص و مطلق و مقید است و انگهی مشکل بعد از پیامبر(ص) با افزایش فتوحات و رواج جعل حدیث برای گرفتن احکام از آنان روشن می گردد؛ همان گونه که اسرار تأکید حضرت رسول(ص) بر اقتدای به آنان و کشتی نجات، پناه امت و باب آموزش قراردادن آن ها و مانند آن آشکار می شود. (۱)

آن چه شایسته است در این جا در تأکید فرمایش سیدحکیم گفته شود این است که رجوع به سنت اهل بیت(ع) در واقع رجوع به سنت رسول الله(ص) است؛ زیرا ائمه (ع) شاگردان رسول الله هستند و راه او را تحکیم می بخشند و حدیث آنان حدیث رسول الله (ص) و نقل از اوست، در این صورت این اختلاف موهوم به پل تفاهم و بازگشت به واقعیت و هم گرایی میان مسلمانان، تبدیل می شود. گویاترین دلیل بر این امر گستره مشترکات میان فقه امامیه و فقه اهل سنت است گونه ای که این گستره به بیش از نود درصد از مجموع فقه می رسد؛ بلکه روایات مشترک میان دو فرقه تصویر روشنی از نزدیکی مضامین آن ها تشکیل می دهد به نحوی که حجم روایات اختلافی، اندک بوده و اثری ناچیز به ویژه در عرصه فقه دارد. در این زمینه جای سخن بسیار است.

پنجم: درباره اصول مورد اختلاف (قیاس،...)

از موارد بزرگ اختلاف، اختلاف درباره قیاس و استحسان، مصالح مرسله و مانند آن است.

استاد سیدحکیم با تمام حکمت و سعه صدر این موارد را بررسی کرده درباره آن پرداخته بحث عمیق نموده است و از رهگذر این بحث دو حقیقت بزرگ را به اثبات رسانده است:

حقیقت نخست: اصالت رأی امامیه.

حقیقت دوم: فاصله میان دو رأی (امامی و سنی) آن چنان که بعضی تصور می کنند زیاد نیست؛ بلکه این فاصله آن قدر اندک است که برخورد گاهی به نزاعی لفظی، ولو بر وفق بعضی روی کردها، بر می گردد. ما این مطلب را در ذیل بررسی می کنیم:

الف - قیاس:

استاد ضمن بحث به این جا رسیده که تعریف قیاس عبارت است از: مساوات یک فرع با اصل آن در علت حکم شرعی اش. بعد تأکید می کند که قیاس با این تعریف محل نزاع معروف بر سر قیاس نیست و به یقین نزاع بر سر قیاس با تعریف دیگری است، که بخش گذشت، و آن عبارت است از: جست و جوی علت های واقعی احکام از راه عقل.

آن گاه تأکید کرده بر این که قایلین به این قیاس (اهل سنت) در تعریف «علت» شروطی را افزوده اند مثل این که علت وصفی ظاهر، منضبط و مناسب باشد و آن وصف در فرع کمتر از اصل نباشد، و با این شروط دامنه اختلاف تنگ گردیده است. از این رو استاد حکیم به سرعت درباره قیاس حکم نمی کند و تأکید دارد که بحث حجیت قیاس به عدد اقوال قائلین به قیاس و تفاوت این اقوال شعب متعددی پیدا می کند و طبیعت بحث طلب می کند که موضعی توأم با صبر و تأمل در پیش بگیریم.^(۱)

وی تأکید می کند بر این که منع عمل به قیاس تنها مربوط به یک قسم از اقسام قیاس است نه بیشتر، به تحقیق راه های شناخت علت اگر راه های قطع آوری باشند و یا دلیلی قطعی بر اعتبار آن ها قایم باشد شکی در حجیت آن نیست؛ اما اگر این راه ها غیر قطعی باشد و ادله مورد ادعا هم نتواند اعتبار آن ها را اثبات کند؛ شکی در عدم حجیت نیست و این همان قسمی است که شیعه با حجیت آن مخالف است. استاد حکیم ادله مورد ادعای قایلین به حجیت را جداگانه و به تفصیل مورد مناقشه قرار داده و نتیجه می گیرد که هیچ یک از ادله ای را که قایلین به قیاس ذکر کرده اند حجیت قیاس را ثابت نمی کند، پس ما هستیم و شب در حجیت قیاس، و شک در حجیت، برای قطع به عدم حجیت کافی است.

ب - استحسان:

بحث در استحسان از مباحث پر فایده در زمینه تقریب است؛ زیرا استاد حکیم در این بحث ثابت می کند که اختلاف در استحسان نزدیک به عدم است و آن گاه پس از بررسی تعاریف این عنوان، نتیجه می گیرد که این تعاریف به چهار اصل بر می گردد که عبارت اند از:

نخست: استحسان عبارت از عمل به اقوی الدلیلین است، و در این اصل

(۱) اصول الفقه المقارن ص ۳۲۰.

اختلافی میان مذاهب وجود ندارد.

دوم: استحسان در واقع عمل به مقتضای عرف است و از این رو از صغراهای مسئله عرف است، و عرف نمی تواند حجت باشد مگر آن که متصل به زمان معصوم و مورد اقرار و تأیید او بوده باشد که در این صورت از مصادیق کبرای حجیت سنت خواهد بود.

سوم: قسمی از استحسان به استصلاح بر می گردد و حکم آن را نیز خواهد داشت.

چهارم: استحسانی که همچون حالتی نفسانی برای بعضی از مجتهدان به وجود می آید و حجیت آن تنها برای کسی است که مدعی قطع است و قاعده ای کلی و اصلی مانند سایر اصول را تشکیل نمی دهد. استاد حکیم ادله ذکر شده برای حجیت این قسم چهارم را مورد مناقشه قرار داده و همه آن ها را باطل می سازد.

ج- مصالح مرسله

در حجیت مصالح مرسله اختلاف کرده اند، مالک بر این باور است که استصلاح طریقی شرعی است برای استنباط حکم در مواردی که نص و اجماعی وجود ندارد؛ اما الطوفی در این باب مبالغه کرده، استصلاح را دلیلی اساسی در سیاست های دنیوی و معاملات دانسته و در تعارض آن بانصوص و عدم امکان جمع آن را بر نصوص مقدم داشته است، در حالی که شافعی قول به استصلاح را همانند استحسان تشریح و عمل به آن ها را پیروی از هوای نفس می داند. استاد حکیم پس از طرح اقوال و ادله در این خصوص به این نتیجه مهم دست یافته است:

«تعریف های مختلفی از مصالح مرسله به عمل آمده که بعضی از این تعاریف تصریح دارد بر این که مصلحت از نصوص و قواعد کلی استفاده می شود... و مقتضای این تعریف ها الحاق استصلاح به سنت است... اما طبق تعریف های دیگر راه ادراک مصلحت منحصر به عقل است و در این صورت باید گفت حکم حجیت استصلاح برحسب اختلاف این ادراک اختلاف پیدا می کند... و از این جا روشن می گردد که شیعه قایل به مصالح مرسله نیست مگر آن قسم که به نحو جزمی به عقل بر گردد.»^(۱)

و به این گونه در این سطح از بحث تلاقی بین دوفرقه را در این مرحله نیز تمام

(۱) اصول الفقه المقارن ص ۴۰۴.

می یابیم، اگر چه در تشخیص مصادیق احتمال بروز اختلاف وجود دارد. آن چه من مایلم در این جا اضافه کنم این است که عمل به مصالح مرسله در حدود طبیعی آن امری عادی است و آن چه در دولت اسلامی (ایران) انجام شده مصادیقی از آن است؛ منظور از این نوع مصالح، مصالح عامه است یا مصالحی که به عموم افراد بر می گردد و این نوع است که مورد نظر قائلان به مصالح مرسله است، با وجود این اختیار امر به دست حاکم شرعی است که متولی رعایت مصالح امت است و حاکم معمولاً در ایفای این نقش خود مجلس هایی را برای تشخیص این مصالح تشکیل می دهد.

فرق بین این موضوع و آن چه در بحث مصالح مرسله از آن بحث می شود در دو امر خلاصه می شود:

نخست:

واگذاری امر به ولی امر مسلمانان و اهل خبره؛ عملی که ولی با آنان مشورت می کند و عدم اکتفا به نظر فردی این یا آن فقیه.

دوم:

احکامی که بر پایه مصلحت استوارند دوامشان به مقدار بقای مصلحت است و موجب فتوایی همیشگی، که عادتاً فقها با آن سروکار دارند نمی گردد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر ایجاد مجلسی برای تشخیص مصلحت، تصریح نموده که وظیفه این مجلس (مجمع تشخیص مصلحت) حل اختلاف میان مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان است؛ همان گونه که به تشخیص ابتدایی مصالح عامه و عرضه نظر مشورتی به مقام رهبری و ولی فقیه در زمینه اداره امور امت اقدام می کند.

د- فتح ذرایع و سد ذرایع:

مراذ ذریعه «وسیله ای است که ما را به احکام پنج گانه می رساند»، این بحث مخصوص مذهبی مذهب دیگر نیست.

فقه امامی از مقدمه واجب و مقدمه حرام بحث می کند و به رغم اختلاف در نتایج این بحث در هیچ مذهب اسلامی نامأنوس نیست، و از این رو استاد می گوید: «و خلاصه این که عمده کسانی را که می شناسیم از اصولیان شیعه و سنی، غیر از بعضی محققان متاخر آن ها، قایل به فتح ذرایع و سد ذرایع هستند؛ اگر چه در تعیین

حدود اخذ آن و ترک آن متفق نیستند»^(۱) البته استاد سیدحکیم تلقی اهل سنت را از این عنوان (فتح و سد ذرایع) به مثابه اصلی در مقابل سایر اصول، در حالی که چیزی بیش از تشخیص مصادیق سنت یا عقل نیست، بر آنان خرده می‌گیرد.

ه- عرف

قلمرو و زمینه های عرف عبارت اند از:

عرفی که کاشف حکم شرعی است در موردی که نصی وجود ندارد مانند استصناع، بلکه عرفی که اصلی از اصول فقه مانند استصحاب از آن کشف می‌شود. عرفی که مرجع تشخیص بعضی از مفاهیمی است که شارع شناخت حدود آن‌ها را، مانند «اسراف» به آن واگذار کرده است. عرفی که به واسطه آن مراد متکلم کشف می‌گردد.

با این تشخیص قلمرو عرف روشن می‌گردد که عرف تشکیل دهنده اصلی از اصول نیست؛ زیرا که عرف به سنت بر می‌گردد حال یا با اقرار مانند نوع اول و یا با تشخیص مصادیق، مانند دونوع دیگر. و با این توضیح، جایی برای اختلاف در خور توجه توجهی باقی نمی‌ماند.

آن چه گذشت برخی از نمونه‌هایی بود که از نوشته‌های استاد سید حکیم نقل کردیم تا نقش برجسته‌ای را که بحث‌های ایشان در مسئله - تقریب بین مذاهب ایفا کرده، آشکار سازیم. نمونه‌های دیگری، چه در این کتاب و چه در غیر آن، وجود دارد که بر این حقیقت تأکید دارد.

واقعیت این است که اندیشه تقریب بین مذاهب اگر چه اخیراً همچون شعاری اجتماعی مطرح گردیده تا وحدت اسلامی را در حدی مفید محقق سازد؛ اما این مهم در واقع واجبی است شرعی بر همه فقیهان تا با روحیه پذیرش و رهایی از بسیاری سوء تفاهم‌ها و تهمت‌های ناروای مبتنی بر آن، سوء تفاهم‌ها برای تضعیف این یا آن یا حتی تکفیر برخی مسلمانان، در جست و جوی واقع و نیل به حقایق باشند و این امری بس خطیر است.

فصل سوم: انقلاب اسلامی و وحدت

۱- نزاع انقلاب اسلامی و دشمنان آن درباره وحدت اسلامی

محور وحدت اسلامی یکی از مهم‌ترین محورهایی که نزاع مطرح میان انقلاب اسلامی در ایران و دشمنانش، شامل کفر جهانی اعم از شرقی و غربی و مزدوران بین‌المللی و محلی، بر گرد آن جریان دارد.

این نزاع شدید، نشان از اهمیت این محور برای هر دو سوی درگیری است. انقلاب اسلامی، کاملاً درک می‌کند که اسلام آن بر این ویژگی - یعنی وحدت - تأکید می‌کند و آن را هدیه‌ای الهی و بسیار پر ارزش قلمداد می‌کند که ثروت‌های این زمین، قادر به تحقق قهری آن نیست بلکه بیشتر زاییده الطاف خداوند عزوجل است:

«لو انفقت ما فی الارض جميعاً ما الفت بین قلوبهم و لكن الله اَلْف بینهم» (سوره انفال / ۶۳)؛ .. که اگر آن چه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی؛ اما خدا بود که میان آنان الفت انداخت. و این را نیز درک می‌کند که وحدت، سلاح رویارویی با اتحاد کفر بر باطل است و اگر این امر، یعنی وحدت در وجود امت، تحقق پیدا نکند، دچار فتنه و فساد بزرگی می‌گردد: «والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر» (سوره انفال / ۷۳)؛ و کسانی که کفر ورزیدند یاران یک‌دیگرند، اگر این (دستور) را به کار نبندید، در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.

از سوی دیگر، انقلاب اسلامی (ایران) کاملاً ایمان دارد که امت اسلامی ما تا وقتی که با تمام وجود و عمیقاً به این صفت، متصف نباشد، ویژگی‌های تمدنی خود را باز نخواهد یافت و اگر این ویژگی‌ها، تحقق نیابند همچنان بر عقب ماندگی مرگبار و فاصله داشتن از اهداف عالیه خود، باقی خواهد ماند.

این‌ها همه را دشمن کافر انقلاب - البته از زاویه دید منافع سیری‌ناپذیر خود - درک می‌کند و می‌داند که اگر انقلاب اسلامی در اصالت بخشیدن به این حقیقت بزرگ، موفق گردد، امیدهای او بر باد می‌رود و از آن مهم‌تر، با ابر قدرتی مواجه خواهد شد که قبلاً مواجه نشده بود؛ این ابر قدرت دارای قدرتی با استعداد ده‌ها

بندر استراتژیک، صدها میلیون مغز فعال و دستان کار آمد و پر توان و بخش اعظم ثروت‌های زمینی، و از همه این‌ها مهم‌تر، با ظرفیت امتی است که دارای پروژه‌های حیاتی و با ابعادی گسترده و برنامه‌ریزی نیرومند و دربرگیرنده همه جنبه‌های زندگی بوده توانایی تبدیل شدن به جایگزین برتر تمدن ورشکسته و پر از وحشت و نگرانی و حرص و حیوانیت و ادادگی و همه آن چیزهایی است که بیش از عقل سلیم، از طبع و خوی آدمی فاصله دارد.

نگرانی‌های کفر جهانی، زمانی بیشتر می‌شود که به تصور آورد امت اسلامی حامل آن رسالت است و مفاهیم مکتبی در آن ریشه دوانیده و به زندگی، نگاهی مرحله‌ای و گذرا و به شهادت، دیدی مقلدس، به بهشت، نگاهی امیدوارانه و به تاریخ، نگرشی چون صحنه تمدنی خط انبیا، دارد و هر گونه انحراف از این خط را به معنای انحراف از خط فطرت رو به اعتلا، تلقی می‌کند.

این‌ها همه، کفر را به وحشت می‌افکنند و به تأمل چندین و چند باره در پایه‌های آن، یعنی وحدت اسلامی، وا می‌دارد.

از همین جاست که می‌گوییم کفر جهانی خطر و اهمیت این پایه را درک می‌کند، بنابراین از همه ابزارها و امکانات شیطانی خود بهره می‌گیرد تا به هر طریقی که شده آن را با شکست مواجه سازد و هم در این نقطه است که نبرد و نزاع میان انقلاب (اسلامی ایران) در مقام پیشقراول وحدت اسلامی از یک سو و دشمنان آن به مثابه بزرگ‌ترین طرف زیان دیده از سوی دیگر، شدت می‌گیرد.

دشمن کافر شاهد پافشاری آن رهبر انقلابی و مجاهد امام خمینی (ره) بر حمایت از خط وحدت اسلامی در همه گام‌های انقلاب و به وسایل گوناگون بوده؛ بنابراین سعی در ناکام گذاردن همه نقشه‌ها، داشته است.

با توجه به مسائل، می‌توان به گستردگی گام‌های انقلابی در راه وحدت پی برد:

۱- جمهوری اسلامی ایران شعار: «وحدت اسلامی» را با تمام توان مطرح ساخت و اعلام کرد که «وحدت اسلامی» یک شعار راهبردی و سرچشمه گرفته از عمق باورهای اسلامی و از نظر او، به مثابه بنیاد ساختار اجتماعی است. به منظور اجرای این شعار نیز، از هفته وحدت سخن به میان آورد و در واقع، هفته‌ای را با عنوان هفته وحدت اعلام کرد تا طی نشست‌ها و دیدارها و برنامه‌های گوناگون و با فراهم آوردن جو مناسبی برای نزدیکی دل‌ها و آشنا شدن برادران بر حقیقت وحدت جویانه‌ای که آن‌ها را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد، بر این امر، تأکید کند.

۲- در عمل نیز، برای عملیاتی ساختن این شعار در قوانین و رفتارهای خود، کوشش کرد و همه شهروندان را با یک چشم نگرست و اعلام کرد که هر مذهب اسلامی، برای اجرای دیدگاه‌های خود نسبت به پیروانش، از آزادی کامل برخوردار است و این پیروان حق دارند به دادگاه‌هایی که از دیدگاه‌های فقهی مذهب خود پیروی می‌کند، مراجعه نمایند.

در جمهوری اسلامی ایران، فرصت همکاری و همیاری در ایجاد دولت اسلامی به همگان داده شده و آزادی فرهنگ اسلامی - البته جز آن چه مُخَلّ وحدت و اخلاق جامعه می‌شود - تضمین شده است.

۳- ایده رهبر فقیه عادل یکی از برترین اندیشه‌های وحدت‌گرایانه‌ای است که مطرح شده؛ زیرا رهبری و امامت، ستون خیمه زندگی اجتماعی و پیوند و بندی است که همه گستره‌های زندگی اجتماعی را سامان می‌بخشد و با توجه به آن که جامعه اسلامی، یک جامعه ایدئولوژیک به شمار می‌رود، طبیعی است که رهبری آن به فقیهی خیره در مسائل اسلامی، عادل و عامل به آموزه‌های اسلام، واگذار شود.

مسئله شرط فقاقت در رهبر، مسئله‌ای است که طبع و فطرت سلیم بدان فرا می‌خواند و فتوای علمای همه فرقه‌های اسلامی در هر سطح فقهی که باشند - البته با توجه به شروط متفاوتی که در این میان مطرح می‌شود - بر آن تأکید دارند و اجمالاً نزد همگان امر مسلمی تلقی می‌شود؛ هم بدین ترتیب است که رهبری در برابر انحراف، مصون می‌گردد.

۴- این امید بزرگ به آینده تابناک جامعه اسلامی که قرآن در آن حاکم باشد و این پافشاری مداوم بر ابراز شخصیت مسلمان و افتخار کردن به آن و نیز فراخوان‌های پیاپی در همه جا برای اجرای شریعت اسلام در تمامی عرصه‌های زندگی و این نموده‌های شناخته شده اخلاق اسلامی - همچون رعایت حجاب اسلامی، نفی وادادگی، دوری از محرمات، انجام شعایر اسلامی - همه و همه جهان اسلامی ما را رنگ و بوی خاص خود بخشیده و در برخی مناطق، بیانگر رهایی اسلامی است که هر گونه شیوه زندگی منحرف غربی را، رد می‌کند، نیز بازگشت قدرتمندانه نقش علما در رهبری جامعه و ایفای نقش وارثان انبیا - آن‌چنان‌که در حدیث معروف «العلماء ورثه الانبیاء» آمده است - که انقلاب اسلامی بدان فرا خواند، تأثیر بسیار زیادی در ایجاد حس مشترک اسلامی نسبت به وحدت و همبستگی این امت، بر جای گذاشت.

۵- پیروزی انقلاب اسلامی در در هم شکستن یکی از رژیم‌های قدرتمند طاغوتی و رویارویی با همه ابرقدرت‌هایی که علیه آن متحد شده بودند، نیز ایستادگی این انقلاب در کنار مستضعفان و محرومان و فراخوان به بازگشت به اصالت اسلامی، نقش بسیار برجسته‌ای در به شکست کشاندن همه توطئه‌های مادی تفرقه افکنانه علیه شخصیت این امت - از جمله برنامه‌های غربی و آن دسته شعارهای پر طمطراق و پر زرق و برقی که جز بدبختی و وبال، چیزی عاید امت نمی‌کنند - داشته است.

بی رنگ ساختن این شعارها و ناکام ساختن آن‌ها، مسیر وحدت اسلامی را تحکیم بخشید و بر این نکته انگشت گذارد که نجات حقیقی از این وضعیت دردناک، تنها با اسلام میسر است و اسلام در برگیرنده شکوهمندترین اندیشه‌های وحدت‌گرایانه است.

۶- انقلاب اسلامی ایران، شعار: "فقط راه حل اسلامی" را مطرح کرد و راه‌حل‌های شرقی و غربی مشکلات اجتماعی را به یک سو نهاد و با تمام توان برای اصالت بخشیدن به سیاستی کوشید که مردم خود را از گردونه وابستگی به دو اردوگاه شرق و غرب، بیرون آورد؛ کاری که اندیشمندان جهانی از یک سو و همه مخلصان اسلامی از سوی دیگر را بر آن داشت تا به امکان تحقق این راه به گونه‌ای واقعی نه آن‌گونه که در کشورهای عدم تعهد مطرح شده و جنبه فریبنده و دروغینی دارد - ایمان آورند.

این الگوی زنده و واقعی، به منظور ایجاد فضای وحدت اسلامی بر پایه راه خداوند متعال یعنی صراط مستقیم و سنت‌های حق و برکنار از موارد گمراه کننده، بیشترین کمک را نموده است.

۷- انقلاب اسلامی ایران، نسبت به لزوم باز گرداندن نقش حقیقی شعایر اسلامی از جمله نماز جمعه و حج، پافشاری کرده است. این شعایر، بزرگ‌ترین عرصه تحقق بخش احساسات جمعی نسبت به وحدت این امت در گرایش‌های تمدنی و رفتارهای عملی و حتی در زبان و نوع رفتارهای فردی خود، به شمار می‌روند؛

برای نمونه، حج، گویای وحدت خط انبیا در طول تاریخ در خصوص دو مسئله «پرستش خدا» و «دوری از طاغوت» به شیوه‌های مختلفی است که متناسب با هر یک از آن‌ها و تأکید کننده این مضمون وحدت‌گرایانه سترگ

است.

از دیگر مسائلی که انقلاب (اسلامی ایران) بر آن انگشت گذارد، احیای یادمان‌های اسلامی از جمله یادمان میلاد حضرت رسول اکرم (ص)، معراج و بعثت و نظایر آن به مثابه نمودهای تاریخی گواه بر پیوند امت با شخصیت پیامبر و وحدت بخش این امت، است.

۸- مهم‌ترین گام‌هایی که انقلاب برای تعمیق خط وحدت گرایانه اسلامی برداشت، تأکید مضاعف آن بر لزوم گردآوری امت درباره مسائل سرنوشت ساز و سوق آن به گزینش راه‌حل‌های اسلامی به منزله تنها راه نجات از جمله تأکید مصرانه بر راه‌حل اسلامی مسئله فلسطین و به شکست کشاندن همه راه‌حل‌های دیگر و تأکید بر این که اسرائیل باید از میان برود و روش عملی آن نیز از طریق سلاحی است که مسلمانان باید علیه دشمنان خود به کار گیرند و با پیروی از اصل جهاد، فداکاری و شهادت در راه هدف‌های والا، آن را تحقق بخشند.

به همین صورت شاهد مواضع مشابه از سوی انقلاب اسلامی ایران نسبت به مسئله لبنان، افغانستان و دیگر مسائل بزرگ (جهان اسلام) هستیم.

۹- می‌توان بسیاری از مواضع مکتبی و قاطع انقلاب (اسلامی ایران) را بر شمرد؛ این انقلاب با این مواضع، داعیه گردآوردن مسلمانان به گرد خود و ایجاد یک موضع اسلامی کلی و هماهنگ، داشته است.

در این میان، موضع امام خمینی (رحمه‌الله علیه) در برابر هجوم فرهنگی کافر علیه مقدسات امت اسلامی و اهانت به پیامبر عظیم‌الشأن و یاران بزرگوار و همسران پاکش، نیز به کتاب خدا که در کتاب سلمان رشدی مرتد، تبلور یافت، توانست امت را علیه توطئه‌های دشمنان، بیدار سازد و مواضع آن را به گونه‌ای که در تاریخ پر فراز و نشیب امت، کمتر نظیری برای آن می‌توان یافت، متحد گرداند؛ همچنین کشورهای اسلامی را واداشت تا به رغم منافع و پیوندهای بسیاری که با غرب کافر داشتند، اعلامیه مشهور خود علیه غرب و یورش ددمنشانه و کفرآمیز آن، صادر کنند. همه این گام‌ها، خواب خوش استکبار جهانی را بر آشفست و آن را به توطئه چینی و برنامه‌ریزی برای سرکوب این پروژه وحدت گرایانه، سوق داد.

۲- وحدت اسلامی با الهام از مناسبت تولد پیامبر (ص)

امت اسلامی، با تمام وجود و احساسات خود، در فضای وحدت زندگی می‌کند و اینک خون تازه‌ای در تمام رگ‌های آن جریان یافته تا ویژگی‌های اصیل خود را باز یابد و با عنایات الهی، موقعیت حقیقی خود را در برابر جهانیان، به منصه ظهور رساند.

آیه شریفه وحدت نیز سر تا پای وجودش را در می‌نوردد و ندای وحدت، گستره جغرافیایش را فرا می‌گیرد: «واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذکنتم اعداء فألف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فأنقذکم منها کذلک ینبئ الله لکم آیاته لعلکم تهتدون» (سوره آل عمران / آیه ۱۰۱)؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زدید و پراکنده نشدید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید؛ آن‌گاه که دشمنان (یکدیگر) بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید.

آگاهان و بیداران امت، با مرور این آیه، از «ریسمان الهی» می‌پرسند و مراد از آن را جویا می‌شوند و برای یافتن پاسخ، با هیچ مشکلی مواجه نمی‌شوند؛ به ویژه که در آیه پیش بر همین معنا تأکید شده و آمده است: «و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله و من ینصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم» (سوره آل عمران / آیه ۱۰۱)؛ و چگونه کفر می‌ورزید با این که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و پیامبر او در میان شماست؟ و هر کس به خدا تمسک جوید، قطعاً به راه راست هدایت شده است.

بنابر این اعتصام به خدا در هر دو آیه، مشترک است؛ در این آیه، به تفصیل بیشتری بدان پرداخته شده و در واقع «حبل الله» به اقتضای این که بخش‌های مختلف قرآن یک‌دیگر را تفسیر می‌کنند، تفسیر شده است چه در آیه شماره ۱۰۱ از سوره آل عمران، از کتاب خدا و سنت رسول او به مثابه دو مصداق «حبل الله» یاد شده و در نتیجه مراد از آن، رساندن تضمین شده و بی هیچ لغزش و خطای بندگان، به خداوند است. به همین دلیل است که می‌بینیم فخر رازی در تفسیر خود، مراد از «ریسمان» را، هر آن چیزی می‌داند که رسیدن به حق در راه دین را امکان‌پذیر می‌سازد.

این سخن، به گونه کلی درست است و ریسمان الهی، هر راهی است که در واقع حجت میان بندگان و خدا در شناخت حقایق دین به شمار می‌رود، حال آن که به صورت ظاهر، «حبل الله» راه معصوم و قطعی است که بدون هیچ تردیدی ما را به خدا رهنمون می‌گردد و شامل راهی می‌شود که بنا بر آن چه نزد کارشناسان اصول محرز است حجیت آن ثابت شده باشد.

سید قطب در تفسیر خود فی ظلال القرآن، «حبل الله» را عهد و نهج و دین خدا می‌داند و مرحوم علامه طباطبایی تأکید می‌کند: «حبل الله» کتاب نازل شده از سوی خداوند است و هم این کتاب است که بنده و پروردگارش را و آسمان و زمین را به یک‌دیگر پیوند می‌دهد.

در حدیث ثقلین نیز که تقریباً می‌توان آن را حدیث متواتری برشمرد، همین تعبیر آمده است: کتاب خدا، ریسمانی کشیده شده از آسمان به زمین و عترت، خاندان و اهل بیت من است.

در این جا ما با مصداق سوّمی مواجه‌ایم که به دو مصداق دیگر افزوده می‌شود یعنی عترت طاهره اهل بیت (ع) که شایستگی آن را نیز دارند؛ زیرا به صراحت قرآن کریم، طهارت و پاکی و معصومیت آن‌ها، ثابت شده است: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (سوره احزاب/ آیه ۳۳)؛ ... خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

و روایاتی از ایشان وارد شده که تأکید می‌کنند آن‌ها مصداق‌های حبل الله (ریسمان الهی) هستند. از جمله: «آل محمد، ریسمان خدا هستند».

با این توضیحات و هم‌چنان‌که گفتیم برای تعریفی پیش گفته از «حبل الله»، دشواری چندانی وجود ندارد و آن این‌که: راه معصوم به سوی خداست؛ هم‌چنان‌که هیچ شبهه‌ای در حصر این راه به سه عنصر مقدس یعنی: (کتاب خدا، سنت رسول خدا (ص) و سیره اهل بیت (ع)) - به مثابه کسانی که حقایق کتاب و سیره پیامبر(ص) را به صورت قطعی کشف می‌کنند - وجود ندارد.

و چه با شکوه است اگر امت، این معنا را محور وحدت و مسیر اعتلایی خود قرار دهد به ویژه آن‌که همه بخش‌ها و مذاهب آن نیز در مجموع به این محورها، ایمان دارند و آن‌ها را پذیرفته‌اند.

این عناصر، در حقیقت معیار و ملاک وحدت اسلامی به شمار می‌روند؛ ما به یاری آن‌ها، راه یگانه خود را باز می‌شناسیم و در بیراهه‌های انحراف، گم نمی‌شویم، با ملاک قرار دادن این راهنماها، راه میانه و به دور از افراط و تفریط را تشخیص

می‌دهیم؛ نه افراط کرده سطحی‌نگر می‌شویم و پای بند ظواهر امر و بی توجه به محتوا می‌مانیم - به گونه‌ای که گویا هدف و مقصود نیز همان هاست - نه دچار تفریط می‌شویم؛ و از این حد میانه به بهانه تسامح و تساهل فراتر می‌رویم و هر نظام وارداتی و هر ایده دم دست!! و هر فشار از سوی واقعیت‌های ساختگی را پذیرا می‌شویم و هر دم به رنگی، یک‌بار سکولار، بار دیگر سوسیالیست و بار سوم طرفدار سرمایه‌داری می‌گردیم و این‌ها همه را به بهانه میانه‌روی دروغین و تساهل و تسامح انحراف‌آمیز در تفسیرهایمان، نقش می‌زنیم.

از جمله اندیشه‌هایی که به مناسبت میلاد سرور جهانیان، حضرت ختمی مرتبت پیامبر اکرم (ص) در اذهان مطرح می‌شود، ایده الگوی برتر بودن او برای همه کسانی است که در پی در نوردیدن راه تکامل و نیز ایده الگوی برتر جامعه ساخته او برای هر امتی است که می‌خواهد دارای ویژگی‌های بهترین امت برای جهانیان باشد.

بدین منظور، یادآور می‌شود که قرآن کریم، شبهات و اعتراض‌های فراوانی را خاطر نشانمان می‌سازد که منافقان، نادانان و معاندان به قصد ممانعت از راه پیامبران(ع)، مطرح ساخته‌اند از جمله این که: این پیامبران، افراد بشری هستند که از همه ویژگی‌های بشری از جمله خورد و خوراک و رشد و مانند آن برخوردارند؛

بنابر این چگونه می‌توانند پل‌هایی برای پیوند میان جهان غیب با جهان ملموس و عینی ما باشند؟! آن‌ها با شگفتی، می‌پرسند: «آیا خدا، بشری را به سیمت رسول مبعوث کرده است؟» حال آن که قرآن خود بر بشر بودن پیامبران، انگشت می‌گذارد و به تعبیرهای مختلفی از آن یاد می‌کند.

گاهی به صراحت سخن به میان می‌آورد: «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهمک اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک بعبادة ربه احداً» (سوره کهف / آیه ۱۱) (بگو: «من هم مثل شما بشری هستم؛ اما به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است، پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید کار شایسته انجام داده و هیچ کس را در پرستش پروردگارش، شریک نسازد».

و یا در آیه دیگری تأکید می‌کند که پیامبر (ص) باید با مخاطبان خود، هماهنگ باشد: «قل لوکان فی الارض ملاتکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکاً رسولاً» (سوره اسراء: آیه ۹۵)؛ بگو: «اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان نیز فرشته‌ای را در مقام پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم».

از جمله شیوه‌های قرآن، یادآوری حالت‌های بشری برای پیامبران است؛ از جمله در این آیه، مطرح گشته است: «و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی

الموتی قال أولم تؤمن قال: بلی و لكن لیطمئن قلبی» (سوره بقره / آیه ۲۶)؛ و یاد کن آن‌گاه که ابراهیم گفت: «پروردگارا به من نشان ده، چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: «مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: «چرا، ولی تا دلم آرامش یابد...» هم‌چنان که در شمار این شیوه‌های برانگیزنده، بر این نکته تأکید شده که پیامبران، از میان مردم هستند و از قلب جوامع بشری است که مبعوث می‌گردند: «و الی عاد اخاهم هوداً قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون» (سوره اعراف / آیه ۶۵)؛ و به سوی عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت: ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟».

«هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» (سوره جمعه / آیه ۲)؛ اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و آنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

این تأکید الهی، کاملاً به هنگام است؛ زیرا اهداف بزرگی را تحقق می‌بخشد که دو هدف، پیشاپیش آنها قرار دارد که عبارت‌اند از:

۱- این که پیامبر و فرستاده خدا باید الگویی نیکو و نمونه‌ای شایسته برای بشریت باشد تا بشریت آن‌چنان خود را رشد و ارتقا بخشد تا به او نزدیک شود: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة...» (سوره احزاب / آیه ۲۱)؛ قطعاً برای شما در اقتدا به رسول خدا، سرمشقی نیکوست....

و او را همچون شاهی بر حرکت بالنده‌اش، قرار دهد: «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و میثراً و نذیراً و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً» (سوره احزاب / آیات ۴۶-۴۵)؛ ای پیامبر، ما تو را در مقام گواه و بشارت‌گر و هشدار دهنده فرستادیم و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغی تابناک.

گواه در این جا بر اساس قرینه این آیه، به مفهوم گواه و الگویی در سطح کل بشریت است: «و كذلك جعلناکم امة وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً...» (سوره بقره / آیه ۱۴۳). و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد....

۲- عدم هر گونه افراط و غلو در شخصیت پیامبر اکرم (ص) که ایشان را از پلی به سوی خدا به مانعی ذهنی (در ذهن افراط‌گرایان و غلو کنندگان) برای رسیدن به خدا، تبدیل می‌کند.

این اتفاق دقیقاً همان چیزی است که برخی مسیحیان نسبت به حضرت عیسی

مسیح (ع)، نیز برخی یهودیان نسبت به پیامبران خود و حتی برخی مسلمانان در خصوص شخصیت‌های بزرگی چون ائمه اهل بیت (ع) انجام داده‌اند و همگی انحراف‌هایی است که عقل سلیم و منطق دینی اسلام ناب، هرگز آن را تحمل نمی‌کند؛

چه بسا یکی از رازهای این که اغلب رسالت‌های آسمانی از صحرا و بیابان، آغاز شده صفای ذهنی و سادگی معنوی ساکنانی است که در کمال صداقت و بی‌هیچ کم و کاستی و بدون افزوده‌ای از پیچیدگی‌های روانی و مجرد شدن از ویژگی‌های اولیه، عقیده را می‌پذیرند.

و در این صورت:

باید به جنبه‌های انسانی و والای شخصیت پیامبر اکرم (ص) توجه کرده همچون الگویی در همه عرصه‌های زندگی خود، بدان اقتدا کنیم تا بدین ترتیب همه بخش‌های امت با همدیگر همبستگی و همنوایی بیشتری داشته و به ریسمان الهی، تمسک جویند.

با چنین رویکردی، اصولاً دیگر طرح برخی شبهه‌ها، لزومی پیدا نمی‌کند؛ از جمله شبهه‌ای حاکی از این که پیامبر خدا (ص)، شخصیت معصومی است که غیر ممکن است کسی بتواند به پای آن برسد و به چنان سطح کمالی دست یابد؛ بطلان این شبهه نیز کاملاً روشن است؛ زیرا معصوم بودن پیامبر، امری طبیعی و درست است؛ اما این امر مانع از آن نمی‌شود که دیگران برای اقتدای به آن حضرت و نزدیکی هر چه بیشتر به مقام والای وی، کوشش نکنند.

پس از این مطالب، باید به واقعیت تلخ و ملموس پراکندگی و تفرقه‌ای اشاره کرد که امت ما به رغم دارا بودن این گنج بسیار ارجمند و وحدت بخش (قرآن و سنت) و با وجود این که دین و آیین شکوهمند آن، طرح بسیار دقیق و حساب شده‌ای برای تحقق امت واحده، طراحی کرده است - از آن رنج می‌برد. ما بر آنیم که این تفرقه و پراکندگی، حاصل عوامل چندی است که مهم‌ترین آن‌ها، برنامه‌ریزی استکباری از یک سو و نقاط ضعف بسیاری در میان خود ما و سوء استفاده استکبار از آن‌ها از سوی دیگر است.

این نقاط ضعف عبارت‌اند از: هواهای شخصی برخی سردمداران سیاسی و کسانی که از نظر سیاسی، تسلطی پیدا کرده‌اند؛ منافع تنگ برخی وعاظ السلاطین و به اصطلاح علما و نیز جهل و تعصب.

استکبار جهانی با استفاده از نقاط ضعف ما و فرصت‌هایی که خود ما برای او

فراهم می آوریم، به میان ما رخنه می کند و طرح های خود را پیش می برد. امروزه امت اسلامی ما در این عرصه، از حال و روز نومید کننده ای رنج می برد. قدرت های غربی و شرقی کفر جهانی - به رغم اختلاف های خود - برای ضربه زدن به اسلام و نهضت مسلمانان و نیز برای سرکوب ندای وحدت گرایانه آنان، متحد شده اند.^(۱)

سردمداران مسلمانان نیز با اعلام همکاری و همسویی با این برنامه های غربی و شرقی، برای اجرای تحقیر آمیزترین توطئه ها علیه امت اسلامی، سر از پا نمی شناسند و بدین منظور، به اراده این امت در اجرای اسلام و مبارزه با صهیونیسم و نفی «ایسم» های بشر ساخته، نیز برائت از مشرکان، کمترین توجهی نمی کنند، آن ها در همه جا، به معاملات ننگینی تن داده و شرف خود را بی هیچ خجالت و شرمی، به آمریکا و اسرائیل، می فروشند؛ آن ها نقشه هایی را اجرا می کنند که شعایر عبادی اسلام از جمله حج را از محتوای خود تهی می سازد و زمانی که جریان آگاه و متعهد، سعی می کند به اسلام باز گردد، همه گونه کوشش های سیاسی، مالی و تبلیغاتی علیه آن بسیج می شود تا با قدرت تمام علیه آن اتحادی صورت گیرد و ضربات جان کاه وارد شود؛ اما :

آیا این عوامل ویرانگری که ما آن ها را در استکبار و مزدوران سیاسی و علمای دروغین، خلاصه کردیم، می توانند به وحدت این امت ضربه بزنند و دستاوردهای اسلامی آن را، مصادره نمایند؟ و آیا تنها وظیفه ما یأس و سرخوردگی است؟ ما بر آنیم که توانمندی های رسالت و آیین اسلام، بنیان های امت و مصونیت های آن - بی آن که خواسته باشیم خطرات منفی عوامل یاد شده را دست کم بگیریم - بسیار فراتر از توان این عوامل است؛ توده های اسلامی ما، خیلی بیش از تصور این ها، روشن و آگاه هستند چنان که همین توده ها، با توجه به تصمیمات و قطعنامه های مسخره ای که کنفرانس های این شکست خوردگان، صادر می کند، به سلامت و درستی خط انقلابی و اصیل اسلامی پی برده اند و بهترین دلیل بر این نکته نیز، بی توجهی و بایکوتی است که چنین قطعنامه هایی از سوی توده های مسلمان، مواجه می گردد.

و در پایان اعلام می کنیم:

روند حرکت خیزش اسلامی، رو به افزایش و قدرت بیشتر است و موانع فراروی آن، از میان رفتنی و عزت و شکوه اسلام بی هیچ تردیدی و به رغم میل کافران، تحقق یافتنی است!

(۱) این مطالب پیش از فروپاشی اتحاد شوروی سابق (در سال ۱۹۹۱ - م) نوشته شده است - م.

۳- توطئه‌های استعماری علیه انقلاب و وحدت

در واقع ما نمی‌توانیم نقشه‌های فراوانی را که کفر جهانی برای رویارویی با برنامه‌های انقلاب اسلامی و به منظور تحقق رویای وحدت اسلامی، طرح ریزی کرده، برشماریم؛ زیرا امکانات استعمار، هنگفت و برنامه‌ریزی‌های استکباری آن، هوشمند و بسیار گسترده است، نیز برای تحقق اهداف شوم خود از همه عناصر، بهره‌برداری می‌کند؛ اما به هر حال تنها به نمونه‌هایی اشاره خواهیم کرد که می‌تواند بیانگر گستردگی این نقشه‌ها باشد:

۱- ناوگان تبلیغاتی استکباری، حمله‌ای آشوب‌گرانه و مفسده‌جویانه علیه انقلاب و چهره‌های برجسته آن از جمله رهبر کبیر و سیاست‌های روشن آن - تدارک دید تا به هدف‌های متعددی از جمله آشفتگی اوضاع داخلی و باز داشتن انقلاب از انجام وظایف اسلامی جهانی و گسترده، دست یابد؛

همچنان که تلاش کرد تا با قانع ساختن توده‌های شیفته مسلمان نسبت به این مسئله که تجربه این انقلاب ناکام است و نمی‌تواند الگوی مناسبی باشد- یا تجربه‌ای با محدودیت‌های اقلیمی است و با توجه به اختلاف‌های فرقه‌ای و غیره، نمی‌توان آن را در وضعیت و مکان‌های دیگری تکرار کرد میان رهبری انقلاب و این توده‌ها، شکاف عمیقی ایجاد کند. بدین ترتیب تبلیغات رسانه‌ای استکبار جهانی موفق شد برخی افراد ضعیف‌النفس را متقاعد سازد و برخی وعاظ السلاطین به سود خود اجیر کند؛ بدین منظور، استکبار از اموال و ثروت‌های حرامی که رژیم‌های همسو با آن، برای خرید وجدان‌ها وارونه کردن حقیقت تابان هزینه می‌کنند، بهره‌گیری می‌کند.

در این نگاه گذرا، حتی نمی‌توان به نمونه‌های رسوای این گونه مفسده‌جویی‌ها اشاره کرد؛ اما تردیدی نیست که مسلمانان امروزه کاملاً هشیارند و همه ابعاد این توطئه‌ها را به خوبی درک می‌کنند.

۲- استکبار و مزدوران آن‌ها، برای سیراب سازی دروغین توده‌های اسلامی تشنه وحدت‌اسلامی و رهایی از مشکلات، شیوه‌ها و روش‌های فراوانی را در پیش گرفتند؛ اما هر بار دیری نمی‌پایید که این توده‌ها، به پوچی و بی‌پایگی چنین تلاش‌هایی - که صرفاً برای ایجاد یأس و نومیدی صورت می‌گرفت- پی می‌بردند. تجربه آلترناتیوهای مسخره‌ای که استکبار برای پیاده کردن اسلام در نقاط مختلف جهان اسلام مطرح ساخت، دلیلی بر همین روند استکباری است. برخی سردمداران

(کشورهای اسلامی) اعلام کردند که خود مستقیماً در صدد اجرای شریعت اسلامی هستند و برخی دیگر از مراکز و مجامع علمی خواستار تدوین قوانین و مقرراتی برای اجرای شریعت و احکام اسلام گردیدند؛ برخی دیگر از حکومت‌های اسلامی نیز از اقدام گام به گام برای اجرای شریعت اسلام سخن به میان آورده و چند گام سطحی نیز برداشتند؛ اما دیری نپایید که توده‌های امت اسلامی ما، این‌گونه توطئه‌ها و شیوه‌های مبتذل و دروغین را کشف کرده حقیقت را دریافتند و متوجه شدند که همه آن ادعاها و اعلان‌ها، نمایش رسوایی برای خام کردن مردم و مأیوس ساختن هر چه بیشتر آنان بوده است.

۳- مسئله ایجاد اختلاف میان مسلمانان، از طریق چاپ و انتشار گسترده مطبوعات زرد و رنگین نامه‌هایی که به نبش قبر گذشته‌های دور می‌پردازند و از برخی لغزش‌ها، فتوای فردی و دیدگاه‌ها و نظریاتی که در اوضاع خاصی عرضه شده‌اند و نیز از مضمون جزوه‌هایی که مؤلف آن‌ها در دوره ویژه‌ای از زندگی خود، آن‌ها را نوشته، از روایات ضعیف و پراکنده در کتاب‌های روایی و حتی تحریف مدلول برخی از این روایات و عرضه تنها بخشی از سخنان و بی‌توجهی به بخش‌های دیگر، خوراکی برای خود می‌یابند و حتی برخی قواعد اصولی (فقه) را که گستره عمل مشخصی برای خود دارند با عنوان یکی از اصول مذهب معرفی می‌کنند تا بدان وسیله پیراهن عثمانی علیه پیروان آن مذهب سازند.

و به همین ترتیب این سرکردگان حرفه تبهکارانه‌ای که وحدت امت را نشانه گرفته‌اند، حتی شک و تردید در اصل قرآن کریم، سنت نبوی و تاریخ اسلام نیز، ایجاد کرده راضی شدند که مسلمانان به کشت و کشتار یک‌دیگر پردازند و اردوگاه کفر جهانی را به وجد آورند؛ چون در صددند تا به طرف مقابل خود، ضربه وارد کنند؛ آن‌ها با چنین عملکردی، - آگاهانه یا ناخودآگاه - بدون شک بیشترین خدمت را به دشمنان اسلام می‌کنند. این جریان مفسده‌جو و تبهکار، بر مجموعه عناصر روانی، امکانات مالی و تبلیغی گسترده و نقاط ضعفی تکیه می‌کند که به گونه‌ای طبیعی در مسیر هر مذهب و فرقه‌ای - با توجه به روایات و احادیثی که می‌پذیرد و قهرمانانی که تقدیم تاریخ می‌کند و دیدگاه‌های گوناگونی که دارد - قرار می‌گیرد؛ و در این میان عناصر، جاهل یا متعصب و یا مغرضان مزدور، از همه این امکانات وسیع مالی برای نبش قبر گذشته و به میان کشیدن دیدگاه‌ها و نظریات مختلف، کشف نقاط ضعف و آن‌گاه انتساب آن‌ها به همه مذهب و ایجاد یک حمله گسترده علیه آن مذهب، بهره‌برداری می‌کنند.

در کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌های جهان اسلام، شمار بسیاری از این نوع کتاب‌های زرد با بهترین چاپ، به همه زبان‌های زنده دنیا و به ارزان‌ترین قیمت به چشم می‌خورد که همگی با هدف پراکنده کردن امت و گسست وحدت آن‌ها تدوین یافته؛ درحالی که پشت جلد آن‌ها این عبارت وجود دارد: به هزینه گروهی از مؤمنان و در دفاع از دین حنیف به چاپ رسیده و برای رضای خدا، به رایگان پخش می‌شود!!

لیست بالابندی از کتاب‌هایی که با هدف ضربه‌زدن به وحدت امت تهیه شده پیش روی ماست؛ ما در برابر این پدیده و از شرّ شیطان، به خداوند پناه می‌بریم و انالله می‌گوییم و از خداوند متعال می‌خواهیم که این امت را در برابر چنین یاه‌گویی‌ها و مفسده‌جویی‌هایی که هیچ فایده‌ای هم ندارد، حفظ کند.

۴- از سوی دیگر، می‌بینیم جریان‌هایی که به صورت عملی و برای تفرقه امت است، از حمایت‌های فراوانی برخوردار می‌شوند. بر آتش کینه‌های فرومرده و به تاریخ پیوسته میان اعراب و فارس‌ها و ترک‌ها، دمیده می‌شود، گاهی برای احیای تاریخ پیش از اسلام از جمله تاریخ بابل و فراعنه و فنیقی‌ها، تلاش می‌شود تا پیوند موجود میان مسلمانان که عبارت از تاریخ مشترک و اسلامی آن‌هاست، گسسته شود. نزاعی نیز درباره صفت اندیشه به راه افتاده مطرح می‌شود که آیا باید از "اندیشه عربی" سخن گفت یا از اندیشه اسلامی؟ و آیا کسانی چون "کندی" و "ابن سینا" اندیشمندان عرب هستند یا در شمار اندیشمندان اسلامی به شمار می‌روند؟

جریان‌های افراطی ناسیونالیستی و نیز مرزهای ملی (!) شدیداً تنگ‌نظرانه، حمایت شده اندیشه‌های حزبی چپ‌گرایانه یا راست‌روانه دور از فرهنگ اصیل اسلامی، تبلیغ و منتشر می‌شوند.

۵- برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای برای ضربه‌زدن به همه نمودهای خیزش اسلامی، آغاز شده و پیش از هر اقدام، سنگ‌های اصلی آگاهی و آگاهی‌دهندگان یعنی مسلمانان انقلابی - در هر جا که باشند - نشانه‌گیری شده و بسیاری از آنان هدف ترور، دستگیری، اتهام یا انفعال و استحاله قرار گرفته‌اند.

نمودهای اخلاقی خیزش اسلامی نیز با گسترش دوباره و غیرمستقیم فساد و مبارزه با حجاب از طریق تدوین قوانین سخت به منظور ممنوعیت ورود دختران متعهد (به حجاب) به دانشگاه‌ها یا ممنوعیت استخدام رسمی زنان محجبه - سبه گونه‌ای کلی علیه برخورداری آن‌ها از بسیاری از حقوق اجتماعی - با یورش گسترده رو به رو شده است.

نوشته‌ها و کتاب‌های خیزش اسلامی و نهادها و سازمان‌های مربوط به این حرکت نیز از این یورش در امان نمانده و گاه نهادها و سازمان‌های یادشده، به نوعی مصادره شده و کارکردشان تغییر یافته است.

بدین منظور، حملهٔ ستمگرانه‌ای علیه همهٔ مخلصان و روشنگران و متعهدانی که سخن از همبستگی امت به میان می‌آورند و در پی بازگرداندن وحدت آنند، نیز در دفاع از مقدسات آن گام برمی‌دارند و برای اجرای احکام شریعت آن تلاش می‌ورزند، صورت می‌گیرد و به تهمت‌های گوناگونی چون، ارتجاع، بنیادگرایی، تعصب، تروریسم، افراط‌گری، تحجر فکری و عقب‌ماندگی و مانند آن متهم می‌شوند. به تازگی نیز تهمت دیگری به انواع چنین تهمت‌هایی افزوده شده گاه حتی این تهمت مجوز قضایی اقدام علیه طرف، قرار گرفته است، یعنی تهمت تشیع نسبت به ائمه اهل بیت علیهم‌السلام.

باش تا صبح دولت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است!!

۶- و سرانجام باید به حملات گستردهٔ ایجاد شک و شبهه در همهٔ عناصر تشکیل دهندهٔ وحدت مسیر این امت اشاره کرد. راه‌حل اسلامی برای فلسطین، باحمله مواجه شد و کار برخی رهبران فلسطینی دست‌اندرکار، به کرنش و التماس در برابر اسرائیل - برای پذیرش گفت‌وگو و نشستن رودرو برای مذاکره و حتی گدایی مرحمت آن‌ها- انجامید. علیه مسئله افغانستان نیز توطئه‌هایی صورت گرفت و این کشور تبدیل به اردوگاه نفوذ ارتجاع مزدور آمریکا گردید تا مزدوری شرق جای خود را به عرصهٔ مزدوری غرب دهد.

حتی مسائل و مناسبت‌هایی چون میلاد پیامبر عظیم‌الشان اسلام یا جشن معراج و مانند آن که بطور طبیعی می‌توانست عاملی برای انگیزش افتخار مسلمانان نسبت به تاریخ پرشکوهشان باشد - هدف حملات وسیع شک و تردید در اصل این بزرگداشت‌ها، قرار گرفت و با عنوان بدعت، شرک و دروغ و نظایر آن توصیف شد. و علاوه بر همه این‌ها، توطئه‌های وسیع بین‌المللی علیه انقلاب اسلامی را که به قصد فلج کردن و سرگرم ساختن آن و بازداشتنش از ایفای نقش و وظیفهٔ تمدنی چیده شده و می‌شود، نباید از خاطر برد که خود حدیث مفصل و قصهٔ پرغصه‌ای است.

۴- تفاهم بر گرد اصول فقه راه کار «تقریب»^(۱)

پیش درآمد:

سخن گفتن از ضرورت وحدت اسلامی با توجه به این که وحدت از جمله ویژگی‌های قرآنی امت اسلامی است - به گونه‌ای که این امت با از دست دادن وحدت، هویت خود را از دست می‌دهد و در صورت گسست پیوندهای ولایت در میان افراد آن، در فتنه و فساد غوطه‌ور می‌گردد - به نظر تکراری رسد؛ خداوند متعال می‌فرماید: «والذین كفروا بعضهم اولياء بعض الا تفعلوه تكن فتنة في الارض وفساد كبير» (سوره انفال / ۷۳)؛ و کسانی که کفر ورزیدند یاران یکدیگرند، اگر این دستور را به کار نیندید در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد.

وحدت اسلامی برای خود راه‌ها، برنامه‌ها و شیوه‌هایی دارد که اسلام با در نظر گرفتن همه جنبه‌ها و به صورتی کاملاً منسجم، آن‌ها را ترسیم کرده به گونه‌ای که سرانجام این امر مهم و خطیر، تحقق می‌یابد.

یکی از شیوه‌ها و افزارهای تحقق آن، روند تقریب میان اندیشه‌ها، جریان‌ها و مذاهب مختلف است که بدون آن، شکاف موجود و فاصله میان بخش‌های مختلف امت افزایش پیدا می‌کند و در پی آن، امت دچار وضعی پراکنده، درگیر با خود، بدون استواری و فاقد انسجام و گرفتار توفان‌های سهمگین می‌گردد.

تقریب و نزدیک‌سازی بخش‌های امت به یکدیگر، روندی مصنوعی یا اجباری و حرکتی سیاسی نیست که مراد از آن سرپوش‌گذاشتن بر ضعف‌ها و کاستی‌ها و فریب طرف دیگر باشد؛ بلکه روند اصیلی است که مجموعه‌ای از مسائل واقعی و عینی، اقتضای تحقق آن را دارد و مهمترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف - اختلاف‌های فکری و استنباطی، امری است کاملاً در خور پیش‌بینی؟ به ویژه هنگامی که قرار است از میان متون، تقریرات و نمونه‌های برجسته، الگوی کاملی برای زندگی، استنباط گردد؛ طبیعتاً در نتیجه‌گیری، اختلاف‌نظرهایی مطرح می‌شود؛ به خصوص وقتی که قرن‌های متمادی از زمان آن متون گذشته باشد و با افزوده‌ها و کم و کاست‌های بسیاری روبه‌رو باشیم؛ (از جمله از میان رفتن

(۱) مقاله عرضه شده به سمیناری که "سازمان تربیت، علوم و فرهنگ اسلامی" (ایسسکو) با همکاری دانشگاه "الزیتونه" در فاصله هیجدهم تا بیستم شعبان ۱۴۱۹ هـ ق (هفدهم تا نوزدهم آذرماه ۱۳۷۷ هجری شمسی) در تونس برگزار کرد..

مجموعه‌ای از احادیث و لزوم دقت در اسنادها و تغییرات حاصل در شیوه‌های بیانی و قراین فهم مطالب، اوضاع زمانی و مکانی کلام و وارد شدن میزان فراوانی از افتراها و جعلیات در مجموعه‌های روایی - که مستلزم دقت و عنایت فوق‌العاده در آن‌ها و تشخیص سره از ناسره است - پیشرفت‌ها و روند تکاملی زندگی نیز باعث پیدایش اوضاع و اتفاق‌های تازه‌ای گردیده که پیش از آن، متن (حدیث روایت یا سنت) ویژه‌ای درباره آن‌ها نبوده و ناگزیر باید احکام آن‌ها در پرتو قواعد عام فقهی استنباط گردد.^(۱)

ب - گشایش باب اجتهاد برای تحقق انعطاف‌پذیری تشریحی (قانون‌گذاری و تدوین احکام) و همگامی اسلام با پیشرفت‌های زندگی، امری طبیعی و ضروری است که خود به تفاوت‌های بسیاری در احکام اجتهادی منجر می‌شود و اسلام نیز به مقتضای واقع‌گرایی خود، این اختلاف‌نظرها و تفاوت‌ها را پذیرفته است. متون و احادیثی که چنین امری، یعنی اختلاف را نهی می‌کنند، شامل اختلاف‌های فکری نمی‌شود بلکه بیشتر ناظر به نزاع‌های عملی است: «و لا تنازعوا فتنشولوا و تذهب ریحکم» (سوره انفال / ۴۶)؛ و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود. و اگر هم به جنبه‌های فکری مربوط شود بیشتر بر آن جنبه‌ای تاکید می‌شود که متعلق به معصومانی است که هیچ خطایی در آنان راه ندارد و با تعبیر ریسمان الهی (حبل‌الله) درباره ایشان، هیچ جایی برای اختلاف و اجتهاد فقهی باقی نمی‌ماند. قرآنی که از سوی خدا مصونیت دارد، حبل‌الله است؛ متون به از نظر سند و دلالت قطعی سنت شریف نبوی نیز خود حبل‌الله است و جایی برای تردید و نزاع در آن‌ها وجود ندارد.

ج - اختلاف‌های اجتهادی از یک سو، به دلیل عدم کمال اندیشه انسانی و از سوی دیگر برای تحقق غنای علمی مباحث، روا دانسته شده است و این به معنای آن است که باید به منظور منافع امت و میراث قانونی، سازمانی و حقوقی و فقهی آن و نه برای متفرق ساختن و لگدمال کردن شخصیت والایش، قرار داشته باشد. سیر طبیعی اجتهاد نیز تنها هنگامی تضمین می‌شود که همه عناصر تحریف‌کننده این روند را - که همواره در پی انحراف جهت‌گیری طبیعی به سوی جهت‌گیری ویرانگرانه‌ای است که البته از زاویه بسیار کوچک شروع می‌شود و به حد و اندازه وسیعی می‌رسد - نفی کند. این عناصر، فراوانند که از جمله می‌توان به چند مورد اشاره کرد:

(۱) شهید سیدمحمدباقر صدر. "الفتاوی الواضحة" - ص ۵.

- هواهای سیاسی که در سر برخی علما به سود زمامداران و به منظور تحقق هدف‌هایی تنگ‌نظرانه، وجود دارد.

- نادانی یک طرف نسبت به اصول مورد اعتقاد طرف دیگر و محدوده فتوای آن.

- روند انحراف از مقتضیات اختلاف‌های فکری به سمت عرصه‌های عملی نامرتب که برخاسته از مجرد ساختن موضوع از وضعیت و زمینه‌های آن است و آن را به عامل درگیری‌های عقیدتی تبدیل می‌سازد؛

بنابراین تقریب و نزدیک‌سازی (مذاهب به یک دیگر)، روندی تفاهم‌آمیز، نزدیک‌ساز و نافی همه عناصر تحریک کننده و در عین حال پای‌بند به سیر طبیعی و پربار آن است.

علل اختلاف:

برای تحقق تقریب، شناخت علل اختلاف‌های فقهی، بسیار مفید و برای این بحث، کاملاً ضروری است. این علل، کدامند؟

در برنامه کاری تهیه شده از سوی کمیته برگزارکننده "سمینار تقریب" - که در مراکش تشکیل شد - این چهار بخش برشمرده شده است:

الف: اختلاف در دلالت متن ثابت (یکسان و مورد توافق همگان).

ب: اختلاف در صحت متن مربوط به یک حکم.

ج: تضاد اجتهاد در برتری دادن (یا تقدّم) دلایل به هنگام تعارض با یک‌دیگر.

د: اختلاف اجتهاد در مواردی که متن صریحی، وجود ندارد.^(۱)

"این رشد" این دلایل را در مقدمه کتاب خود - "بدایه المجتهد و نهاییه المقتصد" - خلاصه کرد در شش مسئله عنوان کرده است:

مسئله یکم: این که واژه‌ها (الفاظ) به چهار صورت مطرح می‌شوند به این صورت که یا لفظ عامی است که مراد از آن خاص باشد؛ یا لفظ خاصی است که مراد از آن عام باشد؛ یا لفظ خاصی است که مراد از آن نیز خاص است؛ بالاخره این که دارای مدلول مشخصی باشد یا نباشد.

مسئله دوم: اشتراک‌های لفظی است که در الفاظ مفردی چون "أَقْرَأَ" که هم بر "پاکی" و هم بر "حیض" اطلاق می‌شود، یا لفظ "أمر" آیا مقتضی وجوب است یا استحباب و یا لفظ "نهی" که آیا مقتضی تحریم است یا کراهت (مکروه بودن) و در

(۱) برنامه کاری "سمینار تقریب مذاهب اسلامی" ارائه شده به سمینار تقریب در رباط (مغرب) - هفتم تا نهم ربیع‌الاول ۱۴۱۲ هجری قمری، صفحه ۱۵.

الفاظ مرکب مانند آیه «**الا الذین تابوا**» (سوره نور / ۵)؛ مگر کسانی که توبه کردند. که احتمال دارد بازگشت آن تنها به فاسق باشد و احتمال هم می‌رود که به فاسق و شاهد - هر دو - باز گردد و توبه‌ای که از آن سخن به میان آمده، برطرف کننده فسق باشد و شهادت اتهام زنده را، روا می‌شمارد.^(۱)

مسئله سوم: اختلاف اعراب (زیر و زیر واژه‌ها) است.

مسئله چهارم: این که لفظی را حمل بر حقیقت کنیم یا حمل بر یکی از انواع مجاز که عبارت‌اند از: حذف، افزایش، تأخیر و یا حمل بر حقیقت یا استعاره.

مسئله پنجم: اطلاق یا مقید بودن لفظ مانند اطلاق برده برای آزاد کردن یا مقید کردن او به ایمان.

مسئله ششم: تعارض و تضاد در دو چیز در همه انواع الفاظی که شرع احکام خود را از مجموعه ترکیبی آن‌ها، برداشت می‌کند، نیز تعارض و تضادی که در افعال و آثار به جای مانده از پیامبر اکرم (ص) و یا تضاد خود قیاس‌ها و تشبیه‌ها با یک‌دیگر یا تضاد ناشی از ترکیب این سه نوع - یعنی تضاد قول با فعل یا با آثار یا با قیاس‌ها و تضاد فعل با آثار یا قیاس - سرانجام تضاد آثار به جای مانده از پیامبر (ص)، با قیاس؛^(۲)

اما این تقسیم، با اعتراض مواجه شد؛ زیرا بیشتر روی عوامل و علل مرتبط با اختلاف در تعیین صغراها دلیل حجیت ظاهر یا حجیت قیاس، تأکید می‌کند؛ حال آن که اختلاف در خود کبرها به مثابه سرچشمه اصلی این اختلاف‌ها را، نمی‌توان نادیده گرفت؛ بنابراین بیشتر بر تأکید روی این دو منبع اصلی، گرایش پیدا شده است:

۱- اختلاف در اصول کلی پذیرفته شده در استنباط‌های اجتهادی از جمله مثلاً حجیت قیاس، عقل یا استصحاب.

۲- اختلاف در تعیین مصداق‌های کبرها و موارد انطباق آن‌ها.

(در این بخش همه سرچشمه‌هایی که "ابن رشد" بدان‌ها اشاره کرده و موارد مشابهی که متعرض آن‌ها نشده است، جای می‌گیرد؛ از جمله مباحث: مفاهیم، مشتق‌ها، معانی حروف و آن چه که صغراهای حجیت عقل را تشکیل می‌دهد؛ همچون باب ملازمات و مباحث مربوط به آن، یعنی مقدمه واجب، اجتماع امر و نهی

(۱) این بحث فقهی - شرعی، در پیوند با آیه قبلی همین سوره است که می‌گوید: «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باریعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدأ و اولئک هم الفاسقون.» (سوره نور - آیه ۴) (م).

(۲) «بداية المجتهد و نهاية المقتصد»؛ جلد ۱، صفحات ۵-۶.

و اجزای، اقتضای امر به چیزی نهی از ضد آن و مباحث مهم دیگری از این قبیل.^(۱) این تقسیم‌بندی، بدون تردید خیلی بیش از دو تقسیم‌بندی دیگر، منطبق با واقعیت و بدان معناست که اختلاف در اصول فقه، پایه و مبنای همه اختلاف فتواهاست که مستلزم تلاش بسیار گسترده، دیدارهای علمی مستمر به منظور تحقق تفاهم هرچه بیشتر میان دیدگاه‌ها، دلایل، نیز رسیدن به عرصه‌های مشترک - که به گمان من بسیار وسیع است - برای کاهش اختلاف‌ها از یک سو و درک و فهم هرچه بیشتر دیدگاه‌های فقهی مخالف از سوی دیگر است؛ تا مانع از سرایت این اختلاف‌های طبیعی به عرصه‌های تحریفی اشاره شده گردد.

سه موضوع دارای اهمیت

موضوع نخست:

ضرورت مشخص ساختن روش استدلال و توجه به ترتیب منطقی دلایل که امری بسیار ضروری است؛ در غیر این صورت، گرفتار خلط مبحث بزرگی خواهیم شد؛ معتقد نیستم که اگر بر نوع دلیل، انگشت بگذاریم و به اوضاع ویژه توجه کنیم، در ترتیب مطلوب، دچار اختلاف خواهیم شد و برعکس، بدون چنین توجه‌ای، شاهد آشفتگی‌های گسترده‌ای خواهیم بود؛ یکی، استدلال اولش "استصحاب" است و سپس به متن روی می‌آورد و دیگری مقتضای اصل "اباحت" را یادآور می‌شود و سپس دست به دامان اجماع می‌گردد، به همین ترتیب، در چرخه فقهی نابسامانی قرار می‌گیریم که علت اصلی آن نیز عدم "اصلاح روش‌مندی اولیه" است که شرط اصلی هرگونه استدلال فقهی متینی به شمار می‌رود.

در این زمینه، می‌بینیم که برای مثال امام غزالی، ترتیب (منطقی) دلایل را به بدین گونه زیر مطرح می‌سازد:

«بر مجتهد است که در بررسی هر مسئله، دید خود را متوجه نص اصلی، پیش از ورود شرع سازد و سپس درباره دلایل سمعی مؤثر در آن بحث نماید؛ ابتدا به "اجماع" در آن مسئله دقت کند که چنانچه در مسئله‌ای اجماعی حاصل بود دیگر به کتاب و سنت کاری نداشته باشد؛ زیرا آن دو (یعنی کتاب خدا و سنت)، پذیرای نسخ هستند؛ اما اجماع، نسخ‌پذیر نیست. اجماع برخلاف آن چه در کتاب و سنت آمده، دلیل قاطعی در برابر نسخ است و هرگز امت بر خطا، به اجماع نمی‌رسد. با پس از آن چنانچه اجماعی وجود نداشت به کتاب خدا و سنت متواتر نگاه کند که

(۱) "اصول الفقه المقارن" - صفحه ۱۹.

این دو، رتبه واحدی دارند؛ زیرا هر یک، مفید علم قطعی هستند و تضاد و تعارض در شنیده‌های قطعی، تصور کردنی نیست مگر آن که یکی از آن‌ها، در شمار ناسخ‌ها باشد. اگر متنی از قرآن یا سنت متواتر درباره موضوعی، آمده بود باید آن را پذیرفت؛ پس از آن باید به عموم‌های قرآن و ظواهر آن نگریست و سپس منحصصات عموم از میان اخبار واحد، نیز از قیاسات را در نظر گرفت؛ چنان‌چه قیاس با عموم یا خبر واحد در تعارض قرار داشت؛ آن چه را که باید از آن مقدم شمرد، یادآور شدیم و چنان چه مجتهد در متن یا ظاهر، لفظی را نیافت باید به قیاس متون بپردازد؛ اگر دو قیاس یا دو خبر یا دو عموم، در تعارض قرار داشتند، در پی ترجیح باشد و اگر برابر بودند بر یک نظر قرار گیرد و نسبت به نظر دیگر، مخیر گردد.^(۱)

می‌بینیم که به نظر امام غزالی، ترتیب منطقی ادله به ترتیب: مقتضای قاعده‌ای که تشریع را پیش از ورود شرع نفی می‌کند، سپس دلایل مخالف با این اقتضا که طی آن به اجماع و سپس به متون متواتر و بعد از آن به عموومات و سپس منحصصات و ارجح تا قیاسات می‌رسد و در صورت تعارض، در پی ترجیح برمی‌آید و اگر ترجیحی پیدا نشد و برابر بودند، توصیه وی یا توقف از صدور حکم یا اختیار یکی از آن‌هاست.

به نظر می‌رسد در این ترتیب، چند نقطه مبهم وجود دارد که عبارت‌اند از:
- اجماع - چنان چه قایل به استقلالیت آن در میان دلایل باشیم - هم تراز کتاب و سنت و بقیه دلایل اجتهادی قرار می‌گیرد، در این صورت، تخصیص رجوع ابتدایی به آن، چه وجهی دارد؟

- عموومات کتابی با عموومات سنت هم تراز هستند؛ بنابراین تخصیص اولی عموومات و یادآور شدن آن چه را باید مقدم دانست، چه معنایی دارد؟

- قیاس - در صورتی که به آن قایل باشیم - با متون (احادیث و روایات) در یک رتبه قرار دارد، در این صورت چرا باید در مرتبه بعدی بیاید؟

- وقتی دلایل اجتهادی نباشد، چه باید کرد؟ و در واقع موضع عملی ما در این باره کدام است؟ در حالی که با دو دلیل متعارض هم مواجه باشیم که صدور حکم را متوقف کنیم یا یکی از آن دو را برگزینیم؟ به علاوه، مسئله استصحاب و برائت در کجا قرار دارند؟ می‌بینیم ابهام‌های بسیار روشنی در این میان وجود دارد.^(۲)

(۱) "المستصفی" - جلد ۱، ص ۳۹۲.

(۲) در بحث بعدی که به مناسبت دیگر نگاشته شده است توضیحات بیشتری داده خواهد شد.

این موضوع، مستلزم بررسی و پژوهش گسترده‌ای درباره معیارهای تقدّم هر دلیل بر دیگری است که مکتب اصولی مذهب امامی، ملاک‌ها و معیارهای مزبور را به تفصیل بحث و بررسی نموده گواين که این مبحث، به تازگی کامل گردیده است.^(۱)

یادآور شده‌ام که ملاک‌های ترتیب منطقی دلایل عبارت‌اند از:
 "تخصیص"، "تخصّص"، "حکومت" و "ورود" که اجمالاً به معنای هر یک اشاره می‌کنم:

تخصیص: مراد از آن اخراج از حکم عام و موضوع.

تخصّص: که مراد از آن خروج موضوعی و وجدانی است.

حکومت: مراد از آن، آن است که یکی از دو دلیل، ناظر به دلیل دیگری - چه به صورت موسع و چه به صورت مضیق - باشد. مثال موسّع این است که گفته شود آبجو، خمیری است که مردم آن را کوچک شمرده‌اند و چون خمر، حرام است این حرمت گسترش می‌یابد و شامل آبجو هم می‌شود؛ مثال مضیق، این است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "لاضرر و لااضرار" که موضوع دلایل اولیه را تنگ‌تر می‌کند و احکام و موارد ضرری را، شامل آن‌ها نمی‌سازد.

ورود: مراد از آن دلیلی است که از نظر وجدانی، و البته به واسطه تعبّد شرعی، موضوعی را نفی می‌کند مانند: تقدم دلیل "حجیت خیر واحد" بر دلیل اصل عملی که موضوع آن شک است. که در این صورت شک به یاری تعبّد، از نظر وجدانی برطرف می‌شود.

با یاری گرفتن از چنین ملاک‌ها و معیارهایی، گمان نمی‌کنم چندان دچار اختلاف گردیم؛ زیرا مجتهدی که در پی استنباط حکم شرعی است پیش از هر چیزی، در پی واقعیت حکم شرعی است؛ اگر چیزی نیابد به دنبال آن چه که به منزله مطرح است، می‌رود و اگر در این جست‌جو نیز چیزی نیافت باید در پی موضعی عملی طبق وظیفه شرعی خود باشد؛ در غیر این صورت، موضع عملی را طبق حکم عقل، برمی‌گزیند و اگر مسئله پیچیده شد معمولاً با در نظر گرفتن وضعیت، متوسل به قرعه می‌شود.

(۱) علامه "محمدرضا المظفر" رحمه‌الله علیه صاحب کتاب "اصول الفقه" در ص ۱۹۰ از جلد سوم آن، می‌گوید: «دو اصطلاح "حکومت" و "ورود" از ابتکارهای شیخ انصاری کبیر رحمه‌الله علیه متوفی سال ۱۲۸۱ هجری قمری است.» حال آن که مرحوم علامه حلّی بنا به گفته آیت‌الله سیدمحمدتقی حکیم در "اصول الفقه الاسلامی" (صفحه ۷۸) آن‌ها را به یک طبقه پیش از خود، نسبت داده است.

این ترتیب منطقی ادله مبتنی بر قوانین "حکومت" و "ورود" است. ادله که خود بیانگر واقعیت هستند؛ از جمله کتاب و سنت و اجماع و غیره، مسلماً بر ادله گویای واقعیت تنزیلی - سبب آن چه به منزله واقعیت است - از جمله استصحاب و اصالت صحت و قاعده "تجاوز" و "فراغ" در نماز و امثال آنها، مقدم هستند؛ زیرا ادله نوع نخست، حاکم و اولی بر ادله نوع دوم و از نظر تبعدی، از میان بردارنده موضوع آنهاست؛ درحالی که می‌بینیم ادله واقعیت تنزیلی نیز به سهم خود مقدم بر وظیفه شرعی عملی از جمله ادله "برائت"، "تخیر" و "احتیاط" است؛ زیرا این نوع ادله فاقد همه مراتب واقعیت حتی نوع تنزیلی در موضوع آن است؛

ادله وظیفه عملی شرعی نیز مقدم بر ادله وظیفه عملی عقلی است و این نیز بنابر آن چه یادآور شدیم، مقدم بر ادله "قرعه" است.^(۱) به گمان من، بسیاری از اختلاف‌ها در شیوه‌های استدلال، مربوط به عدم پایبندی به این ملاک‌های تقدم و تأخر است و گزینه موردی برای اختلاف‌های زیاد، بر جای نمی‌ماند.

ضروری است که در این جا خاطر نشان سازیم این ملاک‌ها خود، نقشی در تقدم ادله احکام ثانوی - از جمله مثلاً احکام ضرری، حرجی و احکام "نفی السبیل علی المؤمنین" و غیره بر ادله احکام اولیه‌ای چون وضو، روزه، حج و امثال آنها، ایفا می‌کنند.

همچنان که این ملاک‌ها، در تقدم ادله احکام ولایی که ولی امر درباره‌ی عناوین اولیه در گستره مباحات، صادر می‌کند، بر ادله "اباحه" به اعتبار این که ادله ولایت (ولی امر) ناظر به ادله اولیه و مقدم بر آنهاست (که البته خود بخش گسترده‌ای است که ضرورت بررسی و مطالعه و تأمل عمیق در آن، وجود دارد)، نقش دارند.

موضوع دوم: ضرورت مشخص ساختن نقاط اختلاف و موشکافی آنها

نامشخص بودن نقاط اختلاف چه بسا منجر به بحث‌های درازی می‌شود که در صورت تشخیص دقیق و موشکافی آنها، اصولاً منتفی می‌شوند.

در این میان به موارد بسیاری برخورد می‌کنیم که گاهی یک نزاع شدید، در اصل حداکثر یک اختلاف لفظی بوده است؛ چند مثال در این باره:

(۱) نگاه کنید به: "اصول الفقه" محمدرضا المظفر، جلد ۳، (صفحات ۵-۱۹۲) و "اصول الفقه المقارن" - (صفحات ۹۲-۸۵) و دیگر کتابهای اصولی از جمله "دروس فی علم اصول الفقه" شهید سیدمحمدباقر صدر و غیره.

الف - اجتهاد:

مرحوم شهید صدر (ره) در کتاب خود "دروس فی علم الاصول" از نزاع دیرپایی میان خود علمای امامیه درباره جواز اجتهاد و عدم آن، سخن می‌گوید که هر طرف نیز دلایل خود را مطرح می‌سازد؛ اما حقیقت آن است که آن چه این طرف با آن مخالفت می‌کرد با آن چه که طرف دیگر بدان اعتقاد داشت، متفاوت بود.

مخالفان، چنین برداشتی داشتند که وقتی فقیه بخواهد یک حکم شرعی را استنباط کند و در کتاب خدا، سنت و نص (آیه، حدیث یا روایتی) نیابد به جای آن‌ها، به اجتهاد و ترجیح خود، مراجعه می‌کند. این جریان از سوی امامان اهل بیت و علمای پیرو مکتب ایشان (مکتب اثنی عشری) با مخالفت‌های سختی مواجه گردید و تا مدت‌ها، پذیرفتنی نبود؛ اما این اصطلاح، دچار تحول گردید و معنای دیگری که امروزه از آن برداشت می‌شود، پیدا کرد و عبارت از «کوشش یا جد و جهد در استخراج احکام شرعی» گردید؛ بدین ترتیب از یک منبع صدور حکم شرعی به شیوه استنباط حکم از منابع آن، تبدیل شد و همه شیوه‌هایی که فقیه برای مشخص ساختن یک حکم شرعی و حتی موضع عملی در برابر شریعت، به کار می‌گیرد، در این روند (اجتهاد) جای گرفت و "اجتهاد" مترادف با استنباط گردید و هنگامی که اختلاف این دو معنا روشن شود، دیگر جایی برای اختلاف و نزاع، باقی نخواهد ماند.^(۱)

ب - قیاس:

در این باره نیز از همان آغاز پیدایش، تا به امروز، به عنوان یک اصل در ذهن فقها، اختلاف‌هایی شکل گرفت؛ اما ما برآنیم که درآمیخته شدن تعریف‌های قیاس، علت مؤثر بسیاری از درگیری‌هایی را در پی داشته که می‌توانست هرگز مطرح نشود. تعریف "آمدی" از "قیاس" از این قرار است: «هم‌ترازی میان فرع و اصل در علت استنباطی از حکم اصلی».^(۲)

و تعریف "ابن الهمام" از آن چنین است: «برابری و دید یکسان (به مسئله دیگری) در علت حکم شرعی که به مجرد فهم زبانی، قابل درک نیست».^(۳) این دو

(۱) آیت الله شهید سیدمحمدباقر صدر: "دروس فی علم الاصول" بخش اول، صفحات ۶۴-۵۳.

(۲) الاحکام: ج ۳ - ص ۴.

(۳) "سلم الوصول" - ص ۲۷۴.

تعریف، از جمله جامع‌ترین و درست‌ترین تعریف "قیاس" به شمار می‌روند. تعریف دیگری نیز وجود دارد که در گذشته مطرح بوده؛ اما در حال حاضر، تقریباً متفتی شده است و آن این که: «جست‌وجوی علل واقعی احکام شرعی از طریق عقل». که صاحب «اصول الفقه المقارن» از آن این‌گونه تعبیر کرده است: «می‌رفت تا از زبان‌ها نیز فاصله گیرد.»^(۱)

درباره تعریف نخست، گمان نمی‌کنم هیچ فقیهی آن را رد کند؛ اگر مسئله قطعی بودن هم‌ترازی و نیز قطعی بودن علت استنباطی را بپذیریم برای این نتیجه‌گیری که حکم را از اصل به فرع تعمیم دهیم چه جای تردیدی باقی می‌ماند؟ افزون بر آن درباره این "علت مؤثر" نیز ویژگی‌هایی را برشمرده‌اند از جمله این که: «توصیف ظاهر و منضبطی باشد که شارع آن را نشانی بر حکم و تناسبش با آن قرار داده باشد.»^(۲) و سپس شرط دیگری را نیز بدان افزوده‌اند: «این که این وصف، تنها منحصر به اصل نباشد» که به اعتقاد "استاد عبدالوهاب خلاف"، شایسته نیست این امر، مورد اختلاف باشد.^(۳) و سپس میان آن از یک سو و "سبب"، "حکمت" و "شرط" از سوی دیگر، تفاوت قایل شده‌اند.

چنان چه همه این موارد در "علت مؤثر" در نظر گرفته شود، آیا باز هم در لزوم هم‌سوئی وجود یا عدم حکمی با آن، تردیدی وجود خواهد داشت؟ البته در حصول قطعیت وجدانی یا اثبات آن به دلیل تعبدی، ممکن است بحث باشد که بستگی به موارد مختلف دارد.

در متون ثابت امامیه، مطلبی در نفی این نوع "قیاس" وجود ندارد و حتی نمی‌توان - به دلیل حجیت داشتن قطع ذاتی که نفی یا اثبات‌پذیر نیست - آن را رد کرد.

ج - استحسان:

در این باره نیز در کمال شگفتی، ناظر بر گفته‌های ضد و نقیض و تعریف‌های متعددی هستیم. نقل شده که امام شافعی گفته است: «کسی که به استحسان متوسل شود بر جای شارع نشسته است.»^(۴)

(۱) همان منبع - ص ۳۰۷.

(۲) «اصول الفقه المقارن» - ص ۲۰۸ به نقل از: «مباحث الحکم» - ج ۱، ص ۱۳۶.

(۳) «علم اصول الفقه» - ص ۷۸.

(۴) «فلسفة الشریع الاسلامی» - ص ۱۷۴ و نیز نگاه کنید به: «المستصفی» - ج ۱، ص ۲۷، چاپ: «المطبعة الامیریة».

و از قول امام مالک گفته شده است: «استحسان نه دهم (۹۰٪) علم است.» که واقعاً جای سؤال است که چرا این همه تفاوت نظر در فرهنگ اصولی واحدی، وجود دارد؟

اما هنگامی که به تعریف هریک از این اصطلاح، یعنی استحسان بازمی‌گردیم، می‌بینیم که برخی از آن‌ها، واقعاً به مفهوم تشریح و قانون‌گذاری و حرام است و گفته امام شافعی بر آن‌ها، صدق می‌کند؛ از جمله این تعریف که از «استحسان» عرضه شده است: «دلیلی است که در ذهن مجتهد جرقه می‌زند؛ اما او نمی‌تواند آن را بیان کند.»^(۱) یا: «ذوقی فقهی است که ابعاد آن دریافتنی نیست؛ یا این که: «استحسان، ترک قیاس و رعایت آن چیزی است که با سلیقه مردم همراهتر است.» و از این گونه تعریف‌ها که در واقع دین را تابع ذوق و سلیقه و جرقه‌های درونی و گمان‌هایی با سرچشمه نامعلوم می‌داند، حال آن که این راه کار، یعنی استحسان با تعریف آن به منزله «عمل به دلیل قوی‌تر»^(۲) به گفته «الشاطبی» از مالکی‌ها یا به مثابه: «عدول از حکم مسئله‌ای از احکام مسائل مشابه به دلیل شرعی ویژه‌ای»^(۳) و به گفته «الطوفی» از حنبلی‌ها در «مختصر» خود^(۴) و با عنوان: «عدول از موجب قیاسی به قیاسی قوی‌تر» یا: «تخصیص یک قیاس با دلیلی قوی‌تر» به گفته «البرزودی» از حنفی‌ها^(۵)، راه کار بسیار مهمی به شمار می‌رود.

با این تعریف از استحسان، هیچ فقیهی نمی‌تواند مخالفت ورزد چه در واقع به مفهوم پیروی از دلیل قوی‌تر به هنگام تعارض دلایل و انتخاب مهم‌تر در زمان نزاحم است. آیا در این مسئله اختلاف نظری وجود دارد و آیا هیچ فقیهی می‌تواند از این راه‌برد، بی‌نیاز باشد؟ و آیا این چنین استحسانی به گفته امام مالک، نه دهم ۹۰٪ علم به شمار نمی‌رود؟

درباره استحسان به این معنا، فقهای مختلف - امامی باشند یا غیرامامی - اختلافی با یکدیگر ندارند. مرحوم آیه‌ا... سیدمحمدتقی حکیم می‌گوید: «اگر مراد از استحسان، توجه و گزینش دلیل قوی‌تر - از میان دو دلیل - است، نیکوست و مانعی در کاربرد آن وجود ندارد.»^(۶)

(۱) «المدخل الی الفقه الاسلامی» - ص ۲۵۷.

(۲) «مصادر التشریح»، صفحه ۵۸.

(۳) همان منبع - همان صفحه.

(۴) همان منبع - همان صفحه.

(۵) همان منبع - همان صفحه.

(۶) همان منبع - همان صفحه.

د - "مصالح مرسله" (منافع همگانی)

در "مصالح مرسله" نیز اختلافی وجود ندارد؛ البته اگر آن را آن گونه که "استاد معروف الدوابلی" معرفی کرده تعریف کنیم: «کسب آگاهی در حقیقت، خود نوعی حکم به رأی مبتنی بر منافع در هر مسئله‌ای است که در شریعت، متن یا نصی درباره‌اش نیامده و مواردی نیز برای مقایسه، مطرح نشده است. در این صورت، حکم براساس قواعد عام موجود در شریعت صادر می‌شود و چنین استدلال می‌گردد که چنان چه هر مسئله‌ای خارج از مصلحت قرار گرفت، از شریعت نخواهد بود» قواعد یاد شده نیز از جمله قاعده مطرح در این آیه: «ان الله يأمر بالعدل و الاحسان» و سخن پیامبر اکرم (ص): «لاضرر و الاضرار» است.^(۱)

وقتی مطمئن شدیم که مورد، یک مورد ضرری است، قاعده اساسی "لاضرر و الاضرار" را بر آن انطباق می‌دهیم؛ در باب عدل و احسان نیز چنین است؛ آیا این موضوع از این نظر، ایرادی دارد؟

شگفت این که می‌بینیم اختلاف نظر در این باره، بسیار گسترده است؛ اما ما برآنیم که اختلاف‌ها، مربوط به یک مورد (مشخص) نیست تا بتوان آنرا اختلافی واقعی تلقی کرد چه در غیر این صورت و چنان چه همچون "غزالی" اعتقاد داشته باشیم در صورت فراهم آمدن سه عنصر، پرده از وجود حکم گرفته می‌شود، تردیدی در حجیت داشتن، باقی نخواهد ماند؛ سه عنصر یاد شده عبارت‌اند از: این که مصلحت ضروری، قطعی و کلی باشد.^(۲) که البته همه سخن نیز درباره نحوه تحقق این سه عنصر است. شایسته است در این جا اشاره کنیم نوعی از احکام وجود دارند که مبتنی بر درک حاکم از مصالح و منافع همگانی امت است که آنها را احکام حکومتی می‌گویند؛ در صدور این احکام، ادراک قطعی نقشی ندارد ولی بهرحال در چارچوب اختیارات حاکم شرع قرار دارند؛ جزئیات این موضوع در جای خود، خواهد آمد. ما در سخن از جهت‌گیری‌های "تقریبی" آیه... حکیم، به یاری خدا باز هم این موضوع را بررسی خواهیم کرد.

موضوع سوم: ضرورت حذف برخی اصول ادعایی

بسیاری از اصول فقهی را به دلیل فراهم نداشتن حجیت و یا به این سبب که

(۱) "المدخل الی اصول الفقه" - ص ۲۸۴.

(۲) "المستصفی"، ج ۱، ص ۲۹۶. (المطبعة الامیریه).

فاقد ویژگی‌های یک اصل است؛ و در واقع با توجه به آن که بیانگر اصول دیگری هستند و باید آن‌ها را از فهرست اصول حذف کرد، اصولی ادعایی به شمار می‌روند. مثال‌های در این زمینه فراوانند از جمله آن چه که پیش از این به هنگام سخن از "استحسان" و تعریف ناپذیرفتنی و حتی تعریف پذیرفتنی آن، یعنی مقدم دانستن دلیل قوی‌تر گفتیم؛ زیرا به معنای عمل به دلیل قوی‌تر اعم از این که شامل قرآن، سنت، اجماع و یا قیاس گردد، می‌شود که خود از استحسانی که عنوان یک نوع دلیل و یک اصل را به آن می‌بخشد، خارج می‌سازد. همچنین آن چه که در بحث "مصلح مرسله" گفته شد بدین معنا که اگر مفهوم مصلح را از متون برداشت کرده باشیم در حقیقت عمل به این مصلحت به مفهوم عمل به نص است و در شمار سنت تلقی می‌گردد. و چنان چه "مصلح" یاد شده براساس ادراک عقلی آن‌ها صورت گرفته باشد در شمار اصل عقل قرار می‌گیرد و خود یک اصل مستقل به شمار نمی‌رود. ما در موضوع عرف نیز درست با همین نکته مواجه هستیم. عرصه‌های عرف منحصر در این چهار مورد است:

۱- آن چه که حجیت یکی از اصول فقه مثلاً "استصحاب" از آن کشف می‌شود.

۲- آن چه که حکم شرعی موردی که نصی درباره‌اش نباشد کشف می‌شود، مانند: "عقد استصناع".

۳- آن چه که برای تشخیص برخی مفاهیم از جمله لفظ "اناء"، "صعید" و "فراء" بدان رجوع می‌شود.

۴- آن چه برای کشف مرادات متکلمین از جمله دلالت‌های التزامی بدان رجوع می‌شود. روشن است که با این حساب "عرف" نیز به صورت مستقل، یک اصل به شمار نمی‌رود و به یکی از اصول دیگر، منتهی می‌گردد.^(۱) و سرانجام این که به نظر ما بررسی و مطالعه سه مسئله یادشده برای تحقق نزدیکی حقیقی میان دیدگاه‌ها و تفاهم هرچه بیشتر بر موارد اختلاف، بسیار ضروری است.

(۱) نگاه کنید به: "اصول الفقه المقارن" (اصول فقه مقایسه‌ای)، صفحات ۳۶۳، ۴۰۳ و ۴۲۳.

۵- «تقریب» در مراتب دلایل اجتهادی

در بحث پیش: «تفاهم بر گرد اصول فقه، راه کار تقریب»، از علل اختلاف‌های فقهی سخن گفتیم و به این نتیجه رسیدیم که تقسیم‌بندی اختلاف‌ها، بیشتر ناظر بر این دو منبع است:

۱- اختلاف در اصول و پایه‌های کلی اعمال شده در استنباط‌های اجتهادی از جمله اختلاف در حجیت داشتن قیاس، عقل یا استصحاب.

۲- اختلاف در تعیین مصداق‌های این اصول و موارد انطباقی آن‌ها. همچنین به سه مسئله اشاره کردیم که در عرصه کاهش اختلاف، از اهمیت به‌سزایی برخوردارند:

الف: ضرورت مشخص ساختن روش استدلال و توجه به ترتیب منطقی اعتبار دلایل.

ب: ضرورت مشخص ساختن نقاط اختلاف و موشکافی آن‌ها.

ج: ضرورت حذف برخی اصول ادعایی.

در این جا مایلیم دربارهٔ موضوع نخست بیشتر توضیح دهیم؛ زیرا تحقق و توضیح آن، تأثیر به‌سزایی بر کاهش شکاف‌های فقهی، برجای می‌گذارد و این امر نیز به نوبهٔ خود، بر تقریب میان مذاهب اسلامی، مؤثر واقع می‌شود.

اختلاف در ترتیب اعتبار ادله، آن‌چنان در نتیجه‌گیری‌ها مؤثر است که ای بسا بتوان آن را به منزلهٔ منبع سوم در کنار دو منبع دیگر، تلقی کرد که صرف‌نظر از اختلافی که در اصل آن وجود دارد، مستلزم پرداخت مستقل به آن است؛ زیرا اختلاف در ترتیب اعتبار دلایل، در میان کسانی که به اصول مشترکی اعتقاد دارند؛ اما در ترتیب اعتبار و اهمیت آن‌ها هم عقیده نیستند، نیز ممکن است مطرح شود. بنابراین مبحث اصلی ما در این جا، ترتیب منطقی اعتبار دلایل و ضرورت آن برای فراهم‌آوری روند بی‌خدشه و درست استدلال است.

اصولی که پیش از هر چیز باید بر آن‌ها توافق داشت:

برای این که نسبت به ترتیب منطقی اعتبار دلایل توافقی صورت گیرد ناگزیر باید نسبت به برخی اصول - بنا به تأییری که در چگونگی ترتیب مورد نظر دارند - اتفاق نظر صورت گرفته باشد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- ۱- دلایل و دید هر یک به واقعیت.
 - ۲- احکام اولیه و ثانویه.
 - ۳- عناصر تقدّم بخش دلایل مختلف.
- ما بر آن نیستیم که درباره این مسائل مفصل بحث کنیم بلکه بیشتر می‌خواهیم در حدی که بتوان ترتیب منطقی استدلال را بر آن پی‌نهاد، توضیحشان دهیم.

۱- دلایل و دید □ آن‌ها □ به واقعیت

تردید نیست که صرف‌نظر از آگاهی ما به موضوع، شریعت دارای واقعیتی قائم به ذات است؛ این نکته از آنجا روشن است که بیانگر برنامه کامل الهی برای تربیت و هدایت انسان به منظور تحقق اهداف آفرینش اوست. وقتی ما در صدد کشف این واقعیت برمی‌آییم، از دلایل اجتهادی که به واقعیت اشاره دارند، بهره می‌گیریم. در میان آنها، دلایلی هست که علم به واقع و قطعیت را در پی دارند و حجیت داشتن قطعیت علمی نیز، نه اکتسابی که ذاتی است و سلب‌ناپذیر؛ همچنین در میان آن‌ها، دلایلی وجود دارد که موجب گمان می‌شوند و اصطلاحاً آن‌ها را "امارت" می‌گویند که چنان‌چه براساس آن، دلیل قطعی مطرح شود تأکید بر آن دارد که گمان ناشی از آن، گمانی است که از نظر شارع مقدس، معتبر است و کاشف واقعیت شمرده می‌شود؛ هرچند این کشف فی حد ذاته کامل نیست و باید به یاری تعبّد، کامل گردد.

بنابراین "امارت" هم‌تراز با متونی که حکم شرعی از آن‌ها ظهور می‌کند، منجر به واقعیت شرعی می‌گردد. افزون بر انواع یاد شده دلایل، دلایلی نیز مطرح است که ادعای آن ندارند که به واقعیت منجر می‌شوند؛ اما بر مکلف تأکید می‌کنند که باید آن‌ها را به منزله واقعیت، بپذیرد؛ مثال آن نیز "استصحاب" است که قایل به بقای یقین در حالت شک از نقطه نظر مجرای عملی است.^(۱)

دلایل نوع دیگری نیز وجود دارد که "اصول عملی" نام دارند و به همه مراتب واقعیت، نظر ندارند؛ از جمله اصل برائت، اصل احتیاط و اصل تخییر که جزئیات این موضوع را بررسی نکرده و تنها به همین اشاره، بسنده می‌کنیم.

۲- احکام اولیه و ثانویه

(۱) "مصباح الاصول" - ص ۶.

احکام، دارای تقسیم‌بندی‌های متعددی هستند که ما در این جا به نوعی از آن اشاره می‌کنیم که به موضوع بحث ما مربوط می‌شود و آن تقسیم‌بندی آن‌ها به «اولیه» و «ثانویه» است.

حکم اولیه، حکمی است که از ابتدا برای مسئله‌ای صرف‌نظر از عوارض و دگرگونی‌هایی که به خود می‌بیند، وضع شده است و شامل اغلب احکام واقعی تکلیفی از جمله حرمت شرب خمر و احکام وضعی همچون بطلان قراردادهای ربایی می‌گردد؛ اما حکم ثانوی، حکمی است که در پی مطرح شدن عنوان خاصی که مستلزم تغییر در حکم اولیه است، مطرح می‌گردد همچون زیان‌آوری روزه در مواردی که حکم واجب آنرا، تبدیل به حرمت می‌کند؛ "حکم ثانوی" گویای انعطاف‌پذیری شریعت اسلام است. اصطلاح دیگری در این میان مطرح است که عبارت از "حکم ولایی" است و مراد از آن احکامی است که به وسیله ولی امر در عرصه‌هایی که "منطقه الفراغ" نامیده می‌شود یا در گستره‌های مباح در احکام، صادر می‌شوند و در این حالت، احکام مباح، تبدیل به احکام الزامی می‌گردند. تردیدی نیست که وجوب اطاعت از احکام ولی امر، خود از احکام اولیه است؛ اما پیامدهای این احکام، حالت احکام ثانوی را پیدا می‌کند که براساس مصلحت‌هایی که ولی امر در روند اداره جامعه تشخیص می‌دهد، قرار دارند. در این جا نیز قصد ورود به عرصه‌های نفوذ اوامر ولی امر را نداریم که خود مجال گسترده‌ای را شامل می‌گردد.

۳- مهم‌ترین عنصر تقدّم‌بخش ادله

می‌توان گفت مهم‌ترین عنصری که موجب تقدّم یک دلیل بر دلیل دیگر می‌شود، عنصر قرینه‌ای است. وقتی در یک دلیل، قرینه‌ای وجود داشته باشد که نشان دهد مراد از دلیل دیگر است به منزله دلیلی که مراد اصلی و جدی را کشف کرده، بر آن یک، مقلّم است.

این قرینه، هم‌چنان که می‌تواند مراد از یک لفظ را در صورتی که به قرینه‌ای قرین گشت، عوض کند؛ مثلاً در جمله: "شیر خندان" بنابراین قرینه که شیر نمی‌خندد می‌توان نتیجه گرفت که مراد از شیر در این جا، انسان شجاع است. به همان صورت نیز می‌تواند مراد در یکی از دو دلیل را در صورتی که این یک قرینه‌ای برای آن تشکیل دهد، به آن چه که در دلیل دیگر منجر شده است، سوق دهد. برای قرینه، می‌توان مواردی را در نظر گرفت از جمله:

الف - حالت "تخصیص" که طی آن اخراج از حکم عام و موضوع قرار گرفتن مورد اخراجی، صورت می‌گیرد.

ب - حالت "تخصص" که در آن خروج موضوعی و وجدانی، تحقق پیدا می‌کند.

ج - "حکومت" که طی آن، یکی از دو دلیل ناظر به دلیل دیگری به صورت موسع (مثال آن: آبجو خمر است که در تفسیر گسترده آبجو را هم در شمار خمر آورده و در حقیقت حکم حرمت خمر را بر آن جاری می‌داند؛ یا به صورت مضیق. مثال آن میان پدر و فرزند، ربایی وجود ندارد و بدین ترتیب حکم حرمت ربا را در این حالت خاص، تبدیل به حلیت، کرده) است.

د - "ورود" که در آن، یک دلیل شرعی مطرح می‌شود که از نظر وجدانی، موضوع را نفی می‌کند؛ اما این امر، بنا بر تعبد شرعی، صورت می‌گیرد. مثلاً حجیت "خبر واحد" نسبت به دلیل اصل عملی که موضوع آن شک است، این تأثیر را دارد که شک یاد شده را به یاری تعبد برطرف می‌سازد.

ترتیب منطقی دلایل

وقتی مسائل پیش گفته، روشن شده باشد می‌توان ترتیب منطقی را به این شکل توضیح داد:

الف - مرحله جست‌وجوی حکم شرعی واقعی از طریق دلایل اجتهادی همچون کتاب، سنت و اجماع.

ب - مرحله جست‌وجوی حکم شرعی منزل به منزله واقع همچون "استصحاب"، "اصالت صحت" و "قاعده تجاوز".

ج - مرحله جست‌وجوی موضع‌گیری عملی و وظیفه شرعی در نبود مراتب دیگری از واقعیت همچون دلایل برائت شرعی و احتیاط شرعی.

د - مرحله جست‌وجوی موضع‌گیری عملی طبق تشخیص عقل از جمله دلایل - اگر بشود گفت - برائت عقلی، تخیر یا احتیاط که این ترتیب، مبتنی بر قوانین اصولی "حکومت" و "ورود" است.

مثلاً هنگامی که دلیلی وجود داشته باشد که خود واقعیت را بیان و کشف کند، نیاز به رجوع به دلیل استصحاب نیست؛ این دلیل به منزله واقعیته است که فرض بر نبود آن است؛ اما در این جا، وجود دارد.

جالب توجه این که ملاک‌های تقدّم دلایل، همانی است که دلایل احکام ثانوی همچون "لاضرر"، "لااخراج" و مانند آن را بر دلایل احکام اولیه چون وضو، نماز، حج و مقدم می‌دارند؛ همچنان که ملاک تقدّم احکام ولایی بر دلایل اباحه - به اعتبار این که ناظر به آن و قرینه‌ای بر آن به شمار می‌روند - تلقی می‌شوند.

بدین ترتیب می‌توان به عدم دقت بسیاری از روش‌هایی که راهکار استدلال را مطرح ساخته و مستقیماً با برخی اصول عملی شرعی و یا مطلقاً با اصول عقلی شروع کرده‌اند، پی برد؛ بدین منظور، برخی برای اعتبار شرط اعلمیت در کسی که می‌توان از وی تقلید کرد به قاعده: «دوران امر بین تعیین یا تخییر، باید تعیین را برگزید.» استناد می‌کنند؛ با توجه به این که مسئله در این جا میان تعیین اعلم از یک سو و تخییر میان او و عالم است، آن چه لازم به انجام است لزوم تقلید از اعلم به منظور حصول یقینی است که طبق آن به تکلیف عمل شده باشد.

ما در این جا در پی شرح یا نقد این قاعده نیستیم؛ بلکه بیشتر می‌خواهیم این نکته اشاره کنیم که روند طبیعی در چنین حالت‌هایی، بحث در دلایل اجتهادی مطرح شده از قبیل ادعای روند قطعی سیره نزد همه مسلمانان، مبنی بر عدم تقید به مراجعه به اعلم، به‌هنگام استفتاء به رغم وجود علم اجمالی نسبت به وجود مخالفت‌هایی میان صحابه و علما در چگونگی استنباط است.

در جریان بحث‌های مجمع بین‌المللی فقه اسلامی، توجهم به این نکته جلب شد که روند استدلال در آن‌جا در بسیاری موارد، یا براساس استناد به گفته‌های پیشوایان و حتی مجتهدان هر مذهب، یا برپایه استناد به دلایلی با مراتب استدلالی مختلف از جمله استناد به برخی اصول احرازی واقعیت، پیش از تحقیق در دلایل اجتهادی است. که همواره نسبت به چنین روندی، در نشست‌های پیاپی مجمع، اعتراض داشته و یادآور شده‌ام که اجتهاد آزاد باید روال طبیعی خود را طی کند و از گفته پیشوایان و علمای هر مذهب بیشتر و حداکثر برای اطمینان از نتایج استنباطی، استفاده می‌شود، مگر آن که حاکی از اجماعی باشند که در آن صورت مسئله تفاوت می‌کند.

افزون بر آن، برخی نصوصی که در کتب علما مطرح شده، درباره راه‌های استدلالی هستند که می‌توان در پرتو بحث پیش، آن‌ها را نیز مورد مناقشه قرار داد از جمله متن وارده از "حجه الاسلام غزالی" در کتاب وی - "المستصفی من علم الاصول" که در فن سوم از قطب چهارم در این کتاب و آن‌جا که سخن از ترتیب دلایل سخن می‌داند، می‌گوید: «بر مجتهد است که در بررسی هر مسئله، دید

خود را متوجه نص اصلی پیش از ورود شرع سازد و سپس دلایل سمعی مؤثر در آن را مورد بحث قرار دهد و ابتدا به "اجماع" در آن مسئله دقت کند که چنان چه در مسئله‌ای اجماعی حاصل بود دیگر به کتاب و سنت کاری نداشته باشد؛ زیرا آن دو (یعنی کتاب خدا و سنت)، پذیرای نسخ هستند؛ اما اجماع، نسخ‌پذیر نیست (منسوخ نمی‌شود)؛ زیرا اجماع برخلاف آن چه در کتاب و سنت آمده، دلیل قاطعی در برابر نسخ است و هرگز امت بر خطا، به اجماع نمی‌رسد. پس از آن چنان چه اجماعی وجود نداشت به کتاب خدا و سنت متواتر نگاه کند که این دو، رتبه واحدی دارند، زیرا هر یک، مفید علم قطعی هستند و تضاد و تعارض در شنیده‌های قطعی، تصور ناپذیر است؛ مگر آن که یکی از آن‌ها، در شمار ناسخ‌ها باشد. اگر متنی از قرآن یا سنت متواتر درباره موضوعی، آمده بود باید آن را پذیرفت؛ پس از آن باید به عموم‌های قرآن و ظواهر آن نگریست و سپس مشخصات عموم از میان اخبار واحد و نیز از قیاسات را در نظر گرفت، چنان چه قیاس با عموم یا خبر واحد در تعارض قرار داشت، آن چه را که باید از آن مقدم شمرد، یادآور شدیم و چنان چه مجتهد در متن یا ظاهر، لفظی را نیافت باید به قیاس متون پردازد؛ اگر دو قیاس یا دو خبر یا دو عموم، در تعارض قرار داشتند، در پی ترجیح باشد و چنان چه برابر بودند بر یک نظر قرار گیرد و نسبت به نظر دیگر، مخیر گردد.^(۱)

می‌بینیم که به نظر وی (غزالی)، ترتیب اعتبار دلایل به این صورت است:

۱- اقتضای قاعده‌ای که تشریح پیش از ورود شرع را نفی می‌کند.

۲- دلایل مخالف با این اصل در این مورد خاص.

در این جا، ابتدا به اجماع مراجعه می‌شود؛ اگر اجماعی یافت شود، مسئله خاتمه یافته است و در غیر این صورت، دوباره به متون و نصوص متواتر، از نظر لفظ و سند (قرآن در متون و سنت متواتری که هیچ اختلافی را بر نمی‌تابد) برگشت می‌شود و پس از آن به ظواهر و عموم‌ها و مشخصات خبری یا قیاسی که بر آن‌ها مطرح می‌شود، باید مراجعه کرد و سرانجام به قیاس‌ها رجوع می‌شود که چنان چه متعارض بودند، "قیاس" قوی‌تر ترجیح داده می‌شود و در غیر این صورت، تقوف حکم یا تخیر (اختیار) مطرح می‌شود.

ما در این جا در پی نقد و بررسی مفصل این متن و شیوه عرضه شده، نیستیم؛ اما لازم می‌دانیم که به این نکات، اشاره‌ای داشته باشیم:

(۱) "المستصفی" - جلد ۱، ص ۳۹۲.

۱- ظاهراً منظور وی از نفی اصلی، استصحاب عدم جعل پیش از آمدن اسلام و یا استصحاب عدم حکم مجعول در حق مکلف در دورهٔ صغیری است؛ این معنا، از نظر اصولی، بحث شده به این اعتبار این که آیا مراد آن است که عدم ثبوت تشریح در حق این یا آن فرد، استصحاب گردد که این تحقق نمی‌پذیرد؛ زیرا دربارهٔ آنان هیچ حالت پیشین یا پسینی وجود ندارد یا عدم جعل کلی استصحاب می‌گردد که لازمهٔ عقلی آن، عدم وجود حکم برای ما در این دوره است که استصحاب مثبت است و هیچ ارزشی ندارد و پیامدهای آن، پابرجا نمی‌ماند؛ همچنان که در مسئله استصحاب عدم حکم مجعول، حالت صغیری تا پس از بلوغ مورد اشکال قرار می‌گیرد، حال آن که این از موارد تبدیل موضوع است؛ همچنین استصحاب عدم جعل، با توجه به وجود علم اجمالی نسبت به جعل، در بسیاری از موارد مشکوک. با وجود علم اجمالی در اطراف آن نیز، چنین استصحابی، جاری نمی‌شود.

۲- استناد اولیه به برائت، به معنای روی آوردن به رتبه‌ای متأخر است که تنها پس از فقدان دلیل اجتهادی ناظر به واقع یا دلیل نازل منزلهٔ واقعیت، می‌توان بدان استناد کرد.

۳- معلوم نیست چگونه می‌توان اجماعی را برخلاف کتاب و سنت تصور کرد؟ این امر چگونه حاصل می‌شود و اگر نتوان حصول چنین چیزی را تصور کرد، نمی‌توان تصور نسخ کتاب و سنت از طریق آنرا تصور نمود. هر چند ما برای اجماع پیش از کشف از یک حکم شرعی، حجیت ذاتی قایل نیستیم و نمی‌دانیم که چگونه می‌شود یک فقیه، بدون رجوع به کتاب و سنت و صرفاً به تصور اجماع، اعتماد کند؟ افزون بر آن خود اجماع نیز - حتی اگر آن را دلیل قایم به ذات بدانیم - از نظر کشف واقعیت، هم‌تراز کتاب و سنت است؛ بنابراین چگونه است که آن را به این دعوی که نسخ‌پذیر نیست؛ اما آن دو، یعنی کتاب و سنت، نسخ‌پذیر هستند، بر آن‌ها مقدم می‌دانیم؟

۴- به هنگام ذکر عموم‌های قرآن و ظواهر آن، اشاره‌ای به عمومات و ظواهر سنت نمی‌کند حال آن که وضع آن (سنت) از نظر تخصیص و تقیید، تفاوتی با وضع کتاب (قرآن) ندارد.

۵- وقتی دو دلیل برابر و هم‌ارز می‌گردند، از نظر غزالی باید داوری تعارض را پذیرفت؛ حال آن که اقتضای قاعده اصولی، سقوط هر دو دلیل است و جایی برای توقف یا تخییر، وجود ندارد.

۶- ما هنوز معنای "توقف" را از نظر غزالی نمی‌دانیم، اگر مرادش احتیاط کردن

است که برخلاف اصطلاح است.

۷- پس از فقدان دلیل اجتهادی، باید سراغ اصول احراز و واقعیت از جمله "استصحاب" رفت، نه این که مستقیماً از دیگر اصول عملی، یاری گرفت.

۸- گویان که خود این دیگر اصول عملی نیز برخی شرعی هستند که باید مقدم شمرده شوند و برخی عقلی‌اند که در رتبه بعدی قرار می‌گیرند.

و بدین ترتیب می‌بینیم که در این روش، بسیاری از پرسش‌ها بدون پاسخ می‌مانند.

دیدگاه "امام جوینی" در ترتیب اصول فقه

در این جا باید اشاره کنم که علم اصول فقه بر پایه مجموعه بنیادهای متین منطقی استوار است که برگرفته از برداشت دقیق از واقعیت شریعت و راه‌های کشف آن است؛ علم اصول فقه، علمی سمعی و برگرفته از سیره صحابه یا امامان مذاهب - به رغم ارجمندی مقام و اعتبار آنان - نیست. این همان دیدگاه امام الحرمین الجوینی است که درباره اصول فقه می‌گوید: «نظم سیره صحابه بزرگوار و پیوستن آن چیزهایی است که به وسیله آنان، به ما رسیده است؛ اگر آن‌ها ترتیب را معکوس می‌کردند ما نیز از آنان پیروی می‌کردیم». او می‌افزاید: «آری، شمار اندکی از آن‌ها به گردآوری آن چه از اخبار پیامبر اکرم (ص) ابلاغ گردید، همت گماشتند. در واقع وقتی مسئله‌ای مطرح می‌شد، آن‌ها به سراغ کتاب خدا می‌رفتند (و پاسخ آن را جست‌وجو می‌کردند)؛ بخش اعظم صحابه، مستقلاً قرآن را حفظ نبودند؛ آن‌ها به سراغ اخبار (احادیث و مانند آن) می‌رفتند و هنگامی که چیزی در پاسخ به پرسش‌های خود نمی‌یافتند، بحث و نظر و مقایسه می‌نمودند.»^(۱)

در این متن نقل شده از "امام الجوینی" نکاتی در خور ذکر وجود دارد:

یکم: همچنان که اندکی پیش اشاره کردیم، علم اصول فقه، علمی است مبتنی بر مجموعه پایه‌های منطقی و ادله قطعی و نه تدوین روش معینی در استنباط احکام که مجتهدان اولیه بدان عمل می‌کردند؛ شگفت این که او خود مذهب امام شافعی را به دلیل دقت روش‌های آن بر نظر برخی صحابه، ترجیح می‌داد.

دوم: ثابت نشده که صحابه در بررسی مسائل و جست‌جوی احکام آن‌ها، همه آیات و اخبار را - به قدر توان - مورد بحث و تأمل قرار

(۱) «غیث الامم فی التیاه الظلم» - الامام الجوینی - البند ۵۷۸. ص ۴۰۶.

نمی‌دادند.

سوم: می‌توان نتیجه گرفت که اجتهاد در آن زمان، به دلیل نزدیکی زمانی با دورهٔ پیامبر (ص) و روشنی قرآن، فراوانی شهود، وضوح هدف، حضور قراین و بی‌آلایشی متون نبوی و سلامت آن‌ها نسبت به تحریف یا جعل، به پیچیدگی امروز نبود و این خود، امر استنباط را بسی ساده‌تر می‌کرد. البته این بدان معنا نیست که ما باید پس از این همه تغییر و دگرگونی، همان شیوه و روش‌ها را به کار گیریم؛ این نکته نیز نیاز به استدلال ندارد.

چهارم: توجه، تأمل، دقت و ژرف‌نگری در امر استنباط از قرآن و سنت یک مسئله است و قیاس اشاره شده در آخر عبارت، مسئلهٔ دیگر. این مسئله، یعنی قیاس، اصطلاحی متأخر و دارای شرایط و قوانین مخصوص به خود است بنابراین نمی‌توانیم با روشنی تمام، انجام عمل قیاس را به آن‌ها مجتهدان آن زمان، نسبت دهیم؛ آن چه به آن‌ها و احیاناً به پیامبر اکرم (ص) — که ماینطق عن الهوی دربارهٔ ایشان آمده است — نسبت داده شده در واقع تنقیح جرح و تعدیل مسائل جزئی (صغراها) و انطباق مسایل کلی (کبرها) و عموم‌ها بر موارد جزئی است که در جای خود باید توضیح داده شود.

پنجم: تردیدی نیست که آنان، هر یک در جای خود و در پی مطرح شدن نصوص شریفه در هر مسئله‌ای، طبق استصحاب براءت ذمه و احتیاط، عمل می‌کردند؛ اما متن اشاره شده، بسی فراتر از این‌ها، رفته است.

در پایان این بحث، ناگزیر ولو به گونهٔ معترضه هم که شده، باید به نکاتی اشاره کرد که ارتباط تنگاتنگی با روند صحیح استنباط به شیوه‌ای اصولی دارند:

نکته اول:

مسئلهٔ فاصلهٔ تاریخی وسیعی که میان ما و صدر اسلام وجود دارد، به گفته مرحوم شهید سیدمحمدباقر صدر: «پیامدها و عوارض متعددی را به دنبال داشته است از جمله: از میان رفتن مجموعه‌ای از احادیث و لزوم دقت و تأمل در اسناد، تغییر بسیاری در شیوه‌های بیانی و قراین و شواهد و شرایط سخن، مطرح شدن تحریف و افزون و کاست و افترا در مجموعه‌های روایی (چیزی که مستلزم دقت فوق‌العاده و تأمل و وسواس در پذیرش آن‌هاست) و افزون بر آن، پیشرفت‌ها و دگرگونی‌های زندگی، خود شمار بسیاری از وقایع و حوادث نوینی را تحمیل می‌کند که دربارهٔ آن‌ها، نص و ویژه‌ای، مطرح نشده لزوماً حکم آن‌ها را باید در پرتو قواعد کلی و

مجموعه اصول و تشریحاتی که در اختیار ماست، استنباط کنیم.^(۱)؛ همچنین «حقیقت اسلام، در مجموعه کلی قرآن و سنت به صورت پراکنده و به گونه‌ای است که بهره‌برداری از آن‌ها، نیازمند تلاش و کوشش علمی و مطالعه دقیق است.»^(۲)

وقتی مسئله چنین باشد طبیعی است که نمی‌توان این موضوع را به هر کسی که از راه می‌رسد، واگذار کرد؛ این کار باید برعهده متخصصان و محققانی گذارده شود که از ملکه اجتهاد برخوردار بوده توانایی استنباط حکم و موشکافی دقیق مسائل را داشته باشند.

وقتی به حقایق پیش گفته، حقیقت دیگری را نیز بیافزاییم که مستلزم وحدت بخشیدن به مواضع و مشخص ساختن روند کلی این جریان، به‌ویژه در زمانی است که موضوع به مسائل حساس و سرنوشت‌ساز و مشکلات پیچیده و درهم تنیده اجتماعی، نیز مسائل نوظهوری مربوط می‌شود که عرصه گسترده‌ای را دربرمی‌گیرند، در این صورت، به ضرورت تشکیل مجمع‌های علمی، توانمند، پربار و امین برای تبادل نظر درباره احکام شرعی طبق شیوه‌های اصولی و منطقی مشخص و ضوابط دقیق اجتماعی، پی می‌بریم؛ در این مجمع‌های علمی، موضوعات مختلف دقیقاً مشخص می‌شوند و به مسائل آن‌ها توجه می‌شود. مشخص ساختن موضوع بدون تردید نقش به‌سزایی در شناخت نوع حکم دارد و در بسیاری موارد نیز جز با حضور کارشناسان مختلف علوم پزشکی، نجوم، محیط زیست و امثال آنان - البته متناسب با موضوع مطرح شده - امکان‌پذیر نیست.

حقیقت آن است دلایلی که مشروعیت اجتهاد و تقلید را مقرر داشته‌اند نه تنها مشروعیت نظرگاه‌های مجمعی را مقرر می‌دانند بلکه ای بسا ضرورت آن را نیز خاطر نشان سازند. در این مسیر، گام‌هایی نیز برداشته شده و برای مثال مجمع فقه اسلامی در جده، مجمع فقه اهل‌البیت(ع) در جمهوری اسلامی ایران از سوی رهبر انقلاب اسلامی آیه‌... خامنه‌ای (دام‌ظله)، نیز مجمع پژوهش‌های اسلامی در قاهره (مجمع البحوث الاسلامیه) تشکیل گردیده که گام‌های ارزشمندی است و البته نیازمند تکامل مداوم.

نکته دوم:

گفتیم تردیدی نیست که روند استنباط و صدور حکم، مستلزم موشکافی مسائل

(۱) «الفتاوی الواضحه» - امام شهید سیدمحمدباقر صدر، صفحات ۴ و ۵.

(۲) همان منبع و همان صفحات.

و مشخص ساختن آن‌هاست؛ حکم با تغییر موضوع آن، تغییر می‌یابد و چه بسا از نظر حرامی یا حلالی، به عکس خود تبدیل می‌شود، که ربطی هم به مسئله ثابت بودن احکام ندارد و حلال محمد (ص) تا روز قیامت حلال و حرام او تا روز قیامت، حرام خواهد بود.

گاهی نیز این تغییرات، گریبان‌گیر خود موضوع می‌شود؛ برای نمونه گوشت نجس تبدیل به خاک و خاکستر می‌شود و حکم (نجس بودن) آن تبدیل به طهارت می‌گردد؛ گاهی نیز با تغییر در یکی از دو عنصر زمان و مکان، تغییرات جنبه خارجی پیدا می‌کند؛ آیا می‌توان تصور کرد که این تغییرات، آن‌چنان است که تغییر حکم را در پی می‌آورد؟ ملاحظه می‌شود که درباره این موضوع، دو سمت‌گیری افراطی و در عین حال خطرناک، وجود دارد؛ سمت‌گیری نخست، هرگونه تأثیر این دو عنصر در موضوعات را نفی می‌کند و احکام را همچنان که بود، (ثابت) تلقی می‌کند و حتی منکر تغییرات زمانی نیز هست و بر آن است که اوضاع زمانی هم‌چنان که بود، باقی مانده و وضعیت اجتماعی نیز به رغم پیچیدگی‌های اجتماعی که با آن درگیر هستیم، به همان سادگی که بودند، باقی مانده‌اند.

سمت‌گیری دیگری نیز وجود دارد که تا حد انحلال، انعطاف نشان می‌دهد و برای این عامل، تأثیری دایمی قایل است؛ به گونه‌ای که در آخرین تحلیل، منجر به فنای شریعت و تبدیل احکام مطابق خواست‌ها و امیال افراد می‌گردد که این نیز در حد خود، خطرناک است. به نظر ما موضع صحیح عبارت از مراجعه به دلیل حکم و زبان آن برای شناخت مشخصاتی است که از موضوع، عرضه می‌دهد؛ چنان‌چه در حکم شرعی مسئله، مطلق و بدون هرگونه محدودیتی در نظر گرفته شده است، حق نداریم از دایره‌ای که برای آن ترسیم شده، پافراثر نهیم و چنان‌چه برحسب فهم عرفی، حد معینی از دخالت زمان را اجازه داده است، ما نیز می‌توانیم چنین کنیم و این انعطاف را در نظر بگیریم و بر متن یا حکم معینی پیش از ظرفیت آن، بار نکنیم و در عین حال به بهانه احتیاط، چشم‌اندازهایی را که می‌تواند بگشاید، از دست ندهیم. به نظر ما، آیین هماهنگ با حقیقت شرع نیز همین است و بی‌توجهی به آن می‌تواند شدیداً خطرناک باشد.

مسئله تحریم ربا، تحریم خمر، اجازه ازدواج و شکل‌دهی به جامعه براساس خانواده، از جمله موضوعاتی است که آن‌چنان که از دلایل احکام آن‌ها برمی‌آید، تغییرات زمانی در آن‌ها دخیل نیست؛ حال آن که در مسائلی چون: شوراها، کنترل خانواده، مباحات کلی، و گستره‌های آزاد شرع (مناطق

الفراغ) - که حکم آن‌ها به حاکم شرع واگذار شده است - در همه این مسائل ما با مشخصاتی حاکی از عدم دخالت عنصر زمان و مکان در شکل‌دهی به احکام آن‌ها، روبه‌رو نیستیم. با این وجود و به رغم چنین دیدی، تأکید می‌کنم که هرگز نباید فراموش کرد وظیفه مجتهد، نیل به حجت قاطع شرعی چه از طریق حکم و یا با حجیت ابزار رساننده او به چنان قاطعیتی است.

نکته سوم:

گفتیم که احکام اولیه‌ای وجود دارد که شریعت، برای خود اشیا و صرف‌نظر از عارضه‌های آنها، در نظر گرفته است؛ همچنان که احکام ثانویه نیز هستند که نتیجه وضعیت اضطراری ناشی از اجبار، اکراه، ضرر یا حرج (ناگزیری) به شمار می‌روند؛ این حالت‌ها ممکن است بر اشیا پدید آید و احکام آن‌ها را دچار تغییر کند؛ همچنین بر این دو نوع حکم، نوع دیگری به نام احکام ولایی وجود دارد که ولی امر بنا به تشخیص خود از مصلحت و به منظور گرداندن چرخ امور حکومتی، آن‌ها صادر می‌کند و بدان وسیله بسیاری از احکام مباحات اولیه را تغییر می‌دهد؛ بنابراین در شمار احکام اضطراری هستند؛ هرچند اطاعت از ولی امر شرعی خود در شمار احکام اولیه تبدیل‌ناپذیر است.

ما در این جا، به دنبال بیان گستره نفوذ فرمان‌ها و احکام ولی امر نیستیم بلکه برآنیم تا از این حقیقت سخن گوئیم که در زندگی طبیعی، آن چه اصل است و اصالت دارد، احکام اولیه هستند و هر چه زندگی به آن (یعنی به شکل طبیعی) نزدیک‌تر باشد به تصویر اسلامی آن نزدیک‌تر است گو این که خود شرع، مجالی را برای دخالت ولی امر، در نظر گرفته و ضوابط و معیارهای کلی و رهنمودهای اصلی برای کمک به او برای پیگیری این مسؤولیت را در اختیارش نهاده است؛ اما با همه این احوال، حکم اولیه اصل است و وقتی زندگی، وضع عادی پیدا کرد و حالت اضطراری برطرف شد، باید به آن بازگشت.

این را نیز ناگفته نگذاریم که مباحاتی وجود دارد که شارع مقدس، بر مباح بودن آن‌ها - هرچند در معنای کلی که شامل مکروه و مستحب نیز می‌شود - تأکید داشته؛ بنابراین حتی برای ولی امر نیز بسیار دشوار است که در آن‌ها، محدودیت ایجاد کند؛ مگر در یک وضعیت کاملاً اضطراری؛ برای نمونه، مباح بودن ازدواج در زبان شارع، با مباح دانستن راه رفتن و امثال آن، البته که تفاوت دارد؛ در باب این چنین نکاتی باید تأمل و نموده جانب احتیاط را هم در نظر داشت.

فصل چهارم: تقریب راه تحقق وحدت

۱- شیوه‌ها و ادبیات تفاهم و تقریب

پیش درآمد:

«الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان» (الرحمن ۱/۴).

خدای مهربان قرآن را تعلیم داد، انسان را بیافرید، به او گفتن آموخت. بدین‌گونه است که نعمت بیان (و سخن گفتن) از جمله با شکوه‌ترین نعمت‌های الهی برای انسان قرار داده شده تا همچون پلی طبیعی برای عبور اندیشه‌های انسان‌ها و نسل‌های مختلف به یک‌دیگر، به کار آید و بدین وسیله هدف از آفرینش انسان یعنی تکامل او از یک سو و آبادانی جهان از سوی دیگر، تحقق یابد؛

بنابراین نعمت زبان، مکمل نعمت آفرینش و به مثابه متصل‌کننده حلقه‌های به هم پیوسته انسان‌ها و تنظیم‌کننده روند اندیشه آنان به شمار می‌آید تا آن جا که برخی گمان برده‌اند زبان، ابزار اندیشه است و بدون آن اندیشه‌ای وجود نخواهد داشت، البته هر چند ما این گزاره را نمی‌پذیریم؛ زیرا این اندیشه است که زبان را به وجود بوجد آورده است؛ اما بر این باوریم که بی‌هیچ تردیدی، روشنی و غنای سمبل‌های زبانی فضای مساعدی برای رشد، اعتلا، پختگی و استحکام منطقی اندیشه فراهم می‌آورد.

زبان وسیله و ابزاری است برای غنا بخشیدن به اندیشه و خود اندیشه نیز پلی است که انسان برای رهاشدن از قفس خویش با بهره‌گیری از نهفته‌های فطری که خداوند متعال از روز اول آفرینش در وی - در مقام انسان متعادل و هدفمند - به ودیعه نهاده، از آن عبور می‌کند.

این نهفته‌های فطری، آدمی را به جهانی وسیع‌تر از خویش، رهسپار می‌کند و با جهان خارج پیوند می‌دهند تا با استفاده از ایمان خود، به حقیقت بزرگی که تمامی این جهان را به وجود آورده و بدون آن فلسفه وجودی هستی، زیر سؤال می‌رود، دست پیدا کند.

انسان گفت وگو می کند، شک می کند و به بحث می نشیند و حق دارد که چنین کند: «وكان الانسان اكثر شىء جدلا» (الکھف / ۵۴)؛ ... ولی آدمی بیش از همه به جدل بر می خیزد. تا به حقیقت مطلق نایل آمد و با منطق عقل آن را بپذیرد و آن گاه به سراسر هستی خویش، تعمیمش دهد تا آرامش قلبی پیدا کند:

«قال او لم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبى» (البقره / ۲۶۰).

گفت آیا هنوز ایمان نیاورده ای؟ گفت: بلی ولیکن می خواهم که دلم آرام یابد. متون اسلامی و آموزه هایی که این حقایق را به ما آموخته اند، منطق گفت وگو را برای نیل به حقیقت، تشویق کرده و تفهیم و تفاهم و اقتناع را وسیله ای انسانی - تمدنی برای پیوند، اثرگذاری و رفتارهای سازنده متقابل به هدف تبیین حقایق قرار داده اند: «ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حى عن بينه» (الانفال / ۴۲)؛ تا هر که هلاک می شود با دلیل هلاک شود و هر که زنده می ماند با بینه زنده ماند...

«ولئلا يكون للناس عليكم حجه» (البقره / ۱۵۰) (تا هیچ کس را... بر شما حجتی نباشد و «لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل» (النساء / ۱۶۵)؛ تا پس از برانگیخته شدن پیامبران مردم را بر خدا حجتی نباشد).

این یک فراخوان روشن و رفتاری انسانی با اندیشه، منطق و گفت وگو است. و لیکن اجبار، ایجاد فضای آلوده، تبلیغات گمراه کننده و تهدید و تطمیع شیوه طاغوتیان است: «الله ولى الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات» (البقره / ۲۵۷)؛ خداوند یاور مؤمنان است. ایشان را از تاریکی ها به روشنی می برد، اما آنان که کافر شده اند طاغوت یاور آن هاست، آن ها را از روشنی به تاریکی ها می کشاند...

این همان شیوه روشن و درخشانی است که اگر بشریت در پیش گیرد، به راه صواب رهنمون خواهد شد.

مسلما خطا خواهد بود اگر کسی تصور کند که گفت وگو منطق ضعفا است، هرگز چنین نیست، بلکه برعکس گفت وگو منطق قدرتمندان واقعی است و طرفی که به واقع خود را بر حق می داند یا چنان است که گوهر گرانبهایی در اختیار دارد که باکی از محک و صیقل خوردن آن ندارد و یا از آن چنان شجاعت روحی برخوردار است که در صورت روبه رو شدن با نظرگاه های درست تر، آن ها را بپذیرد و در عقاید خویش تجدیدنظر کند.

اسلام و اجتهاد

اسلام از همان نخست بهره‌مندی از ثمره پربار اجتهاد را در چارچوب طبیعی آن مجازدانسته و تلاش و کوشش برای دریافت و استنباط حکم شرعی همه رفتارهای فردی و اجتماعی را با کندوکاو در منابع شناخته شده و معتبر، به دور از توهمات و گمانه‌زنی‌های نامعتبری که حقیقتی در بر ندارند- به رسمیت شناخته است؛ بدین ترتیب اسلام به منزله یک رسالت جاودانی، تعبیری واقع‌بینانه از حیات و موضعی انعطاف‌پذیر و نرم که همه دگرگونی‌ها و پیچیدگی‌های زمانه را در خود می‌گنجاند به نمایش گذاشته است.

اجتهاد از جمله روندهایی است که گریزی از آن نیست و هیچ شریعت و قانون‌گذاری حتی بشر ساخته‌ای نیز- اگر در پی تنظیم طولانی مدت زندگی جوامع باشد- نمی‌تواند از آن بی‌نیاز باشد، براین اساس اندیشه‌ها و نظریات با یک‌دیگر تفاوت پیدا می‌کند و مذاهب گوناگون مطرح می‌گردند و این‌ها همه ثروت‌های فکری آن شریعت و غنای تمدنی آن را تشکیل می‌دهند، اگر قرآن را می‌بینیم که از اختلاف نهی می‌کند بدین علت است که مصداق‌های آن را، بدون تردید نه در اختلاف‌های اجتهادی بلکه در چند دستگی‌ها و پراکندگی در موضع‌گیری‌های عمده و عملی، می‌داند.

بر این پایه است که می‌توان نتیجه گرفت مذاهب اسلامی، سر منشأ علمی و طبیعی دارند و هر چند نقش سیاست‌های همسو و مساعد با این نشأت‌گیری را نمی‌توان نادیده گرفت؛ تا زمانی که اختلاف در مذاهب، در چارچوب فکری و طبیعی خویش است، ثروت و حرکتی سازنده و مثبت تلقی می‌گردد که حکایت از پویایی، آزادی و انعطاف‌پذیری دارد؛

اما به هر حال و در کمال تأسف، عوامل بسیاری در این امر، دخالت کردند و این روند را از اهداف خود منحرف ساخته و اختلاف‌های طبیعی مذهبی را به کارزار فرقه‌ای کین‌توزانه‌ای مبدل ساختند که به بهای خون‌ها، اشک‌ها و درد و رنج‌های فراوان و ضعف و زبونی و دودستگی‌ها و درگیری‌های بی‌پایان در میان این امت تمام شد.

عوامل بسیاری در تبدیل گرایش‌های مذهبی به فرقه‌گرایی و جنگ‌های طائفه‌ای

نقش داشته‌اند که به چند مورد از آن‌ها، اشاره می‌کنیم:^(۱)

۱ - جهل و نادانی که سرچشمه آفت‌هاست.

۲ - تعصب‌های کور.

۳ - انگیزه‌های سیاسی حکام منحرف.

۴ - منافع تنگ نظرانه فرصت‌طلبان.

۵ - حضور بنا حق افراد ناهل بر سفره اجتهاد.

۶ - دشمنان خارجی.

و... که البته هدف آن نیست که همه این عوامل را برشماریم، قصه، اشاره به انحراف تاریخی بزرگی است که برای بازگرداندن آن به حالت اولیه و طبیعی و خارج ساختن امت از این ورطه تاریخی و به ویژه باتوجه به وضع فعلی و پراکندگی‌ها و چنددستگی‌ها و اتحاد دشمنان قسم خورده، به تلاش پیگیر و خستگی‌ناپذیر علمای امت و دست‌اندرکاران مخلص آن نیاز است، خداوند متعال می‌فرماید: «والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر» (الانفال / ۷۳)؛ کافران نیز خویشاوندان یک‌دیگرند، اگر مراعات آن نکنید فتنه و فساد بزرگ در این سرزمین پدید خواهد آمد.

به‌همین منظور است که ما هم در عرصه تئوریک در نظریه «برخورد تمدن‌های هانتینگتن» یا نظریه «پایان تاریخ فوکویاما» و هم در صحنه عمل که سران تمدن غرب صحبت از آن می‌کنند که هرکس با آن‌ها نیست، علیه آن‌ها در شمار تروریست‌هاست، شاهد جنگ‌طلبی‌ها و جنگ‌افروزی‌های روزافزون هستیم.

حال آن‌که دیده‌ایم که تسامح اسلامی، ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها و گفت‌وگوی بین ادیان را مطرح می‌سازد و این ایده از سوی جهانیان، با استقبال مواجه می‌شود سرآن جام به یازدهم سپتامبر رسیدیم که با واردآوردن ضربه‌ای شدید بر این طرح، منطق زور و قلدری و برتری‌طلبی را جایگزین آن کرد و قدرتهای بزرگ نیز از این وضع برای بسط نفوذ و سلطه خود و تحقق آرزوی دیرینه در پراکنده ساختن این امت و تقویت رژیم تروریستی و تروریست پرور اسرائیل، نهایت بهره‌برداری را به عمل آوردند که همچنان نیز در شیپور جنگ می‌دمند؛ در چنین احوالی، چه باید کرد؟ روشن است که راه‌حل بازگشت مجدد ما به قرآن پرشکوه و الهام‌گیری از آن و

(۱) نگاه کنید به: «قصه الطوائف» دکتر فاضل الانصاری.

وحدت بخشیدن به صفوف مسلمانان همراه با سعه صدر بیشتر و تحمل نظریات گوناگونی است که اختلاف‌های اجتهادی در پی می‌آورند و از آن‌جا رویاروشدن با منطقی گفت‌وگو با جهانیان که سرآن جام نیز این منطقی است که دیر یا زود پیروز میدان خواهد بود.

شرایط و ادبیات گفت‌وگو از دید قرآن

بدون شک با تأمل در آیات قرآن مجید، می‌توان شالوده و ادبیات گفت‌وگو را کشف کرد که به ذکر مهمترین آن‌ها بسنده می‌کنیم:

الف - مقدمات گفت‌وگو:

مجموعه مسائلی وجود دارد که پیش از شروع گفت‌وگو، باید از پیش حل شده باشند؛ از جمله آن‌چه که قداما آن‌را «تحریر محل نزاع»^(۱) نامیده‌اند ممکن است به دلیل این‌که پس از مدت‌ها بحث، دو طرف متوجه شوند که گفت‌وگوی خود را در دو محور متفاوت - و نه یک محور مشخص - متمرکز کرده در نتیجه وقتشان را تلف کرده‌اند؛ بنابراین حتما باید محور مورد نظر مشخص و معلوم باشد این‌آیه قرآنی نیز تأکید دارد که دعوت کننده به خدا باید کاملاً آگاه و با بینش روشن اقدام به این کار کند: «قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین» (یوسف / ۱۰۸)؛ بگو این راه من است، من و پیروانم، همگان را در عین بصیرت به سوی خدا می‌خوانیم، منزّه است خدا و من از مشرکان نیستم.

و نیز باید بر اصول مسلم اولیه، اتفاق نظر وجود داشته باشد؛ چنان‌چه از پیش اصول توافق شده و فرضیات مسلمی - هرچند اولیه و بدیهی - وجود نداشته باشد، محال است که بتوان با انکار بدیهیاتی از قبیل: محال بودن اجتماع، زوال نقیضین، قانون علیت، و یا وجود جهان خارج از ذهن و مانند آن به نتیجه مشخصی رسید، در این صورتی، هرچند استدلال شود انگار کردنی است تنها با استناد به قضایای وجدانی می‌توان پذیرش آن‌ها را نتیجه گرفت، از این‌جاست که قرآن کریم، در برابر آن دسته کسانی که منکر اصول مسلم و بدیهی هستند، بر خطا بودن ایشان را یادآور می‌شود و آنان را در برابر پرسش‌های فطری و وجدانی، قرار می‌دهد، وقتی مقلدان،

(۱) نگاه کنید به: «الکافی» (جوینی) صفحه ۵۴۰ و «قاموس الشریعه» (سعدی) ج ۳ ص ۶ و کتاب‌های اصول فقه و....

به یک اصل ایمان می‌آورند (دنباله روی کورکورانه از پدران) و اصول دیگر را انکار می‌کند، نمی‌توان با ایشان به گفت‌وگو نشست؛ بنابراین این پرسش برایشان ایجاد می‌شود که: «اگر می‌دانستید که پدرانتان، دیوانه بوده‌اند آیا باز هم از آنان پیروی می‌کردید؟» پاسخ این پرسش البته که منفی است و هم در این جاست که گفت‌وگو براساس یکی از اصول مسلم، یعنی «ملاک عقل» آغاز می‌گردد، خداوند متعال می‌فرماید: «وَاِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ قَالُوا بَلِ نَتَّبِعُ مَا الْفِئَاءُ عَلَيْهِ آبَاؤُنَا وَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید گویند: نه، ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان می‌رفتند حتی اگر پدرانشان بی‌خرد و گمراه بوده‌اند. و نیز می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرِيْبِهِ مَنْ نَذِيرٍ اِلَّا قَالِ مَتْرَفُوْهَا اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلٰى اِمَةٍ وَاَنَا عَلٰى آثَارِهِمْ مُّقْتَدُوْنَ. قُلْ اَوْلُوْ جَنَّتِكُمْ بَاهِدٰى مِمَّا وَجَدْتُمْ اَبَاكُمْ؟ قَالُوْا اَنَا بِنَا اَرْسَلْتُمْ بِهٖ كَافِرُوْنَ» (الزخرف / ۲۴-۲۳)؛ بدین سان، پیش از تو به هیچ قریه‌ای بیم دهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعماتش گفتند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم. گفت: حتی اگر برای شما چیزی بیاورم که از آنچه پدرانتان را بر آن یافته بودید هدایت‌کننده‌تر باشد؟ گفتند: ما به آیینی که شما بدان فرستاده شده‌اید بی‌ایمانیم. پاسخ طبیعی نیز آن است که از آنچه هدایت‌گری بیشتری دارد و هدایت‌کننده‌تر است، باید پیروی شود.

ب- دوطرف گفت‌وگو

شرایطی وجود دارد که دوطرف باید از آن‌ها برخوردار باشند از جمله آن‌که (از نظر سطح آگاهی و دانش) دوطرف در حد و اندازه موضوع گفت‌وگو باشند؛ زیرا گفت‌وگو در باره موضوعی که هیچ یک یا یکی از دو طرف، سررشته‌ای در آن ندارد و در صورت نیاز به تخصص، متخصص آن نیست، معنایی ندارد. خداوند متعال می‌فرماید: «هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ حَاجِّجْتُمْ فِیْمَا لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ فَلَمْ تُحَاجُّوْا فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ وَاَللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ» (آل عمران / ۶۶)؛ هان ای اهل کتاب، گفتم که در آنچه بدان علم ندارید مجادله‌تان می‌کنند، در دلشان جز هوای بزرگی نیست؛ واما به آن نخواهند رسید. پس به خدا پناه ببر که او شنوا و بیناست.

و در این باره است که یکی از علما می‌گوید: «طالب حق شایسته است با کسی مناظره و گفت‌وگو کند که از دانش کافی در رشته بحث شده برخوردار باشد تا از

وی بهره‌مندی حاصل آید.^(۱) هم از این روست که معتقدیم طرح استدلال‌های علمی در مجامع عمومی که سطح آگاهی و دانش افراد آن متفاوت است، کار چندان پسندیده‌ای نیست.

دیگر این‌که دو طرف گفت‌وگو ضمن برخورداری از انصاف، کاملاً بی‌طرف باشند. قرآن کریم در خطاب به پیامبر اکرم(ص) - که از چنان ایمان مستحکمی برخوردار بود که هیچ‌کسی تردیدی در آن ندارد - از وی می‌خواهد که با موضع بی‌طرفی وارد گفت‌وگو گردد:

«و انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» (سبأ / ۲۴) (... اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار).

و نیز در همین زمینه می‌فرماید: «قل فأتوا بكتاب من عندالله هو اهدی منهما اتبعه ان كنتم صادقين» (القصص / ۴۹)؛ بگو: اگر راست می‌گویید از جانب خداوند کتابی بیاورید که از این دو (مراد تورات و قرآن است) بهتر راه بنماید تا من هم از آن پیروی کنم.

صاحب «المحجة البيضاء» در سخن از شرایط مناظره و گفت‌وگو، می‌گوید: «نخست آن‌که هدف از آن - مناظره و گفت‌وگو - رسیدن به حق و عیان‌گشتن حق باشد به هر صورتی که پیش آید، نه آن‌که بخواهیم درستی دیدگاه و دانش خویش و صحت رأی خود را نمایش دهیم که این‌کار جنگ و جدال است که به سختی از آن نهی شده است» و می‌افزاید: «این‌که گفت‌وگو کننده در طلب حق، همچون کسی باشد که در جست‌وجوی گمشده‌ای است که وقتی بدان دست یافت، شکرگزار است و برایش تفاوتی نکند که حقیقت به وسیله خودش یا دیگری عیان شده باشد، هر طرف باید طرف دیگر را نه دشمن که یار خود بپندارد و هنگامی که طرف مقابل او را متوجه خطایش گرداند و حقیقت را برایش آشکار گرداند، سپاسگزارش باشد».^(۲)

آری قرآن کریم به مسلمان می‌آموزد که بشنود و مقایسه کند آن‌گاه از بهترین‌ها، پیروی نماید: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» (الزمر / ۱۸)؛ آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند).

(۱) المحجة البيضاء ج ۱ ص ۱۰۱.

(۲) «المحجة البيضاء فی احیاء الاحیاء» (فیض کاشانی) ج ۱ ص ۹۹.

گفتنی است برخی، از این سخن حضرت علی علیه السلام، خطاب که فرمود: «ببینید اگر معاویه شایسته تر بود او را و اگر من سزاوتر بودم مرا ابقا کنید» ایراد گرفتند و آن را حمل بر آن کردند که حضرت در حقانیت خود شک داشته است؛ در پاسخ این گروه، حضرت فرموده است که این سخن نباید به معنای شک از سوی وی، تلقی گردد، او - حضرت علی (ع) - می خواسته آن ها رعایت بی طرفی را بکنند و در پایان نیز آیه شریفه: «وانا او ایاکم...» را یادآور شده است.^(۱)

دیگر این که هر دو طرف باید به نظر و عقاید دیگری احترام بگذارند، این مطلب از توجه به لحن برخی آیات قرآنی قابل درک است، مثلاً: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم» (الانعام / ۱۰۸)؛ چیزهایی را که آنان به جای الله می خوانند، دشنام مدهید که آنان نیز بی هیچ دانشی، از روی کینه توزی به الله دشنام دهند. و نیز: «قل لانسألون عما اجرنا و لانسأل عما تعملون» (سبأ / ۲۵)؛ بگو: ما اگر مرتکب جرمی شویم، شما را بازخواست نمی کنند و اگر شما کاری آن جام دهید ما را بازخواست نخواهند کرد.

اوج زیبایی این تعبیر در مقایسه دو عبارت «اجرنا» (مرتکب جرم شدیم) از یک سو و «تعلمون» (کاری آن جام دهید) از سوی دیگر، نهفته است. قرآن کریم، اثرپذیری از کارها و اعمالی که یکی از دو طرف، آن ها را شگفت می پندارد (و پذیرش آن برایش دشوار است) امر پیش پافتاده ای قلمداد می کند و می گوید: «الانعام / ۱۰۸)؛ ... این چنین عمل هر قومی را در چشمشان آراسته ایم. پس از بازگشت همگان به پروردگارشان است و او همه را از کارهایی که کرده اند آگاه می سازد.

ج - موضوع گفت و گو

موضوع گفت و گو باید عینی و واقعی باشد، چنان چه موضوعی وهمی یا از جمله امور غیر قابل درک برای طرف دیگر باشد، گفت و گو بی ثمر خواهد بود، در این حالت، بحث را باید متوقف کرد و به پرسش های مطرح شده، پاسخی نداد یا پاسخ هایی داد که خیلی کلی باشد، آیتی که در پی می آید در همین معنا مطرح شده اند:

(۱) الاحتجاج (طبرسی) ص ۲۷۶.

«يسألونك عن الالهة قل هي مواقيت للناس والحج» (البقره / ۱۸۹)؛ از تو درباره هلال‌های ماه می‌پرسند بگو برای آن‌است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند.

«يسألونك عن الساعة ايان مرساها قل انما علمها عند ربى» (الاعراف / ۱۸۷) درباره قیامت از تو می‌پرسند که چه وقت فرا می‌رسد. بگو: علم آن نزد پروردگار من است. «ويسألونك عن الروح قل الروح من امر ربى» (الاسراء / ۸۵)؛ تو را از روح می‌پرسند بگو: روح جزئی از فرمان پروردگار من است...

«ويسألونك عن الجبال فقل ينسفها ربى نسفا» (طه / ۱۰۵)؛ تو را از کوه‌ها می‌پرسند. بگو: پروردگار من همه را پراکنده می‌سازد.

قرآن، همین موضع را در برابر کسانی که اقدام به طرح مسائل جدل‌انگیز یا نه چندان جدی می‌کنند، در پیش گرفته است و به همین ترتیب، تنها باید به مسائل عملی و ملموس، پرداخته شود:

«فاما الزيد فيذهب جفاء و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض» (الرعد / ۱۷)؛ ... اما کف به کناری افتد و نابود شود و آن‌چه برای مردم سودمند است در زمین پایدار بماند...

امام غزالی می‌گوید: «این‌که [مناظره کننده باید] در موضوعی مهم یا درباره مسئله ای قریب‌الوقوع، مناظره کند و توجه خود را به چنین اموری مبذول دارد».^(۱)

د- فضای گفت‌وگو

برای آن‌که گفت‌وگو اثر مثبتی در پی داشته باشد، باید مواردی چند در آن فراهم باشد:

از جمله: رعایت اخلاق و ادبیات گفت‌وگو که در سخن گفتن از شرایط دو طرف، مثال‌های مربوط به آن‌را یادآور شدیم.

و دیگر عدم به‌کارگیری شیوه‌های تهدید و ارعاب که در این صورت جایی برای گفت‌وگو منطقی و خردمندانه نخواهد بود.

بهترین مثال در این باره، فضای انفعالی است که مشرکان در برابر پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) پدید آوردند و او را به جنون متهم ساختند؛ در چنین فضایی استدلال کردن در رد این اتهام، معنایی نداشت؛ بنابراین قرآن کریم از آن حضرت

(۱) المحجة البيضاء ج ۱ ص ۱۰۰.

می‌خواهد در وهله اول با حذف چنین فضا و فاصله‌ای به منظور ایجاد جو تفکر و اندیشه وارد مرحله بعدی شود.

«قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید» (سبأ / ۴۶)؛ بگو: شما را به یک چیز اندرز می‌دهم، دو به دو و یک به یک برای خدا قیام کنید سپس ببینیدشید، تا بدانید که در یار شما (مراد پیامبر (ص) است) دیوانگی نیست. اوست که شما را از آمدن عذابی شدید می‌ترساند.

ه- شیوه گفت‌وگو

قرآن کریم، نشانه‌های برجسته‌ای از این شیوه را یادآور می‌شود؛ از جمله انعطاف‌پذیری، عدم تعصب در روش‌ها و سرآن جام‌گزینش بهترین راه‌ها، خداوند متعال می‌فرماید:

«ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین» (النحل / ۱۲۵)؛ مردم را با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت بخوان و با بهترین شیوه با آنان مجادله کن؛ زیرا پروردگار تو به کسانی که از راه او منحرف شده‌اند، آگاه‌تر است و هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

«و قل لعبادی یقولوا الی الی الی احسن» (اسراء / ۵۳)؛ و به بندگان من بگو که با یک‌دیگر به بهترین وجه سخن بگویند...

«ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن» (عنکبوت / ۴۶)؛ با اهل کتاب جز به نیکوترین شیوه مجادله نکنید...

نشانه دیگر، رعایت منطق و استدلال درست است به گونه‌ای که بحث مورد نظر بدون از این شاخ به آن شاخ پریدن و جدال‌های بی‌فرجام به صورت طبیعی از زمینه چینی و مقدمات، به نتیجه‌گیری برسد. آیات قرآنی که از جدل و مناقشه و منازعات لفظی نهی می‌کنند فراوانند از جمله آیه: «ما ضربوه لک الا جدلا بل هم قوم خصمون» (الزخرف / ۵۸)؛ ... و این سخن را جز برای جدال با تو نگفتند که مردمی ستیزه جویند. و در عین حال به استدلال و برهان فرا می‌خواند و می‌گوید: «قل هاتوا برهانکم» (النمل / ۶۴)؛ بگو دلایل خود را مطرح سازید. و از هرگونه ناسازگاری و لجبازی، اظهار نفرت می‌کند و در این آیه، مثالی برای آن می‌آورد: «و اذا قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او

اتنا بعذاب الیم» (الانفال / ۳۲)؛ و آن هنگام که گفتند: بار خدایا، اگر این که از جانب تو آمده حق است، بر ما از آسمان بارانی از سنگ ببار یا عذاب دردآوری بر ما بفرست. و نیز آیه: «وان منهم لفریقا یلوون النستهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وماهو من الکتاب» (آل عمران / ۷۸)؛ و از میان ایشان گروهی هستند که به شیوه کتاب خدا سخن می‌گویند تا پندارید که آن‌چه می‌گویند از کتاب خداست در حالی که از کتاب خدا نیست...

و نشانه دیگر شیوه درست گفت‌وگو، حذف عناصری است که علاوه بر ایجاد تنش، تأثیری در نتیجه‌گیری ندارند، خداوند متعال می‌فرماید: «قل لاتسألون عما اجرنا ولا نسأل عما تعملون» (سبأ / ۲۵)؛ بگو: اگر ما مرتکب جرمی شویم، شما را بازخواست نمی‌کنند و اگر شما مرتکب کاری زشت گردید ما را بازخواست نخواهند کرد.

و- هدف از گفت‌وگو

هدف، وصول به گستره‌های مشترک میان دوطرف است که از این آیه برداشت می‌شود: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لانشرک به شیئا ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (آل عمران / ۶۴)؛ سبگو: ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه‌ای که پذیرفته ما و شماست پیروی کنیم، آن‌که جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سوای خدا به پرستش نگیرد...

و در نتیجه در این چارچوب و در عرصه نیکی و تقوی و فاصله‌گیری از گناه و دشمنی با یک‌دیگر همکاری نماییم.

می‌توان به تمامی آن‌چه که برشمرده شد، وجودی داور عادل را نیز افزود که این آیه شریفه نیز اشاره به همین نکته دارد: «قل یجمع بیننا ربنا بالحق ثم یفتح بیننا بالحق و هو الفتح العلیم» (سبأ / ۲۶)؛ بگو: پروردگار ما، ما و شما را گرد می‌آورد سپس میان ما به حق داوری می‌کند؛ زیرا اوست حکم‌کننده و دانا.

درباره تفاهم و نزدیکی مذاهب

پس از این نگاه گذرا به کتاب آسمانی، روشن می‌گردد که تفاهم و درک متقابل، چیزی است که قرآن کریم، همگان را بدان فرا می‌خواند و آن‌را نه تنها به دینداران، بلکه به عموم افراد بشر- جز آنان که راه ستم پیشگی و ستیزه‌جویی در

پیش گرفته‌اند - توصیه می‌کند.

وقتی وارد عرصه اسلام می‌شویم این نکته از اهمیت و تاکید فزون‌تری برخوردار می‌شود؛ زیرا اسلام، عرصه برادری، وحدت تسامح، پذیرش اصول اسلامی و تحمل اختلاف نظرهای اجتهادی و عرصه‌ای است که در آن مسلمانان، درباره اصول، اتفاق نظر دارند؛ همچنان که در خصوص درصدها بالایی از احکام شرع نیز هم عقیده‌اند. و در برخی نظام‌های اسلامی، از جمله نظام اخلاقی، تربیتی، معاملات و نظام جزایی و جز آن، اختلاف‌ها بسیار اندک و گاه نزدیک به صفر است.

آری، وقتی وارد عرصه اسلام و مسلمانانی می‌شویم که قرآن کریم و نیز سنت نبوی شریف همواره با تعبیر یکسان «یا ایهاالذین آمنوا» از آن یاد می‌کنند، به‌رغم گوناگونی احتمالی راه‌های دریافت دین، از منبع واحدی تغذیه می‌شود، و از سرنوشت واحد، تاریخ و سرگذشت یگانه، منافع و مصالح متحد و دشمن مشترک و در عین حال یک شعار و یک سمت‌گیری برخوردار است، در چنین عرصه و گستره‌ای، تفاهم داشتن و همرنگی، از بدیهیات اولیه آن است و نیاز به هیچ‌گونه استدلالی هم ندارد.

شبیه‌های موجود:

در این میان، شبهاتی بدین شرح - گاه همراه با حسن‌نیت و گاهی توأم با سوءنیت و غرض‌ورزی - مطرح شده‌اند:

- ۱ - اختلاف‌های میان مذاهب اسلامی، در اصول است.
- ۲ - اختلاف میان مذاهب اسلامی ناشی از اختلاف منابع آن‌هاست.
- ۳ - هر طرف دیگری را به بدعت‌گذاری متهم می‌کند.
- ۴ - در بحث مربوط به پیامدها و الزامات اعتقادی، هر طرف دیگری را متهم به شرک می‌کند.
- ۵ - هر طرف دیگری را به نفاق و توطئه‌گری متهم می‌کند.
- ۶ - این گمان که پذیرش گفت‌وگو (با دیگران) برخاسته از شک در مذهب یا پذیرش ضمنی یا تلویحی دیدگاه دیگران است.
- ۷ - این گمان و تصور که تقریب مذاهب، با هدف یکسان‌سازی و تحمیل یک مذهب بر مردم است که چون این امر، باطل است، فراخوان تقریب نیز باطل بوده پذیرفتنی نیست.

۸- این گمان که تقریب میان مذاهب، انتقال پیروان یک مذهب به مذهب دیگر را آسان می‌کند و موجب به هم خوردن تعادل در پیروان مذاهب خواهد شد.

۹- این گمان که تقریب، پوششی برای نفوذ در مذاهب دیگر و تبلیغ آموزه‌های مغایر و ایجاد تردید در آنهاست.

۱۰- این گمان که «تقریب»، حرکتی سیاسی است و ربطی به جوهر دین ندارد، و از این گونه تصورات و گمان‌هایی که با برخی از آنها شخصاً روبه‌رو گشته‌ام و درباره برخی دیگر از آنها نیز مطالب فراوانی، خوانده‌ام.

و اما من خداوند متعال را نسبت به آنچه در دل و اندیشه دارم گواه می‌گیرم که هیچ‌یک از این شبهه‌ها، وارد نیست و از مرحله شبهه و گمان، فراتر نمی‌روند، هر چند با این که گروهی اقدام به بررسی و مطالعه این شبهات و کشف بی‌پایگی آنها نمایند، مخالفتی ندارم؛ اما در این جا لازم می‌دانم که به برخی حقایق، اشاره‌ای داشته باشم:

۱- وقتی می‌بینیم که قرآن کریم به مسئله گفت‌وگو حتی با مشرکان و اهل کتاب، اهتمام می‌ورزد، چگونه می‌توان تصور کرد که تفاهم میان مسلمانان را منع کرده باشد؟!

۲- بحث قرآنی و حدیثی (روایی) گسترده‌ای درباره مدارا به منزله صفتی پسندیده برای مسلمانان و کیفیت ارتباط آنان با دیگران وجود دارد که در این جا فرصتی نیست تا به تفصیل آن را بررسی نمایم.

۳- بزرگان، سران و ائمه مذاهب، در کنار یک‌دیگر می‌زیستند و نزد هم‌دیگر درس می‌خواندند و هر یک از ایشان به ایام شاگردی نزد دیگری، افتخار می‌کرد؛ همچنان که آنان هرگز ادعای داشتن انحصاری حقیقت را نمی‌کردند؛ حال آن‌که برخی پیروان آنان را می‌بینیم که حتی از تفاهم با دیگران نیز اجتناب می‌ورزند.

۴- ما شاهد حرکت تقریب مذاهب در دهه پنجاه (میلادی) در الازهر بوده‌ایم که بزرگان و علمای گران‌قدری در آن شرکت داشتند که از جمله این نام‌ها را می‌توان برشمرد:

۱- استاد بزرگوار شیخ المراغی.

۲- استاد بزرگوار شیخ مصطفی عبدالرزاق.

۳- استاد بزرگوار شیخ عبدالمجید سلیم.

۴- استاد بزرگوار شیخ محمود شلتوت (مفتی اعظم).

- ۵ - آیت‌الله العظمی شیخ محمدحسین آل کاشف الغطاء.
- ۶ - دانشمند گرانقدر سیدشرف‌الدین الموسوی.
- ۷ - آیت‌الله العظمی سیدحسین بروجردی.
- ۸ - استاد بزرگ سید هبه‌الدین شهرستانی.
- ۹ - روحانی بزرگوار آیت‌الله محمدتقی قمی.
- که جملگی علمای بزرگوار سنی و شیعه‌ای هستند که پرچم تقریب برافراشتند و در این راه گام برداشتند، آیا می‌توان گفت که شبهه‌های یادشده که برخی از آن‌ها ریشه‌ای هم هستند از دید آن‌ها پنهان بوده.
- مرحوم شیخ محمد محمدالممدنی، مؤده‌رسان گام ارزنده‌ای بود که در دانشگاه الازهر با تدریس فقه شیعه امامیه وزیدیه در بزرگ‌ترین دانشکده خود برداشت، گام دیگر، در همان ایام، با وارد کردن فقه اهل سنت در دانشکده معقول و منقول (دانشگاه تهران) از سوی ایران برداشته شد.^(۱)
- ۵ - حرکت تقریب امروزه پیشرفت گسترده و پذیرش همگانی شایسته‌ای داشته است، بهترین شاهد این مدعا، اقدام بزرگ‌ترین مجمع فقهی، یعنی مجمع فقه اسلامی جده در ایجاد شعبه و تیره‌ای بنام «شعبه التقریب بنی المذاهب اسلامی»، نیز ایجاد و برقراری فضای همدلی و آزادمنشی در نشست‌های عمومی آن است که نشانگر وحدت منابع و دیدگاه‌ها (در میان مذاهب مختلف اسلامی) و آغوش باز پذیرش اجزای مختلف جهان اسلام نسبت به یک‌دیگر است؛
- بدین منظور، در جمهوری اسلامی ایران نیز «مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی» شکل گرفت که در شورای عالی آن، علمایی از مذاهب گوناگون اسلامی عضویت دارند و این مجمع نیز به نوبه خود «دانشگاه مذاهب اسلامی» را بنا نهاده است.
- افزون براین‌ها، «سازمان جهانی اسلامی علوم و تربیت» (ایس‌ک‌و) نیز «تقریب» را به مثابه هدفی برای خود در نظر گرفت و کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های متعددی در سرتا سر جهان، درباره آن برگزار کرد.
- مراکز علمی - دینی در کشورهای اسلامی از جمله: مراکش، مصر، الجزایر، اردن، سوریه، لبنان، ایران، پاکستان، سودان، مالزی، اندونزی و غیره نیز در برای تاکید

(۱) «ملف التقریب»: ص ۲۱۲.

بر همین حقیقت، میزگردها و کنفرانس‌های بین‌المللی برگزار کردند.

۶- لازم است روشن گردد که منظور ما از «اصول» چیست تا معلوم شود که وقتی می‌گوییم در اصول اختلافی وجود ندارد، یعنی چه؟ اگر مباحث تفصیلی مربوط به مرز اسلام و غیر اسلام (مسلمانی و غیرمسلمانی) را با استناد به آیات قرآنی و روایات شریفه، فشرده سازیم به این نتیجه می‌رسیم که این متون، این موارد را به‌مثابه مرزهای مسلمان در نظر گرفته‌اند:

۱- ایمان اجمالی به یکتاپرستی.

۲- ایمان به رسول اکرم (ص) و لزوم اطاعت از دستورات و آموزه‌هایی که از وی شرف صدور یافته است.

۳- باور به قرآن کریم و آن جام تمامی اوامر و نواهی آن و پذیرش دیدگاه‌ها و آموزه‌هایی که در بردارد.

۴- ایمان اجمالی به روز رستاخیز.

۵- ایمان به این‌که اسلام، مجموعه احکامی است که رفتارهای فردی و اجتماعی انسان را سامان می‌بخشند و لازم است به مورد اجرا گذارده شوند. که به نظر من، در باره این اصول، میان مذاهب مختلف اسلامی، هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد هرچند در باب جزئیات، ممکن است اختلاف نظرهایی وجود داشته باشد، جزئیاتی از قبیل:

۱- صفات الهی و رابطه آن با ذات (الهی).

۲- مسائل فرعی عقیدتی مثل «جبر و اختیار»، «قضا و قدر»، «شفاعت» و جزآن.

۳- اثبات یا رد برخی روایات از نظر سند یا مضمون که اختلاف‌های دیگری نیز بر آن مترتب می‌شود.

۴- در مسائل مربوط به خلافت و امامت.

۵- در برخی از احکام تشریحی.

و موارد دیگر.

و اما با این وصف، همگی اتفاق نظر دارند که اگر چیزی در قرآن کریم یا سنت شریف نبوی، ثابت گشت، بی‌هیچ تردیدی باید آن را پذیرفت و بدان تن داد.

لازم به یادآوری است که برخی، تلاش دارند تا با یادآوری پیامدهای اعتقاد به فلان نظر یا رأی فقهی، طرف مقابل خود را به خروج از دایره اسلام، سوق دهند.

چنین روشی در این عرصه و مادام که طرف مقابل، چنین الزامی را نپذیرفته. مردود است؛ زیرا اگر او این لوازم را می‌پذیرفت، با فرض ایمان به اصول یادشده، لازم می‌آمد که از آن اعتقاد، دست شوید؛ در نتیجه نمی‌توان کسی را با این استدلال که به نظرمان لازمه فلان اعتقاد و پذیرش بهمان رأی فقهی، نفی اصول (یا یکی از اصول) اولیه دین است، از اسلام خارج کرد و بدین ترتیب مسئله اتهام به بدعت و شرک را برای خود حل کنیم.

۷- روشن است که منابع شرع از نظر همه مسلمانان، کتاب خدا و سفت نبوی است که البته با اختلاف نظر در رابطه قرآن با سنت و این که مثلاً آیا سنت می‌تواند احکام عام قرآنی را تخصیص بزند یا خیر، منافاتی ندارد، و نیز با اختلاف نظر در راه‌های دسترسی به سنت، و یا با اختلاف در دلالت تقریر است نبوی، سرانجام با اختلاف نظر در این که آیا پیامبر اکرم(ص) فرمان‌های خود را به اعتبار حاکم بودن صادر فرموده است یا پیامبر بودن؟

۸- ما از حربه تهمت‌زنی و شک و تردید و ایجاد شبهه در نظرات دیگران منع گشته‌ایم.

۹- حرکت تقریب- همچنان که کاملاً روشن است- هرگز در پی ادغام یا ذوب هیچ یک از مذاهب در دیگری نیست. این حرکت بر این باور است که از یک سو، تمامی مذاهب ذخیره و ثروت این امت و تمدن به شمار می‌روند و از سوی دیگر، اعتقادش بر آن است که ایده مذهب واحد، تنها یک پندار و ایده‌ای صرفاً خیالی است.

۲- علامه سید محسن امین طلائی دار تقریب^(۱)

برخی بر آنند که در برابر وحدت امت و نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر، آنچنان موانع و دشواری‌های عقیدتی، تاریخی و مذهبی - حتی در میان آداب و سنن مردمی - وجود دارد که جنبهٔ نو‌مید کننده و تقریباً غیر ممکن‌ی به این موضوع می‌بخشد؛ حال آن‌که، ما معتقدیم همچنان‌که علامه بزرگوار «امین» نیز تأکید می‌کرد، این مشکلات و موانع - چه در سطح نظری و چه در بعد عملی - توهمی بیش نیست و ریشه و پایه‌ای ندارد.

اینک نیز «تقریب» و نزدیکی مسلمانان به یکدیگر جای خود را به پراکندگی می‌دهد و شکل‌گیری چنین فضایی، امیدی است که به تدریج در حال تحقق است. و اینک تلاش و کوشش رهبرانی چون مرحوم علامه امین، خیل کسانی را مطرح ساخته که نه تنها به نزدیکی مذاهب اسلامی بلکه به گفت‌وگوی اسلام با ادیان دیگر به قصد نیل به اشتراکات میان آن‌ها، فرا می‌خوانند؛ آن مرحوم (ره) با پیروان ادیان دیگر نیز همدردی می‌کرد و ای بسا که در این همدلی و همدردی اشکش نیز سرازیر شد.^(۲)

بی‌مناسبت نیست در این‌جا از برخوردی که در مخالفت با قانون فرقه‌ای فرانسه داشت یاد کنیم که خطاب به کمیساریای عالی فرانسه گفت: «من به عنوان رهبر معنوی طایفه اسلامی شیعه در سوریه و لبنان، از آن جناب می‌خواهم در جریان انزجار تمامی شیعیان از این قانون و چنین تفرقه افکنی‌هایی میان مسلمانان، قرار داشته باشید».^(۳)

امروزه ما شاهد تغییر وضع بسیاری از نومیان و استقبال گسترده از سوی علما و اندیشمندان امت اسلامی و حتی توده‌های مسلمانان از «تقریب» هستیم و چه بسا بتوان گفت فراخوان‌های گفت‌وگوی جهانی تمدن‌ها - و پیش از همه میان مسلمانان - و نیز یورش گستاخانهٔ دشمنان امت اسلامی با عناوینی چون تروریسم، جهانی سازی و حقوق بشر و غیره، تأثیر به‌سزایی در این زمینه داشته‌است. پیش از هر چیز، باید توضیح داده شود که فراخوان «تقریب» و وحدت، مطلقاً

(۱) بزرگداشت مرحوم علامه سید محسن امین (ره) در دمشق.

(۲) از سخنان علامه سید محمد علی امین در مراسم سوگواری مرحوم سید حسن امین.

(۳) «اعیان الشیعه» جلد ۱۰ - ص ۳۷۰.

به معنای تلاش برای ذوب مذاهب در یکدیگر نیست؛ این مذاهب، میراث اجتهادی پرشکوهی هستند که نمایانگر پر باری اندیشه اسلامی و کاربرد خرد مسلمانان در بهره‌گیری از عنصر اجتهاد در متون مقدس شرعی، طی قرن‌ها هستند. در نتیجه تشکیل دهنده گستره وسیعی است که امت می‌تواند به تدریج به منظور حل مشکلات تمدنی خود، از آن‌ها یاری جوید.

به نظر ما، «تقریب» عبارتست از:

۱ - پای بندی به بنیادها و اصول مسلم اسلامی و همکاری در عرصه‌های مشترک مذاهب.

۲ - تلاش بی وقفه به منظور کشف عرصه‌های توافق شده و گسترش آن‌ها.

۳ - مراجعه هر فرد به مذهب خویش در موارد اختلافی - که خیلی کم هستند - و معذور دانستن یکدیگر در آن بخش‌هایی که از نظر اجتهادی، اختلاف نظر وجود دارد.

۴ - توسعه و تحکیم ادبیات و اخلاق «تقریبی» از جمله: همدلی، خوش گمانی و نیل به تفاهم و احساس برادری و همبستگی.

در این باره مرحوم علامه «امین» در توضیح هدف از فراخوان «تقریبی» خویش می‌گوید: «در این مقاله، منظور ما [از فراخواندن به تقریب] آن نیست که اهل سنت را شیعه یا بر عکس، شیعیان را سنی مذهب کنیم یا هر یک از پیروان مذاهب، دست از معتقدات و دیدگاه‌های خود بشوید» و می‌افزاید:

«ممکن است در باره ایده (تقریب) سوء تفاهمی پیش آید و مثلاً گفته شود فراخوانی به رها ساختن بحث و بررسی در حقانیت این یا آن مذهب است چون ما نمی‌توانستیم جز با ترک چنین کاری (یعنی بحث در حقانیت مذهب خویش) برادری خود را حفظ کنیم؛ لیک این درست نیست که گفته شود فراخواندن به «تقریب» - با وجودی که هر طرف پای‌بند مذهب خویش است و آن را بر حق می‌داند و بدون دلیل دست از اعتقادات خود نمی‌کشد - پذیرفتنی نیست. ما می‌گوییم آنچه که دو طرف باید بدان فراخوانده شوند، همکاری، بهره‌گیری از دلایل علمی، پای‌بندی به آداب و اخلاق اسلامی و اجتناب از برخوردها و اقدامات ناشایست و خصمانه است»^(۱).

بنابراین «تقریب» به معنای بستن درب مباحث کلامی یا تاریخی نیست و حتی از کسی هم نمی‌خواهد که از ایمان خویش نسبت به حقانیت مذهب خود یا

(۱) از مقاله‌ای که با عنوان «حق‌الیقین» از آن مرحوم، منتشر شده است.

شایستگی آن برای پیروی، دست شوید؛ بلکه آن چه مطمح نظر است انگشت گذاردن بر همکاری در عرصه‌های مشترک و توسعه بخشیدن به آن‌ها و معذور دانستن یک‌دیگر در موارد اختلافی است.

موانع و دشواری‌هایی که نا امیدان از آن دم می‌زنند، مسائلی است که اگر واقعیت آن‌ها را در نظر گیریم و با روحیه قرآنی گفت‌وگو، با آن‌ها برخورد کنیم و اگر متوجه پیامدهای سترگ، سازنده و تاریخی وحدت باشیم به سادگی می‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد.

ما در بُعد اعتقادی اصولاً به هیچ‌گونه اختلافی معتقد نیستیم؛ توحید، نبوت، معاد، قرآن و سنت شریف نبوی، بزرگواری و عظمت صحابه (رض)، عشق به اهل بیت (ع) و کعبه و ایمان به اصول و ارکان شرع، مسائلی است که هیچ اختلاف نظری در باره آن‌ها، وجود ندارد گو این که اختلاف در جزئیات، اگر هم وجود داشته باشد به هیچ‌یک از اصول یاد شده، خدشه‌ای وارد نمی‌کند.

اختلاف در جزئیات نیز - بر فرض وجود - مطلقاً نباید به معنای نبود تفاهم و همدلی باشد؛ چه بسیار صحابه که دیدگاه‌های متفاوتی با یک‌دیگر داشته یا سران و سردمداران مذاهب که در استنباط حقیقت از میان متون شرعی، دارای اختلاف نظر بوده‌اند؛ این اختلاف‌ها، هرگز به رفتار خصمانه یا برخورد دشمنانه، منجر نگشته است.

در این جا یادآور می‌شوم که برخی از پیروان به خطا چنین پنداشته‌اند که تبری جستن، شامل پیروان مذاهب دیگر و کسانی است که هم عقیده آنان نیستند؛ ائمه اهل بیت (ع) با این تصور و برداشت انحراف‌آمیز مقابله کرد آن‌را تصحیح نموده‌اند؛ بدین منظور در روایتی آمده است: «نام گروهی به میان آمد (راوی می‌گوید): به ایشان (یعنی امام جعفر صادق (ع)) عرض کردم: ما باید از ایشان تبری جوئیم چون آن‌ها به آن چه معتقدیم، اعتقاد ندارند، حضرت (ع) فرمود: با ما دوستی دارند؛ لیک چون با شما هم عقیده نیستند از ایشان تبری می‌جوئید؟ ... تا آن جا که فرمود: نظر ما جز این است که شما می‌گوئید و بهتر است که ما از شما تبری جوئیم! ... و فرمود: با ایشان دوستی پیشه کنید و از ایشان تبری نجوئید...»^(۱)

تبری جستن باید فقط متوجه دشمنان خدا و اسلام و امت باشد و این مقوله در میان مسلمانان، جایی ندارد و این نکته‌ای است که مرحوم علامه امین، اقدام به

(۱) و مسائل الشیعه، باب ۱۴ از ابواب: امر به معروف و نهی از منکر، ج ۱۶، ص ۱۶۰، چاپ دار آل البیت (ع).

تصحیح آن کرده است.^(۱)

آنچه که در این مقام، نسبت به اجتناب از آن باید دقت کنیم، توجه به لازمه‌ها و پیامدهای برخی اعتقادات است.

گاه می‌شود که مثلاً یک طرف گمان می‌کند قابل شدن به نوعی تجسم، مستلزم شرک (به خدا) یا اعتقاد به تحسین یا تقبیح شرعی (و نه عقلی)، مستلزم بستن باب نبوت یا پذیرش چنین امری است؛ گاهی نیز طرف دیگر تصور می‌کند که اعتقاد به شفاعت، توسل [به ائمه(ع)]، زیارت قبور نیز مستلزم شرک (به خدا) است و به همین ترتیب، زنجیره اتهام‌ها، و تکفیر، تفسیق و بدعت به این یا آن سو، آغاز می‌شود.

حقیقت آن است که هیچ یک از دو طرف، این لوازم و پیامدهای اعتقادات خود را نمی‌پذیرد و توجیه‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی به عمل می‌آورد که به نظر وی مستند به دلایل معتبر شرعی و عقلی است، در این صورت احکام تکفیر و تفسیق مطلقاً معنایی ندارند، در نتیجه باید شرعاً در صدور این گونه احکام، اجتناب ورزیم و گرنه گرفتار دور تسلسل باطلی خواهیم شد.

در عرصه تاریخی نیز هیچ‌گونه مانع غیر قابل گذری در برابر برادری و همبستگی مسلمانان وجود ندارد، حساس‌ترین موضوع، یعنی خلافت (بعد از پیامبر اکرم(ص)) را نیز که در نظر بگیریم می‌بینیم در این موضوع، دو دیدگاه وجود دارد؛ در یکی تأکید بر آن است که آن حضرت(ص)، کسی را به جانشینی خود برگزید و تعیین فرمود و در دیگری، این امر، پذیرفته نمی‌شود. این موضوع دارای جنبه تاریخی است که البته به اعتبار تاریخی نیز جای بحث و بررسی دارد که در فضایی برادرانه و صمیمانه، فاقد هرگونه اشکالی است. اگر به توافق نایل آمدیم که زهی سعادت و در غیر این صورت، اجازه دهیم هر یک، دیگری را معذور بدارد [و راه خود رود]؛ بدین منظور است که مرحوم علامه امین، گفته است: «ما آن‌چنان درگیر مشروعیت خلیفه [پس از پیامبر(ص)] هستیم که کمیساریای عالی، خود خلیفه (و رهبر) ما می‌گردد».

در گذشته نیز آیت الله العظمی بروجردی، بر این نکته که اختلاف‌ها را به ابعاد غیر علمی نکنیم، تأکید کرده به جای این موضوع، به مسئله مهم تری، یعنی مرجعیت علمی ائمه اهل بیت(ع) - که همه متون اسلامی بر آن تأکید دارند و مسلمانان نیز درباره‌اش اختلافی ندارند و به همین دلیل تنها حضرت علی(ع) است

(۱) نگاه کنید به مقاله «حق‌الیقین» از علامه امین.

که در ذهن تاریخی همگی ما در مقام «امام» مطرح می‌شود - پرداخته است.^(۱) در این جا یادآور می‌شویم که امام علی(ع) بر خلاف آنچه که برخی تصور کرده‌اند، طی بیست و پنج سال به اصطلاح سکوت خود[در دوره خلفای راشدین، از زندگی سیاسی و سیاست، دوری نگزیده بود، بلکه در متن آن قرار داشت و بسیاری از مشکلات آن را حل کرد تا جایی که مؤرخان نقل کرده‌اند که خلیفه عمر بارها و بارها عبارت: «هیچ مشکلی جز به یاری ابوالحسن (حضرت علی(ع)) حل نمی‌شد» را تکرار کرده است.

اگر به تاریخ و سرگذشت ائمه دیگر مذاهب اسلامی و برخورد آن‌ها با یک‌دیگر مراجعه کنیم، از تسامح و مدارا و همکاری و احترام فراوان آن‌ها نسبت به همدیگر، شگفت‌زده می‌شویم.

می‌دانیم که کتاب‌های اهل سنت سرشار از روایات نقل شده از سوی ائمه اهل بیت(ع) است به گونه‌ای که یکی از علما^(۲) یادآور شده که تعداد ده هزار مورد از این گونه احادیث را گردآوری کرده است؛ ایشان تأکید می‌کنند که بسیاری از شاگردان امام جعفر صادق(ع) از علمای سنی مذهب بودند که در میانشان، بسیاری از خانواده‌های صحابه و خلفا و شماری از متکلمین مشهور و مورخین صاحب «سیره» نیز حضور داشتند.

روابط میان امام صادق(ع) و امام ابوحنیفه و نیز با امام مالک که نحوه حج رسول خدا(ص) را از ایشان نقل کرده همچنین اشعار امام شافعی درباره خاندان پیامبر(ص)، بسیار معروف است. امام احمد بن حنبل نیز وقتی گذارش به نیشابور افتاد حدیث معروف به «سلسله الذهب» را که امام رضا(ع) به نقل از پدران خود با ذکر نام ایشان نقل کرده روایت کرده است. این حدیث از این قرار است: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی أمن من عذابی» (کلمه لا اله الا الله دژ من است و هرکس آن را بر زبان جاری سازد وارد این دژ شده و کسانی که وارد این دژ شده‌اند از عذابم در امان خواهند بود. و حضرت(ع) افزود: «بشروطها»). امام احمد بن حنبل این حدیث را روایت کرده و در اظهار نظری نسبت به اسناد آن می‌گوید: اگر این اسناد (نام‌های ائمه اطهار(ع) از امام رضا(ع)) را بر

(۱) نگاه کنید به نوشته‌ای از همین قلم با عنوان: «المرجعية العلمية لاهل البيت(ع)».

(۲) آیت الله محمد واعظ زاده خراسانی دبیر کل سابق مجمع جهانی تقریب در کتاب خود: «دراسات و بحوث» صص ۴۲۳ - ۴۱۵.

مجنونی بخوانند، جنونش برطرف گردد.^(۱)

ما امروز، آرزوی رسیدن به وضعی را داریم که همکاری و همدلی ما مسلمانان، همچون همدلی بزرگانمان در گذشته باشد.

نباید از نظر دور داشت که مذهب گرایی [و تعدد مذاهب اسلامی] - مادام که بیانگر غنای علمی است - دارای خیر و برکات بسیاری است؛ ولیک عوامل فراوانی چون جهل و تعصب و نادیده گرفتن اخلاق اسلامی در بحث و گفت و گو و تمایلات حکومت‌گران طاغوتی و مسائلی دیگر، مذهب‌گرایی را به فرقه‌گرایی خشونت‌آمیز و درگیری‌های کور و متعصبانه‌ای مبدل ساخته که بر اثر آن‌ها چه خون‌ها و اشک‌هایی که جاری نشده است.

یکی از نویسندگان معاصر، می‌گوید: «مقامات حاکم، هیچ‌گاه از فتنه‌انگیزی و دمیدن در شیپور درگیری و تعصب، غافل نبوده‌اند؛ آن‌ها بدین وسیله با هدف تحکیم و تشدید وابستگی هرچه بیشتر مردم تحت حاکمیت به خویش، اقدام می‌کردند و این امر، منحصر به سنی یا شیعه هم نبوده است. میان خود حنبلی‌ها، اشاعره، حنفی‌ها، شافعی‌ها و مالکی‌ها نیز این جریان سابقه دارد». او می‌افزاید: «در بحبوحه این درگیری‌ها بود که نوعی جنگ وحشت و تروریسم فکری علیه نواندیشان و صاحبان اندیشه‌های خلاق مطرح گردید؛ نمونه آن نیز بلایی است که بر سر جنازه محمد بن جریر طبری در سال ۳۱۰هـ.ق آمد و شبانه در خانه خودش، به خاک سپرده شد؛ چون مردم مانع از آن شدند که این کار در روز روشن صورت گیرد».^(۲)

مسئله عادت‌ها و آداب و رسوم که این یا آن گروه بدان عمل می‌کنند نیز جای تأمل دارد؛ زیرا این‌گونه موارد به سادگی قابل تغییر نیست و تنها قهرمانان واقعی هستند که شهامت ایستادگی در برابر آن‌ها را دارند، از جمله این قهرمانان، شخصیت مورد نظری است که به گرامی‌داشت یاد او نشستیم؛ او با خرافات و بدعت‌ها مبارزه کرد و مراسم عزاداری حسینی را از کارهای ناروا و ناشایست، پاک گرداند و بر اثر همین کارها، با چه نامهربانی‌ها و تلخ‌کامی‌هایی که حتی از سوی برخی علما، روبه‌رو نگشت.

وقتی پس از گذر از مباحث عقیدتی و تاریخی وارد عرصه شرع و شریعت می‌شویم، با همسویی و اتفاق با شکوهی مواجه می‌شویم؛ در باره مسائل اخلاقی، مطلقاً اختلافی میان مسلمانان وجود ندارد، همچنان‌که جز در موارد بسیار نادر، در

(۱) «الصواعق المحرقة»، ابن حجر، ص ۲۰۳.

(۲) «قصه الطوائف»، دکتر فاضل الانصاری، ص ۲۳۵.

زمینه معاملات و نیز در زمینه عبادات - با صرفنظر از برخی تفاوت‌های بسیار جزئی - هیچ‌گونه اختلافی میان مسلمانان وجود ندارد.

در خصوص روابط مدنی نیز باید گفت که این‌ها نیز جز در خصوص برخی قواعد فقهی، در میان همه مسلمانان، یکسان است و در نتیجه و با توجه به آن‌چه گفته شد، می‌توان با اطمینان خاطر بر گفته برخی علمای محقق مبنی بر اتفاق نظر شیعه و سنی در بیش از ۹۰٪ از عرصه‌های شرعی، صحه گذاشت.^(۱)

دو سمت‌گیری «تقریبی»

حقیقت آن‌است که طرح ایده وحدت، غالباً به صورت توصیه‌های اجتماعی و در قالب فراخواندن به آگاهی از موضوع و دوری‌گزیدن از خطرات تفرقه و پراکندگی است؛ آنها این سمت‌گیری «تقریبی» اگر چه به دلیل برخورداری از مفاهیم پربار و پویا، می‌تواند تصویر روشنی در معرفی مقوله «تقریب» عرضه کند و ضرورت وجود آن در جامعه و نیاز مردم به آن را مطرح سازد. اما در عرصه واقعیت، فاقد ضمانت‌های لازم برای تضمین حضور و دوام مؤثر آن در متن جامعه به‌خصوص در میان نخبگان و قشر آگاه و روشن‌پروان هر یک از مذاهب است. برای رفع چنین اشکالی، بایستی ایده وحدت و «تقریب» مذاهب را در عرصه فقهی مطرح سازیم.

وقتی به ایده «تقریب» نزد فقها نظر افکنیم، می‌بینیم که این ایده، دو گونه سمت‌گیری مهم داشته است: یکی «فقه تقریبی» و دیگری «تقریب فقهی» است؛ وجه اشتراک این دو پروژه، در آن‌است که به وجود پیوند میان فقه و «تقریب» اعتقاد دارند؛ اما «تقریب فقهی» موضوع «تقریب» را از دیدگاه موقعیتی که در مجموعه فقه دارد، بررسی می‌کند. حال آن‌که «فقه تقریبی» به فقه از دیدگاه موقعیتی که در روند «تقریب» دارد، نظر می‌افکند.

با توجه به آن‌که علامه سید محسن امین، از برجسته‌ترین نمایندگان سمت‌گیری دوم - یعنی «تقریب فقهی» - است، در خصوص هر دو سمت‌گیری و ویژگی‌های آن‌ها، توضیح می‌دهیم.

(۱) از جمله اینان، اندیشمند شادروان استاد محمد المبارک و استاد دکتر الزحیلی و استاد حسین محفوظ و... را می‌توان نام برد.

سمت گیری نخست (فقه تقریبی):

تاریخ مذاهب اسلامی سرشار از مجموعه نظریات و دیدگاه‌های افراطی است که در واقع، پیامد تقلید و تعصب‌های فرقه‌ای به‌شمار می‌رود و خود علت عمده شدن بسیاری از مباحث حاشیه‌ای در فقه بوده و سهم به‌سزایی در شکل‌دهی به ذهنیت فرقه‌گرایی فقهی داشته و به‌تدریج این ذهنیت را جزو نمودهای هویت مذهبی، درآورده است. در پرتو این خطاهای مکرر در فقه، اختلاف‌های جزئی و حاشیه‌ای موجود میان مذاهب و فرقه‌های مختلف، تبدیل به خطوط قرمز بسیار پر رنگی شده که ظاهراً به هیچ وجه نمی‌توان نادیده‌شان گرفت و از آن‌ها چشم‌پوشی کرد.

طبیعی است که در چنین فضایی، آن‌چه که یارای رویارویی با فقه فرقه‌ای داشته می‌تواند به‌منزله دیدگاهی یاری‌گر همه مذاهب، عمل کند، «فقه تقریبی» است؛ این نوع فقه، منحصر به محدوده مذهب ویژه‌ای نیست بلکه تلاش دارد عرصه‌های مشترک و پویای میان مذاهب به‌ویژه مباحث مهم و سرنوشت‌سازی را که از موقعیت خاصی در فقه برخوردارند و هیچ جایگزین یا مشابهی برای آن‌ها وجود ندارد، پررنگ‌تر سازد.

موضع‌گیری‌های تقریبی که صاحبان این دیدگاه و سمت‌گیری دارند، پیش از آن‌که برخاسته از درک ضرورت فقهی معینی برای یک تحلیل عینی و علمی باشد، ناشی از واقع‌گرایی و تنها براساس درک ضرورت «تقریب» است؛ به عبارت دیگر، این گروه برآنند که «تقریب» میان مذاهب، عبارت است از کوششی بنیادی و اجتماعی که ناگزیر باید در عرصه‌های فراهم آمده برای آن صورت گیرد و البته در زمینه‌های فقهی با روشنی بیشتری بروزمی‌یابد.

سمت‌گیری دوم (تقریب فقهی):

این سمت‌گیری موضوع را از جنبه فقهی بررسی می‌کند و به مشکلاتی را تحلیل می‌کند که مصلحان و سران تقریب در راه تحقق عملی «تقریب» با آن مواجه‌اند؛ اگر بپذیریم بخشی از مشکلاتی که در روند وحدت با آن مواجه می‌گردیم، اساساً به ابهاماتی مربوط می‌شود که جز در عرصه فقه، راه حلی برای آن‌ها وجود ندارد، خواهیم توانست تصویر روشن‌تری از میزان موفقیت این سمت‌گیری در مقایسه با سمت‌گیری نخست، به دست آوریم؛ بدین ترتیب، درک که صاحبان این دیدگاه و معتقدان به این سمت‌گیری، نقطه آغاز حرکت تقریبی و شالوده‌آن‌را، مسائل عینی و ابهامات فقهی - که ممکن است حرکت «تقریبی» با آن‌ها

روبه‌رو شود - قرارداده آن‌گاه به راه‌های برطرف ساختن این ابهام‌ها و سوء تفاهم‌های فقهی، پرداخته‌اند.

از این دیدگاه انگیزه این دسته از علاقه‌مندان «تقریب» در پذیرش این ایده و از میان برداشتن موانع و دشواری‌هایی که بر سر راه آن قرار دارد، شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، انگیزه آن‌ها در «تقریب» از متن و بطن فقه، برمی‌خیزد و دیدگاه فقهی شکل گرفته نزد ایشان را تشکیل می‌دهد، و همین خود به‌خوبی نشانگر نقش مباحث مطرح شده از سوی صاحبان این ایده به مثابه مباحثی برخاسته از این انگیزه و دارای منافع بسیار برای تحقق اندیشه تقریب است که از مدت‌ها پیش، ذهن آنان را به خود مشغول داشته است.

با توجه به آن که دستاورد این مباحث و بررسی‌ها، برگرفته از تجربیات فقهی و ماده خام این نیز در واقع کاملاً فقهی است، این ایده به سهم خود می‌تواند به شکل طبیعی و خود به‌خودی و بی‌آن‌که نیازی به تلاش‌های جانبی معینی که ای بسا سوء تفاهم‌هایی در پی داشته باشد، راه خود را در میان متدینان باز کند و بدین ترتیب همچون بخش گسست ناپذیری از همزیستی فقهی در ذهن افراد مکلف، درآید.

آن‌چه که پذیرش این سمت‌گیری را مطرح می‌سازد این نکات است:

۱- اگر در یک چارچوب علمی و فقهی با موضوع وحدت و «تقریب» برخورد نشود باید به انتظار فضایی باشیم که هرگونه فعالیت اجتماعی در آن سرشار از نمودهای فقه رسمی و سنتی فرقه‌ای است و در چنین شرایطی، هیچ تضمینی برای پای‌بندی عملی به وحدت، وجود نخواهد داشت.

۲- گاهی لهیب شعله‌های تعصب‌های مذهبی و فرقه‌ای به علت مطرح شدن خصومتی میان مذاهب، زبانه گرفته و تردیدی نیست که پیامدهای منفی چنین خصومت و نفرتی، در صورتی که جنبه فقهی به‌خود گیرد و به مثابه بخشی از هویت فقهی درآید، رو به افزایش خواهد گذارد، برای مثال این‌که هر فرقه‌ای، تبری جستن از پیروان مذاهب دیگر را یک وظیفه فقهی حتمی خود، تلقی کند.

۳- ما اگر به فقه به منزله یک مجموعه منظم و هدفمند، نگاه کنیم پیش از هر چیز باید مشخص سازیم که این مجموعه منسجم وحدت، چه نقشی می‌تواند ایفا کند و کدام احکام را به علت تعهد به اصل وحدتی که بر آن اولویت دارد، می‌توان به کناری نهاد.

در این جا بد نیست به برخی ویژگی‌های این سمت‌گیری اشاره داشته و آن‌ها را بر حرکت تقریبی علامه سید محسن امین، تطبیق دهیم:

الف - صاحبان این نظریه فقهی «تقریب» منادی ذوب یا ادغام مذاهب در

یک‌دیگر نیستند. آن‌ها تلاش دارند که موقعیت تقریب را در مجموعه فقه اجتماعی، تبیین کنند و آن‌را در چارچوب فقهی روشنی، قرار دهند و آن‌دسته از ابهامات و شبهات فقهی ناظر بر ایده «تقریب» را با پاسخ‌های کافی و شافی، برطرف سازند و در جامعه اسلامی، به الزامات و عواقب آن پای‌بند باشند. علامه امین می‌گوید:

«منظور ما در این مقاله، آن نیست که شیعیان را سنی یا سنی‌ها را شیعه کنیم یا هر طرف، دست از نظرها و معتقدات خود بشوید». و در جای دیگری اظهار می‌دارد: «ممکن است نسبت به ایده نزدیکی مذاهب، سوء تفاهمی پیش آید و مثلاً گفته شود به معنای فراخواندن به رهاسازی بحث و بررسی در حقانیت این یا آن مذهب است، چون ما نمی‌توانیم جز با ترک چنین کاری (یعنی بحث در حقانیت مذهب خویش) برادری خود را [با دیگر مسلمانان] حفظ کنیم؛ اما این درست نیست که گفته شود فراخواندن به تقریب - مادام که هر طرف پای‌بند مذهب خویش است و آن‌را بر حق می‌داند و بدون دلیل دست از اعتقادات خود نمی‌کشد - پذیرفتنی نیست، ما می‌گوییم آن‌چه که دو طرف باید [در راه وحدت و «تقریب»] بدان فراخوانند همکاری، جست‌وجوی دلایل علمی، پای‌بندی به آداب و اخلاق اسلامی و اجتناب از برخوردها و اقدامات ناشایست و نفرت‌آور است».

به عبارت دیگر: اینان تلاش دارند تا حکم «تقریب» را استنباط کنند و موضوع را بکاوند؛ آن‌ها به جای دخالت در برخی مسائل جزئی میان این یا آن مذهب، تلاش دارند تا شالوده‌های کلامی «تقریب» را تحکیم بخشیده، دلایل فقهی لازم برای [توصیه به] آن‌را فراهم آورند.

ب - تنها تبیین فقهی حکم وحدت و مطرح ساختن آن در مجموعه اندیشه‌های فقهی، به مفهوم رفع اشکالات و نارسایی‌های فقهی مربوط به این موضوع حساس اجتماعی، نیست؛ حتماً باید - افزون بر چنین کار و تلاشی - در تناسب موجود میان دلایل فقهی وحدت و دلایل سایر احکام نیز کوشش کرد و سمت و سوی بحث‌ها و تحقیقاتی را که علما و فقها آن‌جام می‌دهند پیگیری نمود؛ در پرتو چنین کوشش‌ها و اقداماتی است که می‌توانیم موارد و وضعیتی را که طی آن‌ها، حکم وحدت و «تقریب» بر سایر احکام برتری دارد، تشخیص دهیم.

ای بسا از جمله مهم‌ترین مسائلی که صاحبان این دیدگاه «تقریبی» با آن روبه‌رو می‌گردند نحوه عرضه راه حل‌های علمی برای برخی مشکلاتی است که بر سر تناسب و پیوند دلایل وحدت با دلایل دیگر احکام فردی و جمعی، وجود دارد. چنین توجهی را در سخنان علامه امین - آن‌گاه که با نگاه فقهی به مسئله تولی و تبری می‌نگرد و سعی می‌کند به پیوند مسئله «تقریب» با این موضوع پردازد -

می‌بینیم؛ او می‌گوید: «برخی‌ها بر آنند که این امر (یعنی فراخواندن به «تقریب» و وحدت) با یکی از [واجبات] دینی یعنی تولی و تبری و اظهار و انکاش قلبی، دستی و زبانی با کسانی که به ارتکاب منکر می‌پردازند، منافات دارد؛ اما باید دانست که منظور از تولی به تبری، تحقق آن‌ها از سوی بندگان خدا به قصد رضای الهی و با نیت خالص برای خداوند متعال است؛ براین اساس اگر کسی کار زشتی آن جام داد یا مرتکب منکری گردید ما باید ناخشنودی خود از کار او را نشان دهیم و سعی کنیم از آن کار بازداریم؛ اما ما حق آزار رساندن و برخورد خشونت آمیز با او را نداریم و وظیفه ما آن است که با مهربانی و عطف، با او برخورد کنیم و از آن جام کار منکر، بازداریم و او را با نرمی و مهربانی به آن جام کارهای نیک و پسندیده فراخوانیم»^(۱).

ج - تکرار مداوم شعار وحدت؛ وقتی فقیه با استنباط شخصی به وجوب وحدت می‌رسد به گونه‌ای خاص، شعار وحدت سر می‌دهد و از وحدت دم می‌زند. «وحدت» شعار زیبا و در عین حال بسیار حساس و خطیری است؛ زیبا و دوست داشتنی است چون احساس همگانی نسبت به اهمیت آن وجود دارد؛ زیرا همه مسلمانان درک می‌کنند که نقطه ضعف موضع‌گیری‌های آنان، تفرقه و پراکندگی زمینی است که گرفتارش هستند، حساس و خطیر است زیرا اندیشه - هر اندیشه‌ای - اگر صرفاً جنبه تجریدی داشته باشد، به اوضاع واقعی مردم توجهی نکند و با دردها و رنج‌های آنان همسو نگردد بدون شک پس از مدتی به حاشیه رانده می‌شود، و بر عکس چنان‌چه وارد زندگی مردم شود و با آنان عجین شود به مثابه یک انعطاف تاریخی، جاودانه می‌گردد.

مسئله وحدت اسلامی - در جاهایی که مسلمانان حضوری عینی دارند و در هر جا که به سر می‌برند - مسئله مهم و خطیری است؛ کافی است به نقشه جهان و نقاط استراتژیک و پر اهمیتی که مسلمانان در آن اشغال کرده‌اند، نگاهی انداخته شود تا نقش بنیادین آنان در تمدن کنونی، کاملاً درک شود.

د - تلاش به منظور حذف و نفی خرافات. صاحبان نظریه فقهی تقریب، پیش و بیش از دیگران به پیامدهای منفی خرافات بر جامعه واقفند و از همین خاستگاه است که مرحوم علامه امین، با شجاعت درخور ستایشی و به رغم ناملایماتی که با آن‌ها روبه‌رو شد و گرفتاری‌هایی که برای وی در پی داشت، در برابر خرافات ایستادگی کرد که این نوع برخورد با خرافات از سوی فقیه، پژوهشگر، مصلح و محقق چون

(۱) نگاه کنید به مقاله: «حق الیقین».

او، البته جای شگفتی ندارد؛ او خرافات را به یک سو نهاد و به جای آن‌ها، زمینه های مشترک فعالیت و جایگزینی برای عرصه های خالی و آزادی به وجود آورد که به دنبال قلع و قمع خرافات و افسانه‌هایی که در ذهن بسیاری از مردم حکم واقعیت پیدا کرده بود، فراهم آمده بود؛ روزنامه «العصر الجدید» طی مقاله‌ای در ستایش از مقام و منزلت ایشان و تمجید از این شخصیت، نوشت:

«او ساده‌دلان پیرو مذهب جعفری را واداشت تا خرافاتی را که از خارج تزیق شده و وارد همه مذاهب اهل سنت و شیعه شده‌اند، به یک سو نهند» (اعیان الشیعه، ج دهم، ص ۴۳۳).

«تقریب» و روش اجتهادی آن:

هر شیوه ساده اجتهادی، نمی‌تواند وارد این میدان سترگ فقهی (یعنی وحدت) شود؛ اجتهاد در این گستره، کوشش در بازآفرینی روح اسلام با بهره‌گیری از مفاهیم کلی آن است. برای جست‌وجوی دلایل وحدت، لازم نیست در باره جزئیات متون اسلامی، کنکاش شود؛ چنین سمت‌گیری بر آن است که حرکت فقه معاصر، در واقع ادامه حرکت انبیا و ائمه (ع) است که همه جنبه‌های زندگی اعم از خصوصی و عمومی و توجه شارع مقدس بر همه جریانات زندگی بشری و تصحیح مسیر انحرافی آن‌را در بر می‌گیرد.

این دیدگاه بر این نظر است که ضرورت دارد حرکت «تقریبی» را طبق شریعت آسان‌خداوندی، قانونمند کرد و راه‌های مناسبی برای بهبود و تکامل ابزارهای گسترش این ایده و بیان دیدگاه‌های شارع مقدس نسبت به مقررات و اهداف و برنامه‌های عملی آن ایجاد کرد و پاسخ‌های مناسب و جامعی به تمامی پرسش‌ها و مشکلاتی که امر وحدت در صحنه عمل با آن‌ها مواجه می‌گردد، عرضه شده است.

ما معتقد به ضرورت پویایی اجتهاد در این مسیر به منظور رویارویی با اوضاع نوین و وقایع فراوانی است که صحنه واقعیت، سرشار از آن‌هاست. این امر باید براساس شریعت خداوندی که بر زبان پیامبر گرامی (ص) نازل شده و نیز با یاری جستن از دلایل و احکام پذیرفته شده تمامی مسلمانان و استدلال‌های شرعی و عقلی برگرفته از قرآن و سنت مطهر و البته بدون تسلیم شدن در برابر فشارهای مختلف و با پشت سرگذاشتن موانع روانی و اجتماعی و بهره‌مندی از دیدگاه‌های پیشین و بی‌توجهی به کسانی که از واقعیت، فاصله‌ها گرفته‌اند، صورت گیرد.

حرکت اجتهاد فقهی برای حل و فصل مشکل قانون‌گذاری «تقریب مذاهب» براساس شرع مقدس، باید با راه حل‌های عمیق و متناسب با زمان نسبت به نیازهای

مطرح در عرصه واقعیت از نظر کیفی به سطح مطلوبی ارتقا یابد تا مسلمانان احساس کنند که هر یک از پرسش‌های علمی آنان در این موضوع، پاسخ مناسبی دارد که از سوی فقهای سرشناس و مشهور به پرهیزگاری و پاکدامنی، تهیه شده اطمینان بخش است و هرگونه ابهام و اشکالی را که ممکن است به ذهن آنان خطور کند، برطرف می‌سازد و در هماهنگی با برادران مسلمان از مذاهب دیگر در نماز، روزه، جهاد، حج، زکات و غیر به گونه یکسانی عمل می‌کنند.

در حرکت فقهی علامه امین، این شیوه کاملاً درخور ملاحظه است؛ او می‌گوید: «شریعت، سهل و آسان است و به عدل و نیکی فرمان می‌دهد و از زشتی و پلشتی و سرکشی و تجاوز به حقوق دیگران، نهی می‌کند و این امر را نیز ویژه گروه یا فرقه خاصی از مردم تلقی نکرده همگان را به وفای به عهد، ادای امانت حتی نسبت به اهل ذمه و هم پیمانان با مسلمانان، فرامی‌خواند.»^(۱)

ناگفته نماند که مهم‌ترین عناصر فعال در این شیوه کار، بهره‌گیری از بنیادهای کلامی است، طرح بنیادهای کلامی نکته بسیار مهمی در پیگیری مسائل و بررسی و مطالعه آن‌ها به ویژه در هنگامی است که جنبه مقایسه‌ای داشته باشند؛ هر چه مسائل کلامی ما پخته‌تر و دقیق‌تر باشد، استنباط‌های ما بهتر و اندیشه‌های اصولی ما، ارتقای بیشتری می‌گیرد؛ از همین روست که فقهای «تقریبی» سعی در ویرایش بنیادهای کلامی «تقریب» و تدارک دلایل فقهی لازم در پرتو آن بناها دارند.

بهتر آن است که این سمت‌گیری فقهی در «تقریب» مذاهب، مستند به تمامی آن‌دسته احکامی باشد که انسان مسلمان در هر گوشه از این کره خاکی با آن‌ها سروکار دارد و به پرسش‌هایی پاسخ گوید که مسلمانان با آن روبه‌رو هستند و مشکلات ایشان را حل کند و کارها را ساده‌تر سازد. بر این اساس، پروژه قانونگذاری «تقریبی» باید در برگیرنده این موارد باشد:

- ۱ - پاسخ جامع به تمامی پرسش‌های انسان مسلمان.
- ۲ - دید همه سونگر به تمامی جنبه‌های مربوط به وحدت و در نظر گرفتن دو عنصر اساسی در این روند، یعنی: «انسان مسلمان» و «جامعه اسلامی».
- ۳ - مباحث فقهی مربوط به مسائل «تقریبی» و برنامه‌های وحدت طلبانه مورد نظر و عرضه فشرده مطالعات و پژوهش‌های مربوط و تبدیل آن‌ها به صورت احکام مستقل فقهی که حاوی این موارد باشد:

الف - ادبیات فقهی ویژه «تقریب» و زبان فقهی تقریبی هدفمند.

ب - استدلال‌های فقهی مشترک.

ج - بیان دلایل فقهی وحدت از کتاب و سنت صحیح و برهان‌های عقلی و نقلی.

د - شواهد تاریخی [وحدت] شامل اخبار و آثار.

ه - نظریات علمای پیش کسوت و گفته‌های آنان در این باره.

و - بیان فلسفه وحدت و اخلاق و ادبیات «تقریب».

ز - نشان دادن تصویری از چالش‌های «وحدت» اسلامی و شیوه‌های رویارویی با آن‌ها.

ح - تشویق و حمایت از مباحث و پژوهش‌های مربوط با عرضه پیشنهادها و ارزشمند در این خصوص نیز روش‌های اجرایی ساختن آن‌ها.

انتظاری هم جز این نیست، اسلام، قهرمانان و بزرگانی را در دامان خود پرورده که همچون خورشیدی، راه ناهموار «تقریب» را روشنایی می‌بخشند و بسان ستونی استوار، خیمه وحدت اسلامی را بر شانه‌های ستبر خود بر می‌تابند. آن‌ها با دورنگری و خردمندی به تحقق وحدتی همت گماشته‌اند که نسل‌های مسلمان آرزویش را داشته‌اند. مرحوم علامه امین، فقیهی روشن‌بین و مطلع به اوضاع مسلمانان و آگاه از آثار مخرب و زیانمند پراکندگی و تشتت امت - که هنوز هم توده‌های میلیونی مسلمان از آن رنج می‌برند - بود و به همین دلیل، مسلمانان را فراخواند تا به فرهنگ متین و وحدت‌بخش و برکنار از هرگونه خرافات یا مواردی که حساسیت‌طوایف‌گوناگون اسلامی را برانگیزد و بر شالوده علمی نیرومندی استوار باشد و مشروعیت خود را از جنبه‌های مشترک میان همه مسلمانان گرفته باشد، مسلح گردند. او - رحمه الله علیه - می‌گوید: «مسلمانان - به رغم وجود خطا یا اشتباه‌های احتمالی در اعتقاداتشان - در اصول به خطا نمی‌روند».

در پایان دست‌نیاز به درگاه خداوند عز و جل دراز می‌کنیم و از پروردگار متعال می‌خواهیم که علامه فقیه سید محسن امین را در جوار رحمت خود جای دهد و در کنف حمایتش قرار دهد همچنان‌که از حضرت باری‌تعالی می‌خواهیم که فرزند بزرگوار و تازه درگذشته‌اش شادروان سید حسن امین را غرق رحمت و غفران خود سازد که او نیز شیوه پدر را زنده کرد و راهش را ادامه داد و آثار فکری نوشتاری بسیار ارزشمند و گرانبمایه‌ای - که کمتر نظیری برای آن‌ها می‌توان یافت - تقدیم جهان اسلام کرد و به درخت تناور اندیشه اسلامی، شاخ و برگ تازه‌ای افزود.

۳- استراتژی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

اشاره:

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی به منظور دستیابی به آرمان‌ها و اهداف خود اقدام به تهیه «طرح جامع برنامه‌ریزی استراتژیک» نموده است، و آن را به نشست بین‌المللی شورای محترم عالی مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی - که در تاریخ ۲ و ۳ دیماه ۱۳۸۱ در تهران برگزار شد - تقدیم نمود.

شورای عالی مجمع در این اجلاس آن را بررسی و تصویب کرد.

این طرح دارای دو بخش است:

بخش اول: مقدمه ای مشروح بر استراتژی مجمع که شامل این موارد است:

الف - تعریف‌های ضروری،

ب - خلاصه ای از چگونگی شکل‌گیری مذاهب،

ج - خلاصه ای از علل اختلاف فق‌ها و سایر متفکران اسلامی،

د - نگاهی تاریخی به رفتار متقابل ائمه مذاهب اسلامی با یک‌دیگر،

هـ - نگاهی تاریخی به نقش حکام و منافع شخصی در برافروختن آتش نزاع

بین مسلمانان و تبدیل تعصب مذهب به تعصبات کشنده قومی و طایفه‌ای،

و - نقش برخی از حکام و علما در ایجاد تقریب بین مذاهب،

ز - تقریب در دوران معاصر و نقش دارالتقریب بین‌المذاهب قاهره،

ح - چگونگی شکل‌گیری مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی،

ط - نقاط ضعف و قوت در فعالیت‌های مجمع و اندیشه تقریب،

ی - چشم‌اندازها و انتظارات از آینده حرکت تقریب،

مطالب یادشده در آینده تنظیم خواهد شد؛

اما بخش دوم که به راه‌بردهای مجمع اختصاص دارد در فصل‌های بعدی همین

جزوه تبیین شده است.

مفاهیم اختصاصی

۱ - تقریب:

از نظر مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، تقریب عبارت است از: نزدیک شدن پیروان مذاهب اسلامی با هدف تعارف و شناخت یکدیگر به منظور دستیابی به تألیف و اخوت دینی بر اساس اصول مسلم و مشترکات اسلامی.

۲ - وحدت اسلامی:

وحدت اسلامی عبارت است از:

همکاری و تعاون پیروان مذاهب اسلامی بر اساس اصول مسلم و مشترک اسلامی و اتخاذ موضع واحد برای تحقق اهداف و مصالح عالیه امت اسلامی و موضع‌گیری واحد در برابر دشمنان اسلام و احترام به التزام قلبی و عملی هر یک از مسلمانان به مذهب خود.

۳ - مذاهب اسلامی:

مقصود از مذاهب اسلامی آن دسته از مکاتب فقهی معروف اسلامی هستند که دارای نظام اجتهادی منسجم و مستند به کتاب و سنت هستند. از نظر مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی این مذاهب فقهی به رسمیت شناخته شده عبارت‌اند از: مذهب حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی از اهل سنت و مذهب اثنی عشری و زیدی و بهره از شیعه؛ و مذهب اباضی.

(البته مذاهبی هستند که یا پیرو نداشته و یا در یکی از مذاهب مذکور، مندرج بوده یا به شکل آرای فردی که مقید به مذهب معینی نیستند عمل می نمایند).

مبانی تقریب

حرکت تقریب بین مذاهب بر مبانی و اصول کلی استوار است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱ - قرآن کریم و سنت شریف نبوی دو منبع اساسی برای شریعت اسلام هستند، و تمامی مذاهب اسلامی در این دو اصل مشترک‌اند، و حجیت سایر منابع در گرو استناد به این دو منبع اصلی است.

۲ - ایمان به این اصول و ارکان ملاک اسلامیت است:

الف - ایمان به وحدانیت خداوند تعالی (توحید)،

ب - ایمان به نبوت و خاتمیت رسول اکرم حضرت محمد(ص) و سنت پیامبر

به‌مثابه یکی از منابع اصلی دین،

- ج - ایمان به قرآن کریم و مفاهیم و احکام آن به منزله اولین منبع دین اسلام،
- د - ایمان به معاد،
- ه - عدم انکار ضروریات دین و تسلیم شدن به ارکان اسلام مثل نماز، زکات روزه حج، جهاد و غیره.
- ۳ - مشروعیت اجتهاد و آزادی بحث: اسلام با به رسمیت شناختن اجتهاد در چارچوب منابع اصلی اسلامی اختلافات فکری را پذیرفته است. بر مسلمانان است که اختلافات اجتهادی را امری طبیعی قلمداد کرده به رأی دیگران احترام بگذارند.
- ۴ - وحدت اسلامی یکی از ویژگی‌های امت اسلامی در قرآن مجید و از اصول بسیار مهم آن است. این اصل در موارد تزاخم با اصول دارای اهمیت کمتر. بر آنان مقدم می‌شود.
- ۵ - اصل برادری اسلامی مبنایی کلی برای تعامل بین مسلمانان است.

رسالت و چشم انداز مجمع

رسالت مجمع جهانی تقریب عبارت است از:

«ارتقای سطح آشنایی و آگاهی و تعمیق تفاهم بین پیروان مذاهب اسلامی و تقویت احترام متقابل و تحکیم رشته‌های اخوت اسلامی در بین مسلمانان، بدون هیچ‌گونه تمایزی از نظر تعلقات فرقه‌ای، قومی یا ملی آنان به منظور رسیدن به امت واحده اسلامی.»

چشم انداز مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی:

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی مجموعه‌ای است متشکل از ده‌ها تن از علمای مذاهب اسلامی از کشورهای مختلف جهان و یکی از مراکز مهم منادی تقریب و وحدت در جهان اسلام شناخته شده و زمینه ساز تعامل سازنده میان پیروان مذاهب مختلف اسلامی است این مجمع در نظر دارد در ده سال آینده این شرایط مطلوب را محقق گرداند:

۱ - نزدیک‌تر ساختن وضعیت جامعه‌ی امروز اسلامی به شرایط و وضعیت عصر رسول اکرم (ص) به منزله‌الگو از نظر اخوت و برادری دینی، و از بین بردن جو خصومت و تعصبات فرقه‌ای میان پیروان مذاهب اسلامی.

۲ - گسترش همبستگی پدید آمده میان برخی از مذاهب اسلامی به تمامی

مسلمانان و سایر مذاهب اسلامی.

۳ - پذیرش و مقبولیت عمومی مسلمانان نسبت به اختلافات مذهبی برخاسته از اجتهادات ضابطه‌مند.

۴ - الگو قراردادن رفتار ائمه مذاهب اسلامی با یک‌دیگر و گسترش آن در میان پیروان امروز آنان.

زمینه‌های تقریب

زمینه‌های تقریب مذاهب اسلامی تمامی ابعاد زندگی پیروان مذاهب اسلامی را در بر می‌گیرد که می‌توان به مواردی از این قبیل اشاره نمود:

اعتقادات :

همه مذاهب اسلامی به اصول اعتقادی (توحید، نبوت، معاد و غیره) و ارکان اسلام باور مشترک و واحدی دارند و اختلاف در فروع آن خللی به اصل اسلام و برادری اسلامی وارد نمی‌سازد.

فقه و قواعد آن :

طبق نظر محققین وفقهای مذاهب، مشترکات در ابواب فقهی نسبت بالایی را به خود اختصاص داده است، و اختلاف نظر در برخی مسائل فقهی نیز طبیعی و برگرفته از برداشت‌های اجتهادی فقیهان است.

اخلاق و فرهنگ اسلامی :

مذاهب اسلامی در زمینه اخلاق فردی و اجتماعی و فرهنگ اسلامی اختلافی نداشته و پیامبر اکرم الگوی اخلاقی همه مسلمانان است.

تاریخ:

بدون شک مسلمانان در وحدت مسیر تاریخی اسلام در مقاطع اساسی آن اتفاق نظر دارند، اختلافات فرعی و جزئی را می‌توان در جوی آرام مطرح ساخته در موارد بسیاری از آن به اتفاق نظر رسید. به هر شکل نباید اختلاف نظرها آثار منفی بر روند کنونی امت اسلامی بگذارد.

موضع‌گیری‌های سیاسی امت اسلامی :

طبیعی است که همه مسلمانان دشمنان مشترکی دارند که می بایست در برابر آنان همچون بنیانی مرصوص و در صفی واحد استوار بایستند. ویژگی های امت اسلامی نیز بر این اصل تاکید مضاعف دارد و منعی در هیچ یک از مذاهب اسلامی در این زمینه وارد نشده است و بر رهبران و علمای اسلامی و روشنفکران مسلمان است که سیاست واحدی را در برابر دشمنان در پیش گیرند.

اصول و ارزش ها

مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی در حرکت اصلاحی خود و آن جام برنامه هایش به این اصول و ارزش ها پایبند است:

۱. ضرورت همکاری همه جانبه در موارد توافق شده مسلمانان.
۲. لزوم موضع گیری هماهنگ و واحد در برابر دشمنان اسلام.
۳. پرهیز از نسبت دادن کفر و فسق و بدعت به یک دیگر: «ما مسلمانان با پذیرش مشروعیت اجتهاد در چارچوب منابع اصیل اسلامی بایستی لوازم و تبعات این اصل را هم بپذیریم و اگر یک نظر اجتهادی از دیدگاه ما خطا بود؛ صاحب آن را به کفر و فسق متهم نکنیم، بنا بر این، امور اختلافی را از رتبه کفر و ایمان به رتبه خطا و صواب باید تنزل داد».
- از طرف دیگر نباید کسی را به علت لوازم سخن یا اعتقادش که از نظر ما به انکار اصول دین منتهی می شود، تکفیر نماییم؛ زیرا ممکن است او به این لوازم اعتقاد نداشته باشد.
۴. برخورد محترمانه در امور اختلافی: وقتی اسلام نوعی شکیبایی دینی را در مناسبات خود با سایر ادیان توصیه می کند و از مسلمانان می خواهد که به مقدسات فکری و اعتقادی باطل دیگران بی حرمتی ننمایند؛ به طریق اولی در مناسبات بین مسلمانان، بر اصل اجتناب از بی حرمتی به مقدسات پیروان مذاهب اسلامی را کرده آنان را به معذور دانستن یک دیگر در امور اختلافی دعوت می نماید.
۵. آزادی اختیار مذهب: اصل آزادی مذهبی به منزله یک اصل کلی در روابط فردی جریان خواهد داشت. پس هر فرد در انتخاب مذهب اسلامی خود آزاد است، سازمان ها و دولت ها نبایستی مذهبی را به اجبار به دیگران تحمیل نمایند بلکه باید همه مذاهب اسلامی را به رسمیت بشناسند.
۶. آزادی عمل به احکام شخصیه: در مسائل مربوط به احوال شخصیه، پیروان

مذاهب اسلامی تابع مقررات مربوط به مذهب متبوع خود هستند؛ مگر در امور مربوط به نظم عمومی که قوانین جاری کشور متبوع آنان که به واسطه حکومت مشروع اداره می شود، حاکم خواهد بود.

۷. بر اساس آیه شریفه «فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه»؛ قرآن کریم مسلمانان را به گفت و گوی مسالمت آمیز و بدون هياهو با کفار و اهل کتاب، برای رسیدن به حقیقت، دعوت کرده است؛ براین اساس بر مسلمانان به طریق اولی لازم است اختلافات خود را از طریق گفت و گوی سالم و رعایت آداب آن حل و فصل نمایند.

۸. لزوم اهتمام همه مسلمانان به ابعاد عملی تقریب و تبلور ارزش های آن و نیز تلاش همه جانبه در راه اجرای شریعت اسلامی در تمامی عرصه های زندگی.

اهداف رسمی و سازمانی

- ۱- کمک به امر احیا و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و دفاع از حریم قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم (ص).
- ۲- کوشش در راه ایجاد آشنایی و تفاهم بیشتر بین علماء، متفکران و پیشوایان مذهبی جهان اسلام در زمینه های اعتقادی، فقهی، اجتماعی و سیاسی.
- ۳- گسترش اندیشه تقریب در بین اندیشمندان و فرهیختگان جهان اسلام و انتقال آن به توده های مسلمان و آگاه کردن آنان از توطئه های تفرقه انگیز دشمنان اسلام.

- ۴- رفع بدبینی ها و شبهات بین پیروان مذاهب اسلامی.
- ۵- کوشش در تحکیم و اشاعه اصل اجتهاد و استنباط در مذاهب اسلامی.
- ۶- سعی در ایجاد هماهنگی و تشکیل جبهه واحد در مقابل توطئه های تبلیغاتی و تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام بر اساس اصول مسلم اسلامی.